

چگونه می‌توان یک کمونیست خوب بود؟

لیوشائوچی

مترجم: نوذر

سلسله نطق‌هایی است که رفیق لیوشائوچی در جولای ۱۹۳۹ در انستیتوت
مارکسیزم – لنینیزم ینان ایراد کرده است

درباره نویسنده کتاب



لیو شائوچی
(۲۴ نوامبر ۱۸۹۸ - ۱۲ نوامبر ۱۹۶۹)

لیوشائوچی، رئیس حکومت مرکزی جمهوری مردم چین، عضو دبیرخانه کمیته مرکزی حزب کمونیست چین و یکی از رهبران نهضت انقلابی معاصر و نهضت کارگری چین است.

لیوشائوچی در سال ۱۸۹۸ در «نینگ هسبانک»، در استان هونان به دنیا آمد. در سال ۱۹۲۰ وارد اتحادیه جوانان سوسیالیست چین شد (سلف حزب کمونیست چین) این اتحادیه در همان سال تأسیس شده بود. در سال ۱۹۲۱،

حزب کمونیست چین تأسیس شد و لیوشائوچی در همان سال به حزب پیوست. در بهار سال ۱۹۲۲ به عضویت دبیرخانه تشکیلات کارگری چین منصوب شد، و

این تشکیلات، سلف فدراسیون کارگری سراسر چین می‌باشد.

از آن موقع تا شکست نخستین انقلاب بزرگ در ۱۹۲۷، لیوشائوچی رهبر نهضت کارگری چین بود.

بعد از شکست انقلاب بزرگ ۱۹۲۷، لیوشائوچی، در پاییز سال ۱۹۳۲، به پایگاه انقلابی «کیانگ سی» رفت و رهبری نهضت کارگری را در مناطق سرخ به عهده گرفت.

از سال ۱۹۳۲ تا ۱۹۴۲ لیوشائوچی، متوالیاً با سمت‌های: منشی‌گری دفتر شمالی کمیته مرکزی، منشی‌گری دفتر جلگه‌های مرکزی کمیته مرکزی، منشی‌گری دفتر چین مرکزی کمیته مرکزی حزب کمونیست چین، مشغول خدمت بود.

از سال ۱۹۳۲ لیوشائوچی عضو هیئت سیاسی کمیته مرکزی حزب کمونیست چین بوده است. از سال ۱۹۴۳ به بعد عضویت دبیرخانه کمیته مرکزی حزب کمونیست چین و نیابت ریاست شورای انقلابی نظامی مردم چین را به عهده داشته است. هنگام تأسیس جمهوری مردم چین در اول اکتوبر ۱۹۴۹ لیوشائوچی، به نیابت ریاست حکومت مرکزی چین منصوب شد. او از ۱۹۵۹ الی ۱۹۶۸ ریاست دولت چین را به عهده داشت.

لیوشائوچی علاوه بر کتاب «چگونه می‌توان یک کمونیست خوب بود» آثاری از قبیل «مبارزه در داخل حزب»، «درباره حزب» «انترناسیونالیزم و ناسیونالیزم» و بعضی نوشته‌های پراهمیت دیگر دارد.

مقدمه

رفقا! عذر می‌خواهم، مدتیست تقاضا کرده اید که نطقی برای شما ایراد کنم، ولی ایراد این نطق تا کنون به تأخیر افتاده است. موضوعی که می‌خواهم درباره آن صحبت کنم، پرورش اعضای حزب کمونیست است. تصور می‌کنم صحبت درباره این موضوع، در موقعی که با وظیفه اساسی بنا و تحکیم حزب روبرویم، بی‌فایده نباشد. من می‌خواهم سخنم را به چند قسمت کنم، از این جهت امروز به قسمتی از آن می‌پردازم و بقیه را برای دفعه بعد می‌گذارم. برای اینکه عده زیادی از رفقای جوان را قادر به فهم مطالب کنم، ناگزیرم درباره بعضی مسایل توضیحات و امثله زیاد ذکر کنم، در نتیجه، نمی‌توانم موجز و مجمل سخن گویم. این موضوع را باید در همان شروع کار روشن کنم.

چرا باید اعضاء حزب کمونیست به پرورش خود بپردازند؟

رفقا! چرا باید اعضاء حزب کمونیست به پرورش خود بپردازند؟

از همان وقتی که انسان پا به عرصه وجود نهاد، برای اینکه قادر به زندگی باشد، ناگزیر بود برای تولید مادی — لازم برای هستی — با طبیعت مبارزه کند.

«بدین ترتیب، افراد بشر با طبیعت مبارزه می‌کنند و از طبیعت برای تولید نعمات مادی، نه جدا، جدا نه در حال انفراد بلکه بالاشتراک، و به شکل گروه‌ها و جوامع استفاده می‌نمایند. بنابراین تولید در همه حال و در تمام شرایط، تولید اجتماعی است. افراد بشر در تولید نعمات مادی بین خود یکنوع مناسبات داخلی تولید، یک نوع مناسبات تولیدی برقرار می‌سازند.»^۱ بدین ترتیب، مبارزه‌ای که افراد بشر بخاطر تولید با طبیعت می‌کند، از لحاظ کاراکتر اجتماعی است. مبارزه‌ایست که افراد بشر بعنوان موجودات اجتماعی با طبیعت می‌کنند. در این مبارزه بی‌امان با طبیعت است که موجودات بشری دایما طبیعت را و همزمان خود را و مناسبات خود را با یکدیگر تغییر می‌دهند. در جریان مبارزه‌ی طولانی افراد بشر — بعنوان موجودات اجتماعی — برضد طبیعت است که اشکال فیزیکی انسان‌ها (دست‌ها، پاها، قامت و غیره) مناسبات اجتماعی آنها، اشکال سازمان‌های اجتماعی آنها و به همان ترتیب تفکرات، ایدئولوژی آنها و غیره، دایما تغییر کرده و تکامل یافته است. این امر بدانجهت است که:

(۱) تاریخ حزب کمونیست اتحاد شوروی (بلشویک) دوره مختصر، چاپ انگلیسی، ۱۹۵۱، صفحات ۱۸۹-۱۸۸ (چاپ فارسی صفحه ۱۵۲)

«نخستین خصومت تولیدی عبارت از آنست که هیچگاه در یک نقطه برای دورانی طولانی توقف نمی‌کند و همیشه در حال رشد و تغییر می‌باشد، ضمناً تغییر در طرز تولید، ناگزیر موجب تغییر همه رژیم‌های اجتماعی، اندیشه‌های اجتماعی، نظریات سیاسی و مؤسسات سیاسی می‌شود.»^۲

حال افراد، بلکه بالاشتراک، و بشکل گروه‌ها و جوامع استفاده می‌نمایند. بنابراین، تولید، در همه حال و در تمام شرایط تولید اجتماعی است. افراد بشر در تولید نعمات مادی بین خود یک نوع مناسبات داخلی تولید، یکنوع مناسبات تولیدی برقرار می‌سازند.

انسان، از حیوانات تکامل یافته است. در اعصار عتیق، اسلوب زندگی انسان، سازمان اجتماعی و ایدئولوژی او و غیره، با آنچه که امروز وجود دارد، تفاوت داشته است. در آینده هم، اسلوب زندگی انسان، سازمان اجتماعی و ایدئولوژی او و غیره با آنچه که امروز وجود دارد، فرق خواهد داشت.

بشر و جامعه بشری یکنوع جریان تکامل تاریخی هستند، رشد می‌یابند و تغییر می‌کنند و در جریان مبارزه می‌توانند دائماً، تغییر یابند و تغییر هم یافته اند.

وقتی که جامعه بشری بمرحله تاریخی معینی رسید، جامعه طبقاتی بوجود آمد، از آن پس، انسان‌های جامعه طبقاتی، بعنوان انسان‌های یک طبقه معین شروع به

۲) تاریخ حزب کمونیست اتحاد شوروی (بلشویک) دوره مختصر، چاپ انگلیسی، ۱۹۵۱، صفحات ۱۸۹-۱۸۸ (چاپ فارسی صفحات ۱۵۲-۱۵۱)

زندگی کردند. طبق اصول فلسفه مارکسیستی وجود اجتماعی انسان‌ها، تعیین کننده ایدئولوژی آنهاست بدین ترتیب در جامعه طبقاتی، مبارزات طبقاتی بی‌امان بوقوع می‌پیوندند. بدین ترتیب در جریان مبارزه دائم طبیعت را تغییر می‌دهند، جامعه و در همان حال ایدئولوژی خودشان را تغییر می‌دهند.

یک وقت مارکس به کارگران گفت:

«فقط بخاطر تغییر مناسبات اجتماعی موجود نیست که باید، از رهگذار پانزده، بیست یا پنجاه سال جنگ‌های داخلی و بین‌المللی بگذرید، بخاطر تغییر خودتان و تبدیل خودتان به افراد بااستعداد و قادر به اعمال فرمانروایی سیاسی هم هست.»

به عبارت دیگر، انسان‌ها نه تنها در مبارزه با طبیعت، بلکه در مبارزه اجتماعی دائم هم خود را تغییر می‌دهند. پرولتاریا هم باید برای تغییر جامعه و خودش، هشیارانه از راه یک مبارزه اجتماعی طولانی بگذرد.

از این رو، انسان‌ها باید خود را موجوداتی لازم‌التغییر و قابل تغییر بدانند. نباید خود را مقوله تغییرناپذیر، کامل، مقدس و بی‌نیاز از اصلاح، تلقی کنند. اگر این امر را لازم بشمریم، به کسی بی‌حرمتی نکرده‌ایم، زیرا با قوانین ناگزیر تکامل طبیعی و اجتماعی تطبیق می‌کند؛ و در غیر اینصورت انسان‌ها نمی‌توانند بسوی کمال روند.

ما اعضاء حزب کمونیست، پیشروترین انقلابیون تاریخ نویم، و در تغییر جامعه و جهان قدرت جنگاور و محرک معاصریم. ما انقلابی هستیم، زیرا هنوز

ضدانقلابیون موجودند. بنابراین مبارزه بی‌امان، با ضدانقلابیون، برای موجودیت و هستی و رشد انقلابیون، بالضروره، لازمست. اگر آنها، در اجرای چنین مبارزه‌ای ناکام شوند، نمی‌توان به آنها انقلابی نام داد و گذشته از آن نمی‌توانند پیش روند و تکامل یابند. در جریان این مبارزه بی‌امان با ضدانقلابیون است که اعضاء حزب کمونیست جامعه را تغییر می‌دهند. جهان و در عین حال خودشان را تغییر می‌دهند.

یک عضو حزب کمونیست، در مبارزه با ضدانقلاب — در رزمگاه‌های مختلف — خود را تغییر می‌دهد. یعنی اگر کسی بخواهد پیش رود، و خصال انقلابی و تکنیک خود را ارتقاء بخشد، لازمست که دو امر زیر را با هم جمع کند: آبدیده شدن در مبارزه پراتیک، و پرورش فکری. اگر کسی بخواهد از خامی به پختگی رسد و یک انقلابی مجرب و قادر بمقابله با هر پیشامدی شود، باید یک دوره بسیار طولانی تجربه انقلابی و پرورش، یعنی یک دوره طولانی تصحیح و اصلاح را بگذراند. یک انقلابی نسبتاً بی‌تجربه نمی‌تواند استنباط واقعاً عمیقی از دشمن، از خودش، از قوانین تکامل اجتماعی و قوانین انقلاب داشته باشد، زیرا او در جامعه کهن پرورش یافته است و طبعاً بقایای ایدئولوژی‌های مختلف، سوابق ذهنی و عادات و رسوم آن جامعه همراه اوست، زیرا هنوز او بی‌تجربه است و هنوز یک دوره طولانی پراتیک انقلابی را نگذرانده است.

برای اینکه این وضع را تغییر دهد، علاوه بر مطالعه تجارب انقلابی تاریخ، (پراتیک پیشینیان) باید شخصاً در پراتیک انقلابی معاصر شرکت کند. در این پراتیک انقلابی، یعنی در مبارزه با عناصر رنگ و وارنگ ضد انقلاب، باید ابتکار ذهنی خود را رشد دهد و مساعی خود را در راه مطالعه و پرورش، مضاعف کند.

فقط پس از این قادر خواهد بود که تدریجاً از تجربه خود بهره بگیرد و قوانین تکامل اجتماعی و قوانین انقلاب را، عمیق‌تر درک کند؛ قادر خواهد بود دشمن و خودش را بشناسد؛ قادر خواهد بود عدم صحت نظریات، عادات و رسوم و سوابق ذهنی را کشف کند و اصلاح نماید؛ قادر خواهد بود سطح آگاهی‌اش، و خصال انقلابی‌اش را ارتقا دهد و شیوه‌های انقلابی‌اش را ترمیم نماید و قس علیهذا. بنابراین، یک انقلابی برای اینکه خودش را تغییر دهد و سطح آگاهی‌اش را بالا برد، البته نباید خود را از پراتیک انقلابی جدا کند یا مساعی ذهنیش را برای پرورش خود و آموزش از راه پراتیک (هم پراتیک خودش و هم پراتیک دیگران) ترک نماید. بدون رعایت شرط اخیر، باز هم برای یک انقلابی غیر ممکن است که خود را اصلاح نماید.

مثلاً، چند نفر از اعضاء حزب کمونیست، متفقاً برای شرکت در یک مبارزه انقلابی توده‌ای رهسپار می‌شوند، شاهد تجربه انقلابی متشابهی می‌گردند، ولی در خاتمه کار، تأثیری درین اعضاء حزب برجای می‌ماند، ممکن است کاملاً مختلف باشد، بعضی ممکن است سریعاً پیشرفت کنند و بعضی که سابقاً عقب‌مانده بوده‌اند، حتی محتمل است که از دیگران گوی سبقت را ببرایند. بعضی شاید پیشرفت‌شان خیلی سطحی باشد، دیگران حتی در جریان مبارزه ممکن دچار تردید گردند، و پراتیک انقلابی، بجای این که آنها را قدرت پیشروی دهد، به عقب‌شان براند. علت اینها چیست؟

باز فی‌المثل، بسیاری از اعضاء حزب کمونیست ما، در راهپیمایی طولانی شرکت کردند، این راهپیمایی، آزمایشی دشوار برای اعضاء حزب ما بود، و اثر بسیار متریقی و مثبتی در اعضاء حزب و حتی در توده‌های وسیع مردم باقی گذاشت. با

این حال در مورد عده بسیار معدودی از اعضاء حزب، نتیجه درست معکوس بود. این افراد که از رهگذار مبارزهٔ دشوار «راهپیمایی طولانی» و ده سال جنگ داخلی گذشته بودند، از مبارزهٔ سخت، هراسان شدند. سعی کردند که عقب بنشینند و بگریزند. بالاخره، بر اثر تحریکات خارجی، صفوف انقلابی را ترک کردند. بسیاری از اعضاء حزب در «راهپیمایی طولانی» شرکت کردند، ولی اثری که در آنها برجای ماند و نتایجی که بدین ترتیب بدست آمد، کاملاً غیر از این بود. علت اینها چیست؟

علت اینست که این افراد حزبی واجد خصال انقلابی مختلف بودند، زیرا در پراتیک، در جهات مختلف رشد کردند، و زیرا در مساعی ذهنی خود، در پراتیک انقلابی و در میزان و شیوه‌های پرورش خود، با یکدیگر فرق داشتند. بعلت خصال مختلف انقلابیون و اختلاف مساعی ذهنی و پرورش آنها، ممکن است نتایج و آثار کاملاً مختلف و حتی مغایری به بار آید. از این قبیل مثال‌ها، حتی در آموزشگاه هم پیدا می‌شود شما در آموزشگاه، آموزش و تعلیمات واحدی می‌گیرید. با این حال، به علت اختلاف در خصال، تجارب، و سطح فرهنگ و مساعی ذهنی و میزان و شیوه‌های پرورش خود، ممکن است نتایج مختلفی و حتی مغایر تحصیل کنید. آیا توجه نکرده اید که عده قلیلی از افراد، پس از کسب آموزش و پرورش در آموزشگاه‌های ینان، از انقلاب دورتر شده اند؟ به همین علت است. با وجود این برای یک انقلابی که بخواهد خود را تغییر دهد و تکامل بخشد، سعی ذهنی، پرورش خود و آموزش در جریان مبارزهٔ انقلابی مطلقاً لازم و ضروریست.

هر فرد انقلابی که در کوره سال‌ها مبارزهٔ انقلابی قرار بگیرد، نمی‌تواند به یک

انقلابی بسیار خوب و مجرب تبدیل شود، علت اصلی آنست که ممکن است مساعی او و پرورش خود او، کافی نباشد. ولی تمام آنها که انقلابیون بسیار خوب و مجربی از آب درآمده اند، محققاً در مبارزه انقلابی، در کوره سال‌ها تجربه و پرورش خود، پخته شده اند. از این جهت، اعضاء حزب ما، فقط از راه پخته کردن خود، و تشدید پرورش خود، از دست ندادن حس ابداع و تکمیل قدرت فکری در جریان مبارزه انقلابی توده های وسیع، در گیراگیر تمام مشکلات و مصایب، می‌توانند خود را به انقلابیون ممتاز و از نظر سیاسی انعطاف‌پذیری، تبدیل سازند.

کنفوسیوس گفت:

«در پانزده سالگی، مشغول تحصیل بودم. در سی سالگی، استوار سر پا ایستادم. در چهل سالگی، فارغ از شک شدم. در پنجاه سالگی حکم الهی را دانستم. در شصت سالگی گوش من، برای پذیرش حقیقت، عضوی فرمان‌پذیر بود. در هفتاد سالگی، توانستم خواهش قلبم را بدون تخلف از آنچه که صحیح بود، دنبال کنم.»

منسوس گفت:

«وقتی که خدا می‌خواهد به یکی از افراد بشر مقامی شامخ اعطا فرماید، نخست مغزش را با مرارت و رگ‌ها و استخوان‌هایش را با زحمت آشنا می‌کند. بدنش را دچار گرسنگی می‌کند و در چنگ بزرگ‌ترین فقرش می‌اندازد، تعهداتش را مغشوش می‌کند. با تمام این وسایل، مغزش را به حرکت می‌آورد، مزاجش را قوام می‌بخشد، و نقایص‌اش را علاج می‌نماید.»

آنچه که منسوس گفت ناظر بر جریان آبدیده شدن و پرورش خودی که یک مرد بزرگ هم باید متحمل شود هست. چون اعضاء حزب کمونیست باید مقام شامخ بی‌سابقه تغییردهندگان جهان را احراز کنند، عبور از رهگذر اینگونه آبدیده شدن و پرورش خود، برای آنها واجد لزوم بیشتر است.

پرورش اعضاء حزب کمونیست، پرورش انقلابیست. ما اگر از پراتیک انقلابی یا نهضت انقلابی پراتیک توده‌های وسیع زحمتکشان، مخصوصاً توده‌های پرولتاریا، جدا شویم، نمی‌توانیم خود را پرورش دهیم. هدف پرورش ما منحصرراً این است که به منافع پراتیک انقلابی خدمت کنیم و به نحو موثرتری نهضت انقلابی پراتیک توده‌ها را رهبری نماییم. فرق میان پرورش ما و سایر پرورش‌های آیدالیستی، صوری و انتزاعی که با پراتیک اجتماعی بیگانه اند، همین است. من در این باره توضیحات مختصر دیگری بعداً خواهم داد.

اعضاء حزب ما نه تنها در جریان پراتیک انقلابی پرشور، مشکل و حتی نا مطلوب، بلکه در جریان پراتیک انقلابی مطلوب، موفقیت‌آمیز و مظفرانه هم باید خود را آبدیده کنند و پرورش خود را تشدید نمایند. بعضی از اعضاء حزب، هنگامی که با کامیابی روبرو می‌شوند، دست و پای خود را گم می‌کنند و از باده فتح دچار سرگیجه می‌گردند.

پیروزی، کامیابی، تجلیلی که توده‌های وسیع مردم از آنها می‌کنند، و حیثیتی که میان مردم بدست می‌آورند، آنها را بداخلاق، از خود راضی، بروکرات و حتی مذبذب، فاسد و منحط می‌کند، بدین ترتیب کاملاً روحیه انقلابی سابق خود را از دست می‌دهند.

از این قبیل افراد غالباً در میان اعضاء حزب کمونیست، دیده می‌شوند. وجود چنین نمودی باید میان اعضاء حزب ما در حکم یک هشدار خطرناک تلقی شود، زیرا چنین نمودی، در میان انقلابیون نسل‌های سابق، تقریباً مانند یک امر غیرقابل اجتناب وجود داشت. ولی چنین نمودی، محققاً در حزب ما، تحمل نخواهد شد. انقلابیون نسل‌های سابق، قبل از کامیابی و پیروزی انقلاب و کامیابی و پیروزی خودشان، می‌توانستند مطالبات توده‌های پیشرو و مظلوم را بیان کنند و خصال انقلابی خود را حفظ نمایند، ولی به محض اینکه انقلاب و خودشان به کامیابی و پیروزی می‌رسیدند، اکثراً فاسد، بروکرات و منحط می‌شدند، بدین ترتیب خصال انقلابی و کاراکتر پیشرو خود را از دست می‌دادند و در برابر انقلاب و تکامل اجتماعی، بشکل مانعی قرار می‌گرفتند.

ما می‌دانیم که بسیاری از انقلابیون چین، در صد سال گذشته یا جلوتر، در پنجاه سال اخیر، و وقتی که تا اندازه‌ای به پیروزی رسیدند و مقام مسئولی را حایز شدند، آثاری از فساد و انحطاط نشان دادند. این امر، معمول پایه طبقاتی انقلابیون نسل‌های گذشته است. چون انقلابیون گذشته نماینده طبقات استثمارگر بودند، طبعاً تغییر جهت می‌دادند و پس از پیروزی انقلاب، توده‌های استثمارشده را تحت فشار می‌گذاشتند، و بدین ترتیب به صورت موانعی، در برابر پذیرفت مداوم انقلاب و تکامل اجتماعی قرار می‌گرفتند. این یک قانون تخلف‌ناپذیر بود که انقلابیون گذشته فاسد، بروکرات و حتی منحط می‌شدند و خصال انقلابی خود را پس از پیروزی و کامیابی انقلاب از دست می‌دادند.

ولی وضع کمونیست‌ها چنین نیست و نمی‌تواند هم باشد. چون پرولتاریای استثمارشده که ما نماینده اویم، کسی را استثمار نمی‌کند، می‌تواند انقلاب را تا

پایان ادامه دهد، بشریت را کلاً آزاد کند و نتیجه تمام اشکال و صور فساد، بروکراسی و انحطاط جامعه بشری را بربود. می‌تواند یک حزب، یک دستگاه دولتی با سازمان و انضباط استوار، بمنظور اجرای یک مبارزه آشتی‌ناپذیر با تمام اشکال و صور فساد، بروکراسی و انحطاط تشکیل دهد و بی‌هیچگونه درنگ، حزب و دستگاه دولتی را از عناصر فاسد، بروکرات و آنها که در کارها راه انحطاط می‌سپرنند پاک بماند (هر قدر هم که این عناصر کله‌گنده باشند مهم نیست)، بدین ترتیب صفای حزب و دستگاه دولتی می‌تواند تأمین شود.

این خصلت جالب حزب انقلابی پرولتاریا، در هیچیک از احزاب انقلابی گذشته، دیده نمی‌شد، و نمی‌توانست هم دیده شود. بنابراین، اعضاء حزب ما باید صریحاً این خصلت جالب را درک کنند و متوجه باشند که در جریان کامیابی و پیروزی انقلاب و در جریان اوج بی‌حد و حصر محبوبیت و قدرت، باید توجه خاص به پرورش خود مبذول کنند و خصال انقلابی منزه خود را حفظ نمایند، تا دست آخر به همین راه انقلابیون گذشته — که پس از حصول کامیابی، طریق انحطاط می‌سپردند — نروند.

اینگونه آبدیده شدن و پرورش انقلابی، برای اعضاء حزب ما عموماً و برای اعضاء جدید حزب که اصل و نسب پرولتاریایی ندارند خصوصاً اهمیت دارد. چرا این امر، برای اعضاء جدید حزب که اصل و نسب پرولتاریایی ندارند مهمست؟

دقیقاً به این علت که اینگونه اعضاء حزب از اصل و نسب غیر پرولتاریایی هستند.

لنین گفت اعضاء حزبی که اصل و نسب پرولتاریایی دارند، واجد خصال ذاتی

پرولتاریا هستند. از این حرف مستفاد می‌شود، اعضاء حزبی که اصل و نسب طبقات دیگر دارند، طبعاً واجد خصال ذاتی طبقات دیگر اند. اگرچه حالا ایدئولوژی کمونیستی را پذیرفته اند. هنوز کم و بیش بقایای ایدئولوژی‌ها و عادات و رسوم غیر کمونیستی در آنها باقیست.

دقیقاً بدان علت که اعضاء جدید حزب اند و هنوز خوب آبدیده نشده اند. بنابراین، باید در جریان مبارزه انقلابی قبل از اینکه بتوانند انقلابیون خوبی از آب درآیند، آبدیده شوند و خود را پرورش دهند.

آبدیده شدن و پرورش خود برای عموم افراد حزب لازم است: خواه برای عضو جدید، و دارای اصل و نسب غیر پرولتاریایی، خواه برای عضو کهنه کار یا برای عضوی که اصل و نسب پرولتاریایی دارند. علت این امر آنست که حزب ما از آسمان به زمین نیفتاده، بلکه محصول جامعه چین است. تمام اعضاء حزب ما از بطن جامعه ناپاک و کهنه چین بیرون آمده اند و هنوز در همین جامعه زندگی میکنند. از این رو، اعضاء حزب ما، کم و بیش، بقایای ایدئولوژی‌ها و عادات و رسوم جامعه کهن را همراه دارند و تمام شان با تمام مظاهر جامعه کهن دائماً محفوظ است. بخاطر حفظ تکمیل و صفای خود مان به عنوان پیشاهنگ پرولتاریا و بخاطر ارتقاء خصال اجتماعی و تکنیک انقلابی خودمان، هنوز با آبدیده کردن و پرورش خود در همه زمینه ها محتاجیم.

بدین دلیل است که اعضاء حزب کمونیست باید به پرورش خود بپردازند.

بکوشیم که بهترین شاگردان مارکس، انگلس، لنین و استالین باشیم:

یک نفر برای اینکه عضو حزب کمونیست شود، فقط باید حایز شرایطی باشد که در اساسنامهٔ حزب مندرج است، یعنی، هرکس که برنامه و اساسنامهٔ حزب را بپذیرد، حق عضویت حزبی بدهد، و در یکی از سازمان‌های حزبی وظایف محوله را انجام دهد، می‌تواند عضو حزب بشود. اینها حداقل شرایطی است که برای هر عضو حزب لازم است و بدون احراز از این شرایط نمی‌توان عضو حزب بود. ولی هیچیک از افراد حزب ما نباید صرفاً عضو حایز اقل شرایط باشند، نباید به احراز اقل شرایط دلخوش کنند، باید در صدد پیشرفت باشند و شعور و استنباطات خود را در زمینهٔ مارکسیزم – لنینیسم، دائماً ارتقاء بخشند. اینهم وظیفه‌ایست در قبال حزب و انقلاب که هیچیک از اعضاء حزب نباید دربارهٔ آن ماطله و مسامحه روا دارند. این وظیفه در اساسنامهٔ حزبی جدیدی که اخیراً از طرف حزب کمونیست (بلشویک) اتحاد شوروی تهیه شده، قید گردیده است. بهر حال، برای اینکه این وظیفه به نحو رضایت‌بخش انجام گیرد، اعضاء حزب ما باید آبدیده‌شدن و پرورش خود را تشدید کنند.

بنابراین، هدف اعضاء حزب در آبدیده‌شدن و پرورش خود، نباید فقط حداقل شرایط باشد، بلکه باید حداکثر شرایط باشد. در حال حاضر بسیار مشکل است که حداکثر شرایط را تعریف کنیم. با این حال، گفتار و کردار، اجاریات و خصال مارکس، انگلس، لنین و استالین، در جریان زندگی‌شان، بعنوان مثال و میزان آبدیده‌شدن، پیش روی ماست. مقصود از آبدید شدن این است که خصال خود را در همه زمینه‌ها، به همان سطح مارکس، انگلس، لنین و استالین ارتقاء دهیم.

بیا باید بکوشیم بهترین شاگردان آنها باشیم. رفیق استالین در نطقی که درباره انتخابات شورای عالی ایراد کرد گفت:

«انتخاب‌کننده‌گان، مردم باید بخواهند که نمایندگان‌شان، برآورنده وظایف‌شان باشند، تا اینکه در جریان کار به سطح کوتاه‌نظران سیاسی نزول نکنند؛ تا در مقام‌های‌شان بتوانند شخصیت‌های سیاسی سبک‌لینی باشند، تا بعنوان شخصیت‌های عمومی بتوانند بهمان اندازه لنین صریح و جازم باشند، تا بتوانند در نبرد همانقدر دلیر و در مقابله با دشمنان همانقدر بیرحم باشند که لنین بود، باید از تمام اضطرابات، از هرگونه شبه‌اضطراب خالی باشند، همانطور که لنین در موقع بغرنج شدن اوضاع و ظهور خطر با اشباح دیگر در افق بود، باید موقع اتخاذ تصمیم در باره مسایلی که مستلزم جهت‌یابی جامع و سنجش جامع تمام مطالب‌له و علیه است، همانقدر عاقل و محتاط باشند که لنین بود، باید همانقدر مردم را دوست بدارد که لنین دوست می‌داشت.»

این توصیف ساده‌ایست که چگونه از لنین درس بگیریم، تصویری است از بهترین شاگرد لنین. مقصود از پرورش اعضاء حزب کمونیست اینست که دقیقاً بهمان ترتیب از لنین درس بگیرند تا بعنوان شاگرد لنین باشند.

بعضی می‌گویند که تحصیل خصال‌الی نوابغ انقلابی مانند مارکس، انگلس، لنین و استالین مخالف است و همچنین غیرممکن است که خصال خود را بهمان سطح مارکس، انگلس، لنین و استالین ارتقاء دهیم. آنها مارکس، انگلس، لنین و استالین را اعجوبه مادرزاد می‌دانند. آیا این حرف صحیست؟ تصور نمی‌کنم.

تا وقتی که رفقای ما، هوشمندان، مصممانه، آگاهانه و با پشتکاری در مقام پیشاهنگ جای دارند و بخاطر آزادی پرولتاریا می‌جنگند، تا وقتی که جهان‌بینی صادقانه کمونیستی از زندگی و جهان در پیش‌رو دارند، و لحظه‌ای از نهضت‌های انقلابی، بزرگ و عمیق کنونی پرولتاریا و توده‌های مردم منفک نمی‌شوند، و کوشش‌های شایان در راه آموزش خود و آبدیده کردن و پرورش خود بکار می‌برند، کاملاً قادرند که خصال خود را ارتقاء دهند و همانقدر صریح و جازم، همانقدر دلیر در جنگ و بیرحم به دشمنان مردم، همانقدر آزاد از تمام اضطرابات و شبه اضطرابات در بحبوحه مشکلات و خطرات و همانقدر رک و راست و شرافتمند باشند که لنین بود و همانقدر مردم را دوست بدارند که لنین دوست می‌داشت. کاملاً می‌توانند متد مارکسیستی – لنینیستی را بکار برند، به حل مسایل بغرنج، به تفکر دربارهٔ مسایل از تمام زوایا و با سنجش تمام مطالب له و علیه پردازند. گو اینکه امروزه رفقای عادی ما خیلی دور از داشتن چنین استعدادهایی، چنین معرفت علمی وسیعی، چنین محیط و چنین استعداد خوبی برای آموزش مانند مارکس، انگلس، لنین و استالین هستند. گو اینکه بسیاری از رفقای ما نمی‌توانند انتظار تحصیل چنان تبحر عمیقی نظیر تبحر مارکس، انگلس، لنین و استالین را در مطالعه تیوری انقلاب پرولتاری داشته باشند. به عبارت دیگر، تا وقتی که مصممیم شدیداً بیاموزیم، خود را پرورش دهیم و آبدیده کنیم، از نهضت انقلابی توده‌ها و مردم منفک نشده‌ایم. بر اسلوب مارکسیزم – لنینیزم مسلطیم، کاملاً قادریم خصال خود را به سطح سیاستمداران سبک لنین ارتقاء دهیم، بطوری که در کار و مبارزهٔ مان بتوانیم اسلوب مارکس، انگلس، لنین و استالین را بکار بندیم، یعنی «شخصیت‌های سیاسی سبک لنینی شویم» و «به سطح کوتاه‌نظران سیاسی تنزل نکنیم».

منسیوس گفت:

«هرکس می‌تواند یائو یا یک شون باشد.»^۳ معنی این حرف هم همانست. نباید باغوش یاس پناه بریم یا بمحض مشاهده خصال انقلابیون بزرگی مانند مارکس، انگلس، لنین و استالین از میدان خارج شویم. اگر چنین کنیم به «کوته نظر سیاسی» به «چوب پوشیده غیر قابل حک» و «دیوار گلی» تبدیل شده ایم.^۴ ولی افراد مختلف مردم، در درس گرفتن از مارکس، انگلس، لنین و استالین راه‌های مختلف پیش می‌گیرند.

دسته اول، از مارکس و لنین درس می‌گیرند بدون اینکه در ماهیت مارکسیزم – لنینیسم نفوذ کنند، اگرچه به کرات ادبیات مارکسیستی – لنینیستی را می‌خوانند و بسیاری از اصول و نتایج حاضر آماده مارکس، انگلس، لنین و استالین را از بر می‌کنند، با این حال نمی‌توانند این اصول و نتایج را به عنوان متدی برای حل مسایل مشخص و پراتیک بکار برند. آنها به نقل این اصول و نتایج که شتابزده می‌نویسند و ماشینی از آنها استفاده می‌کنند، قانع اند. اگرچه زیر درفش مارکسیزم عمل می‌کنند و خود را مارکسیست‌های «تمام عیار» می‌دانند، با وجود این مارکسیست‌های تمام‌عیار نیستند و شیوه‌های کار آنها، کاملاً مغایر با

^۳ یائو و شون دو تن از شخصیت‌های افسانه‌ای تاریخ چین قدیم اند که به مناسبت خیراندیشی و عقل شان مشهور اند.

^۴ فصل نهم منتخبات کنفوسیوس: «تسائی یو هنگام روز خوابیده بود، کنفوسیوس گفت: «چوب پوشیده را نمی‌توان حک کرد؛ دیوار گلی ماله‌پذیر نیست.» اما یو! چه فایده دارد سرزنشش کنم»

مارکسیزم – لنینیسم است.

رفیق استالین در پنجاهمین سال تولد لنین نوشت:

«دو گروه مارکسیست وجود دارند. هردو زیر درفش مارکسیزم عمل می‌کنند و خود را مارکسیست‌های «تمام عیار» می‌دانند. با اینحال، به هیچ وجه شبیه هم نیستند. علاوه بر این یک دوره واقعی آنها را از هم جدا می‌کند، زیرا شیوه‌های کار آنها، کاملاً مخالف یکدیگر است. گروه اول، معمولاً به یک قبول صوری، به یک اعلام تشریفاتی مارکسیزم قناعت می‌کنند. چون نمی‌توانند یا نمی‌خواهند به جوهر مارکسیزم دست یابند، چون نمی‌توانند یا نمی‌خواهند که آنرا بر حقیقت تطبیق دهند، اصول جاندار و انقلابی مارکسیزم را به فرمول‌های بیجان و بیمعنی مبدل می‌کنند. فعالیت‌های خود را بر تجربه، بر آنچه کار پراتیک می‌آموزد. مبتنی نمی‌کنند، بلکه بر منقولات از مارکس مبتنی می‌سازند، استنتاجات و دستورات خود را از تحلیل واقعیات موجود نمی‌گیرند، بلکه از مقایسات و مشابهات تاریخی می‌گیرند. اختلاف میان قول و فعل بیماری عمده این گروه است.»

این یک نوع درس گرفتن از مارکس و لنین است.

شماره گروه اول، موقعی در حزب کمونیست چین کم نبود. بدترین نمایندگان آنها، از افرادی که در بالا یاد کردیم، بدتر بودند. در حقیقت، آنها، به هیچوجه قصد مطالعه مارکسیزم – لنینیسم را نداشتند. آنها خود را با کاراکتر عالی پرولتاریا و خصال عالی مارکس و لنین آشنا نمی‌ساختند. آنها سعی می‌کردند که با تصنع،

بعضی شیوه‌های مارکس و لنین را تقلید کنند. بعضی اصطلاحات مارکسیستی - لنینیستی را الله‌بختی جمع‌آوری می‌کردند، خود را مارکس و لنین چین می‌دانستند، مثل مارکس و لنین در حزب رفتار می‌کردند، و از اعضاء حزب توقع داشتند، همانطوری که به مارکس و لنین احترام می‌گذارند، به آنها احترام گذارند، از آنها به عنوان رهبران خود حمایت کنند و به آنها وفادار و فداکار باشند. آنها گستاخانه خود را به «رهبری» منصوب کردند. بدون اینکه در انتظار بمانند تا از طرف دیگران نامزد شوند. مقامات مسئول را حایز شدند. در حزب فرامینی به شیوه شیوخ قبایل صادر کردند، سعی کردند معلم حزب ما شوند، از همه چیز در حزب سوءاستفاده نمودند، خودسرانه حمله کردند، مجازات کردند و در میان اعضای حزب تاخت و تاز کردند. این افراد به هیچوجه نمی‌خواستند مارکسیزم - لنینیسم را «مطالعه» کنند یا بخاطر تحقق مارکسیزم - لنینیسم بجنگند، بلکه بیشتر اپورتونیست‌های داخل حزب و دلال‌ها و لش و لوش‌های راه کمونیسم بودند. شک نیست که در حزب، با این قبیل افراد باید مخالفت کرد، اعضای حزب ما باید ماهیت آنها را نشان دهند، و در آغوش فراموشی مدفون شان سازند. و اعضای حزب ما فعلاً آنها را در آغوش فراموشی مدفون ساخته اند. با اینحال، آیا می‌توانیم با اعتماد کامل بگوییم که از این قبیل افراد دیگر در حزب ما نیستند؟ هنوز نمی‌توانیم بگوییم.

افراد دسته دوم، درست نقطه مقابل افراد دسته اول اند. آنها، قبل از هرچیز و بالاتر از هرچیز خود را شاگردان مارکس، انگلس، لنین و استالین می‌دانند و سعی می‌کنند که بر جوهر، روح و شیوه‌هایی که مارکس، انگلس، لنین و استالین را به آنصورت درآورده است، تسلط یابند. آنها به خصال شخصی عالی مارکس،

انگلس، لنین و استالین و خصال آنها بعنوان انقلابیون پرولتاری توجیه می‌کنند و با تحمل زحمت پرورش خود را در جریان مبارزهٔ انقلابی ادامه می‌دهند، و از خود می‌پرسند که آیا طریق برخوردشان با مطالب و مردم و رفتارشان با روح مارکسیزم – لنینیزم تطبیق دارد؟ آنها بکرات آثار مارکس، انگلس، لنین و استالین را می‌خوانند، ولی دربارهٔ تحلیل واقعیات زنده اصرار زیاد می‌ورزند، در باره وجود مخصوص اوضاعی که – در زمان و کشوری که آنها زندگی می‌کنند – در برابر پرولتاریا قرار دارد، تأمل می‌کنند و نتایج مخصوص خودشان را تحصیل می‌نمایند. آنها به تذکار اصول و نتایج مارکسیزم – لنینیزم قناعت نمی‌کنند، بلکه می‌کوشند روی مارکسیزم – لنینیزم محکم بایستند، بر شیوه‌های مارکسیزم – لنینیزم تسلط یابند و برای رهبری جوش و خروش تمام مبارزات انقلابی، آنها را در پراتیک وارد کنند و وضع موجود امور و در عین حال خودشان را تغییر دهند تمام فعالیت آنها و سرتاپای زندگی شان با اصول مارکسیزم – لنینیزم هدایت می‌شوند و هدف شان تنها یک چیزست: پیروزی پرولتاریا، آزادی ملی، آزادی بشریت، فتح کمونیزم، لاغیر.

رفیق استالین گفت:

«گروه دوم، از سوی دیگر، برای قبول صوری مارکسیزم اهمیت اساسی قایل نیستند، بلکه برای تحقق آن، تطبیق آن بر واقعیت اهمیت اساسی قایلند. آنچه این گروه، اساساً توجه خود را روی آن متمرکز می‌کنند، اتخاذ تصمیم در باره طرق و وسایل تحقق مارکسیزم است، بنحوی که با حسن وجه پاسخگوی اوضاع باشد و این طرق و وسایل را وقتی که اوضاع تغییر کرد، تغییر می‌دهند. دربارهٔ این گروه گفتار مارکس کاملاً

صادق است که گفت: مارکسیست‌ها نمی‌توانند به ترجمه جهان قناعت کنند، بلکه باید بیشتر روند و آن را تغییر دهند. این گروه بلشویک‌ها کمونیست‌ها هستند.»

این شیوه دیگر درس گرفتن از مارکس، انگلس، لنین و استالین است.

فقط شیوه دوم صحیح است. منحصرأ با تبعیت از این شیوه مطالعه مارکسیزم – لنینیسم، انسان می‌تواند از ارتکاب خطای «ترسیم ببری که به سگ شباهت دارد.» بپرهیزد و خصال خود را به نحوی بهبود بخشد که یک انقلابی کمونیست پرولتاری به سبک مارکس، انگلس، لنین و استالین بشود.

آنها که در راه پرورش خود تحمل زحمت می‌کنند و شاگردان وفادار مارکس، انگلس، لنین و استالین اند، منحصرأ به تسلط بر نظرگاه مارکسیزم – لنینیسم و شیوه‌ها و حل مسایل مختلفی که در برابر انقلاب پرولتاری قرار دارد – به همان ترتیب که مارکس، انگلس، لنین و استالین کردند – توجه می‌کنند.

به غیر از این دیگر به فکر این نیستند که مقام و حیثیت شان در حزب عالیست یا دانی. آنها هرگز ادعا نمی‌کنند که مارکس یا لنین چنین اند و هرگز طلب نمی‌کنند، و در بحر این اندیشه فرو نمی‌روند که سایرین به آنها احترام گذارند، همانطور که به مارکس و لنین احترام می‌گذارند. آنها به خود چنین حقی نمی‌دهند و می‌دانند که اگر به این فکر افتند به مارکس و لنین خیانت کرده و در ورطه کوتاه‌نظران سیاسی غرق شده اند. بهر حال دقیقاً به همین مناسبت، و به جهت دلیری و قدرت رقابت‌ناپذیر شان در مبارزه انقلابی است که خود بخود جلب احترام می‌کند و مورد تأیید توده‌های حزبی قرار می‌گیرند.

رفقا! البته سرمشق قرار دادن مارکس، انگلس، لنین و استالین در پرورش خود و داخل شدن در جرگه وفادارترین و بهترین شاگردان آنها، کار آسانی نیست. ارادهٔ آهنین و تصمیم راسخ به مبارزهٔ پرشور به خاطر پرولتاریا لازمست، یک امر فداکاری در راه مطالعه مارکسیزم – لنینیزم و تطبیق آن بر پراتیک مبارزات انقلابی توده‌های وسیع و در راه آبدیده شدن و پرورش یافتن همه‌جانبه لازمست.

وجوه و شیوه‌های پرورش:

رفقا! برای اینکه وفادارترین و بهترین شاگردان مارکس، انگلس، لنین و استالین بشویم پرورش در زمینه‌های زیرین لازم است: در تحصیل تیوری‌های مارکسیزم – لنینیزم و تطبیق این تیوری‌ها بر عمل: پرورش در تحصیل استراتژی و تاکتیک‌های انقلابی، پرورش در مطالعه مسایل مختلف – طبق نقطه نظر و شیوه‌های مارکسیزم – لنینیزم و مقابله با آنها؛ پرورش در تحصیل ایدئولوژی و خصال انقلابی، پرورش در وحدت حزبی؛ مبارزهٔ داخل حزبی و انضباط؛ پرورش در پرکاری و شیوه‌های کار؛ پرورش در هوشمندی هنگام مقابله با افراد مختلف مردم و نزدیکی با توده‌های مردم و پرورش در معارف علمی و قس علیهذا. ما همه عضو حزب کمونیست هستیم و بالنتیجه یک پرورش کلی مشترک داریم. ولی امروز اختلاف وسیعی میان اعضاء حزب ما وجود دارد. اختلاف وسیعی میان ما، در زمینه آگاهی، عمل، موقعیت، سطح فرهنگی، تجربه مبارزه و اصل و نسب اجتماعی وجود دارد. بنابراین علاوه بر پرورش بطور کلی لازم است که گروه‌های مختلف، و رفقای منفرد ما، پرورش خصوصی هم ببینند.

به همین مناسبت، باید به شیوه‌ها و اشکال مختلف و متنوع پرورش دست زنیم. مثلاً، بسیاری از رفقای ما دفترچه یادداشتی دارند که کارها و تفکرات روزانه خود را در آن می‌نویسند، یا روی ورقه‌های کوچک نقایص شخصی و کارهایی را که دل‌شان می‌خواهد انجام دهند، می‌نویسند و همراه عکس‌های افراد مورد احترام خود به دیوار محل کار یا اقامت خود می‌چسبانند و از رفقا خواهش می‌کنند که از آنها انتقاد کنند و در کارشان نظارت نمایند. در چین قدیم شیوه‌های مختلفی برای پرورش وجود داشت. تسنگ تز^۵ می‌گفت: «من روزی سه بار درباره خودم فکر می‌کنم» در کتاب قصاید مسطور است: «شخص باید خود را همانطور پرورش دهد که یک جواهرساز جواهری را می‌تراشد و می‌ساید، حک می‌کند و صیقل می‌دهد.» شیوه دیگر این بود که «شخص از راه مطالعه نفس خود را آزمون کند» و «شعارهایی دست راست می‌زش یا روی کمر بندش» بنویسد و در اعمال شخصی روزانه خود، به آنها توجه کند. مدرسین چینی مکتب کنفوسیوس، برای پرورش جسم و روان شیوه‌های مختلف داشتند. هر مذهب، شیوه و اشکال پرورشی مختلف داشت. «تفحص اشیاء، توسعه معرفت، صداقت در اندیشه، حضور قلب، تربیت نفس، نظر خانواده، اداره متحسن دولت و ایجاد آرامش در سرتاسر قلمرو و پادشاهی» که در کتاب آموزش بزرگ^۶ بیان شده، از همین قبیل است. تمام این مطالب نشان می‌دهد که انسان برای پیشرفت باید در راه پرورش و آموزش خود کوشش‌های سخت و پرحرارت به کار برد. با این حال ما

۵ از شاگردان کنفوسیوس.

۶ بطوری که می‌گویند «آموزش بزرگ» کتابی است از آثار مکتب کنفوسیوس، مدخلی است که مبتدیان را به فضیلت، رهنمون می‌شود.

نمی‌توانیم بسیاری از این شیوه‌ها و اشکال را بکار ببریم، زیرا بسیاری از آنها ایدئالیستی، فرمالیستی، انتزاعی و مجرد از پراتیک اجتماعی است. مدرسین و معتقدین به مذهب، در امر ابتکار نفس غلو می‌کنند؛ تصور می‌کنند چون «حسن نیت» دارند و مرید عبادت بی سروصدایند، قادر اند که وضع موجود امور را تغییر دهند، و بدون پراتیک اجتماعی انقلابی جامعه و خودشان را عوض کنند. این، البته کار باطل و مهملی است. ما نمی‌توانیم با این طریق خود را پرورش دهیم. ما ماتریالیست هستیم و پرورش ما نمی‌تواند از پراتیک جدا باشد.

برای ما مهم این است که نباید به هیچوجه خود را از مبارزات انقلابی افراد مختلف مردم، به اشکال مختلف در یک لحظه معین جدا کنیم، علاوه بر آن باید تجربه انقلابی تاریخی را جمع‌بندی کنیم، از آن با فروتنی درس بگیریم و بموقع اجرا بگذاریم. یعنی باید خود را در جریان پراتیک پرورش دهیم و آبدیده کنیم، بر تجارب پراتیک انقلابی گذشته و بر وضع مشخص حاضر و تجارب جدید تکیه کنیم. مقصود از پرورش خود و آبدیده شدن، چیزی جز پراتیک انقلابی نیست. یعنی، باید با فروتنی بکوشیم که نقطه نظر، اسلوب و روح مارکسیزم — لنینیسم را بفهمیم، بفهمیم که چگونه مارکس، انگلس، لنین و استالین، با مردم روبرو می‌شدند. وقتی که این مطالب را فهمیدیم باید بی‌درنگ آنها را بر پراتیک‌مان، یعنی زندگی‌مان، اقوال‌مان، اعمال‌مان و کارمان تطبیق دهیم. علاوه برین باید به آنها تکیه کنیم، در ایدئولوژی خودمان هر چیزی را که مخالف آنهاست تصحیح کنیم و دور بریزیم و بدین ترتیب، ایدئولوژی و خصال پرولتری کمونیستی خودمان را تقویت نماییم، یعنی باید با فروتنی عقاید و انتقادات رفقای خودمان و توده‌ها را گوش کنیم، با دقت مسایل پراتیک زندگی‌مان و کارمان را

بررسی نماییم، با دقت تجارب مان و درس‌هایی را که آموخته‌ایم، جمع‌بندی کنیم، تا راه و لم کار به دست مان آید. بعلاوه براساس تمام آنها، باید داوری کنیم که آیا از مارکسیزم – لنینیزم استنباط صحیحی داریم، آیا متد مارکسیزم – لنینیزم را صحیحاً بکار برده‌ایم، آیا نقایص و اشتباهات مان را یافته و تصحیح کرده‌ایم یا نه؟ در همان حال باید پیدا کنیم که در چه مواضعی استنتاجات خاص مارکسیستی – لنینیستی باید، براساس تجارب تازه و هضم شده خودمان تکمیل و غنی شود و رشد یابد. یعنی باید حقیقت جهانی مارکسیزم – لنینیزم را با پراتیک مشخص انقلاب مربوط کنیم.

شیوه‌های پرورش ما اعضای حزب کمونیست باید چنین باشد. یعنی، باید شیوه های مارکسیزم – لنینیزم را برای پرورش خود بکار ببریم. این نوع پرورش با سایر انواع پرورش که ایدالیستی و جدا از پراتیک اجتماعی است، کاملاً فرق دارد.

بدین ترتیب، ما در برابر حرف‌های مفت و مکانیکالیزم در مسأله پرورش و آبدیده شدن، وظیفه‌ای جز مخالفت نداریم.

نخست آنکه، باید در برابر یکی از بزرگترین مفاسدی که آموزش و پرورش جامعه کهن در ما باقی گذاشته است، یعنی انتزاع تیوری از پراتیک، مقاومت کنیم و آن را منهدم سازیم. بسیاری از افراد در جریان آموزش و تحصیل در جامعه کهن، تصور می‌کردند که بکار بستن آنچه می‌آموزند، امری غیرلازم یا حتی غیرممکن است، با اینکه کتب عقلای قدیم را به کرات می‌خواندند، با اینحال دست به کارهایی می‌زدند که عقلاً از آنها نفرت دارند. با اینکه در تمام نوشته‌های خود، دم از درستی و اخلاق می‌زدند، در کارهای شان شیوه دزدان ارقه و فواحش را

دنبال می‌کردند. بعضی «مأمورین عالی‌مقام» فرامینی برای قرائت چهار کتاب و پنج کلاسیک^۷ صادر می‌کردند، با اینحال در کارهای اداری روزانه شان، بی‌رحمانه مقررات را نقض می‌نمودند، و در ورطه فساد و کشتار می‌افتادند. کاری که مخالف درستی و اخلاق نبود که مرتکب نمی‌شدند. بعضی افراد سه اصل مردم را به کرات می‌خواندند و وصیت دکتر سون یات سن را نقل می‌کردند، با این حال مردم را تحت فشار می‌گذاشتند، با ملیت‌هایی که روابط شان با ما بر اساس تساوی بود مخالفت می‌ورزیدند، و بدآنجا می‌رسیدند که با دشمن ملی می‌ساختند و به او تسلیم می‌شدند. روزی یکی از مدرسین مکتب به من گفت، تنها سخن کنفوسیوس را که می‌تواند مورد توجه قرار دهد اینست: «برای او غذا هیچ‌وقت نمی‌تواند خیلی لذیذ باشد؛ گوشت قیمه نمی‌تواند هیچ‌وقت خیلی عالی باشد.» اضافه می‌کرد که سایر تعالیم کنفوسیوس را هیچ‌وقت مورد توجه قرار نمی‌دهد و هیچ‌وقت هم پیشنهاد نکرده است کسی تا آنها توجه کند. خوب پس چرا باز می‌خواستند کارهای تربیتی و تحصیل تعلیمات عقلاً دنبال شود؟ غیر از ظاهرسازی، هدف‌های زیر را داشتند:

۱- می‌خواستند از این تعالیم برای اعمال فشار بر استثمارشدگان استفاده کند و از درستی و اخلاق بمنظور لگدکوب کردن و مختنق‌ساختن افرادی که از نظر فرهنگی عقب مانده اند، استفاده نمایند.

۲- می‌کوشیدند از این رهگذر مشاغل دولتی بهتری بدست آورند جیب شان را پر کنند، مشهور شوند و به قوم و خویش های شان افاده فروشند. مقصودی جز

۷ نه اثر قدیم چینی در زمینه‌های فلسفه، تاریخ، شعر و غیره (در شریعت کنفوسیوس) می‌باشد.

این نداشتند و تعالیم عقلا، حیطة کارشان را محدود نمی‌کرد. این بود روش و پاسخ «ادبا» و «مدرسین» جامعه قدیم در قبال عقلای «مورد پرستش شان». البته با اعضای حزب کمونیست نمی‌توانیم در تحصیل مارکسیزم – لنینیزم و تعلیم درخشان و مفیدی که از عقلای پیشین به ما رسیده است، این شیوه تلقی و توجه را معمول داریم. باید آنچه را که می‌گوییم به کار بندیم. ما شریف و منزه‌ایم و نمی‌توانیم خودمان، مردم یا پیشینیان مان را فریب دهیم. این یکی از خصال جالب و در عین حال یکی از فضایل بزرگ اعضای حزب کمونیست است.

رفقا! آیا ممکن نیست که میراث اهریمنی جامعه قدیم هنوز در میان ما، تأثیراتی داشته باشد؟ در میان ما تأثیر دارد. در میان شما دانشجویان البته کسی نیست که برای احراز مقام عالی دولتی، پول درآوردن و اعمال فشار بر استثمارشدگان، به تحصیل مارکسیزم بپردازد. شما مارکسیزم را برای آن تحصیل می‌کنید که سیستم استثمار انسان از انسان را منهدم سازید. با این حال، من نمی‌توانم تضمین کنم آنچه را که شما می‌خوانید بکار می‌بندید. آیا در میان شما کسانی نیستند که اینطور فکر کنند؟ یعنی فکر کنند که لزومی ندارد تفکرات، اعمال و حیات آنها طبق اصول مارکسیزم – لنینیزم هدایت شود؟ لزومی ندارد اصولی را که آموخته‌اند، بکار بندند؟ باز هم آیا در میان شما کسانی نیستند که مارکسیزم – لنینیزم بیاموزند و تیوری را عمیقاً تحصیل کنند، برای اینکه مشهور شوند؟ من تضمین نمی‌کنم که در میان شما مطلقاً کسانی نباشند که اینگونه فکر کنند مع‌الوصف، اینگونه تفکر با مارکسیزم، تطبیق نمی‌کند، و مظهر شکافی است که میان تیوری مارکسیستی و پراتیک مارکسیستی وجود دارد.

ما نه تنها به مطالعه تیوری مارکسیستی ایرادی نداریم، بلکه باید به مطالعه

تیوری بپردازیم، ولی آنچه را که آموخته‌ایم باید بکار بندیم. ما صرفاً به این منظور می‌آموزیم، که آموخته‌های خود را به کار بندیم. بخاطر حزب و پیروزی انقلاب است که می‌آموزیم. فی‌المثل، شما غالباً این شعار را داده‌اید: «تیوری را با عمل بی‌آمیزند» ولی آیا تیوری‌هایی را که آموخته اید، با عمل آمیخته اید؟ آیا هنوز در میان شما افرادی نیستند که عمل شان کاملاً منتزع از اصول مارکسیزم — لنینیزم باشد؟ به نظر می‌رسد در میان شما بعضی کسان هستند که ترکیب تیوری و عمل را به ترتیب زیر می‌فهمند: می‌خواهند رفقای که خارج از مدرسه کار می‌کنند بیایند تجارب خود را گزارش دهند تا آنها ببینند که سایرین چگونه تیوری را با عمل ترکیب می‌کنند. این البته ترکیب تیوری و عمل است، ولی مال آنها، نه مال شما. خیال می‌کنم معنی شعاری که می‌دهید این باشد که خودتان تیوری را که می‌آموزید با عمل ترکیب کنید. اگر شما این نکته را بدین ترتیب نفهمیده اید، آنوقت فایده شعار شما چیست؟ یک مثال دیگر بزنم: شما شعارهای زیادی دربارهٔ آبدیده کردن خودتان داده‌اید، ولی آیا در میان شما افرادی نیستند که خود را همه چیز نشان داده‌اند، جز آبدیده. آیا افرادی نبودند که در ساعت آزمایش حقیقی، موقع عقب‌نشینی، وقتی که مورد انتقاد و کيفر یا تحت فشار افکار عمومی و نظارت صحیح یا ناصحیح اکثریت عظیم مردم قرار گرفتند، نشان دادند که طاقت آبدیده شدن را ندارند؟ آنها فراموش کردند که یک عضو حزب کمونیست باید ارادهٔ استوار و نقطه‌نظر روشن و قس‌علیهذا داشته باشند، آنها افسرده شدند، نمی‌دانستند چه بکنند. آیا اینها واعظ غیرمتعظ آبدیده‌شدن و پرورش خود نیستند؟

در حقیقت، آموزشی هم که می‌بینند و تحصیلی هم که در مدرسه می‌کنند،

اشکال آبدیده شدن و پرورش است. ما سعی می‌کنیم که از راه آموزش و تحصیل در مدرسه، شما را به کادرهای مفید و کارگران حزبی بدل کنیم، نه اینکه فقط مشتکی «تیوری» انتزاعی و اصطلاحات و فرمول‌های مارکسیستی – لنینیستی بیاموزند. علاوه بر آن، از شما می‌خواهیم که خود را پرورش دهید و آبدیده کنید تا به چنان کادرهایی بدل شوید که بتوانید صحیح فکر کنید. اراده استوار داشته باشید و عملاً، انواع مسایل بغرنج را حل نمایید. بهر حال، من غالباً شنیده‌ام می‌گویند با تحصیل در مدرسه نمی‌توان آبدیده شد، برای اینکه یک نفر آبدیده شود و پرورش یابد، باید مدرسه را ول کند و بکار عملی بپردازد. رفقا! آبدیده شدن و پرورش یافتن وظیفه مادام‌العمر و وظیفه متنوع‌الوجه است. اینکار، همه جا، همیشه و در تمام موارد لازم است. نمی‌توانیم بگوییم که فقط، بعضی اوقات، بعضی جاها، در مورد بعضی مطالب، نه هما جا، نه همیشه، نه در مورد همه مسایل باید به آبدیده شدن و پرورش خود پرداخت. گو اینکه منکر نمی‌شویم که اعضای حزب کمونیست باید بطور عمده در جریان مبارزه عملی توده‌ها آبدیده شوند و پرورش یابند.

معنی این حرف آنست که ما مخالف ایدئالیزم، حرف مفت، و مکانیکالیزم در مسئله پرورش هستیم. یعنی ما باید آبدیده شدن را تحمل کنیم. ما باید در مدرسه، میان توده‌ها، و در مبارزات داخل و خارج حزب، خود را آبدیده کنیم. باید در همه حال، هم در فتح و هم در شکست بیاموزیم و خود را پرورش دهیم.

ارتباط میان آموزش تیوری مارکسیزم – لنینیزم و پرورش ایدئولوژی اعضاء حزب:

میان ما اعضاء حزب کمونیست، یکی از نحوه‌های تفکر متفوق اینست:

نقطه نظر کمونیستی پرولتاری استوار و منزه هیچ ارتباطی با معرفت اعضاء حزب کمونیست و تسلط بر تیوری و متد مارکسیزم – لنینیزم ندارد. بعضی ها تصور می‌کنند با اینکه نقطه نظر طبقات شان خیلی استوار ایدئولوژی شان خیلی منزه نیست (هنوز بقایای ایدئولوژی سایر طبقات را از دست نداده اند، و هنوز خودخواه اند و تقاضای مادی و غیر آن دارند)، با وجود این می‌توانند تیوری و متد مارکسیزم – لنینیزم را کاملاً بفهمند و بر آن مسلط شوند.

بعضی رفقا فکر می‌کنند که تسلط کامل تیوری و متد مارکسیزم – لنینیزم صرفاً با هوش فردی، استعداد و مطالعه، ممکن است. این طرز تفکر غلط است.

میتین، فیلسوف شوروی کاملاً حق دارد وقتی که می‌گوید:

«اختلافات مربوط به عمق فهم، مستلزم تشریح طبقاتی است. مثلاً، در حال حاضر، در عصر فساد سرمایه‌داری، هر قدر هم که یک ایدئولوگ بورژوا بااستعداد باشد، توانایی او برای تحصیل یک مفهوم عمیق از قوانین تکامل، بعلت ماهیت طبقاتی اش، به علت محافظه‌کاری طبقه‌ای که نماینده آنست «محدود» است. ناتوانی بورژوازی در پیش‌بینی آینده باعث محدودیت و کم‌عمقی استنباط تیورسین‌های بورژوا می‌شود. ایدئولوگ‌های طبقاتی که به تدریج از صحنه تاریخ خارج می‌شوند، با

وجود تمام استعداد شان نمی‌توانند استنتاجات و کشفیات واقعاً عمیق بکنند. مجموعه تاریخ تکامل علم و فلسفه این حقیقت مارکسیستی را تأیید کرده است.^۸

مارکسیزم – لنینیسم علم انقلاب پرولتری است، فقط کسانی می‌توانند مارکسیزم – لنینیسم را بفهمند و بر آن تسلط یابند که کاملاً دارای نقطه‌نظر پرولتری باشند و ایدال‌های پرولتاریا را ایدال‌های خود بدانند. اگر کسی دارای نقطه‌نظر استوار و ایدال‌های منزله پرولتاریا نباشد، غیرممکن است که فقط بوسیله هوش خود و تحصیل پرحرارت، دانش مارکسیستی پرولتاریا را درک کند و بر آن مسلط شود. بنابراین، تحصیل تیوری و متد مارکسیزم – لنینیسم باید همدوش پرورش ایدئولوژیک و آبدیده‌شدن ما پیش رود، زیرا اگر تیوری و متد مارکسیزم – لنینیسم نباشد، وسیله‌ای وجود دارد که افکار و اعمال ما را هدایت کند، و پرورش ایدئولوژیک ما ناممکن است. این دو امر بهم ارتباط نزدیک دارند و لازم و ملزوم یکدیگر اند.

غالباً می‌بینیم بعضی از بهترین اعضای حزب که دارای اصل و نسب طبقه کارگر اند، بالمقایسه با کسانی که کوشش مخصوصی در تحصیل تیوری مارکسیزم – لنینیسم بکار می‌برند، کمتر در تیوری رشد یافته‌اند. اگر به آنها بگوییم که فرمول‌های مارکسیستی – لنینیستی یا مقولاتی از آثار مارکسیستی – لنینیستی را بیان کنند، واقعاً تبحر چندانی نشان نمی‌دهند. ولی وقتی که پای تحصیل مارکسیزم – لنینیسم به میان آید، به شرط اینکه مطالب را با زبانی که

۸ «ماتریالیسم دیالکتیک و تاریخی»، قسمت ۱، صفحه ۲۸۵ چاپ روسی، (ن. م. میتین. مسکو ۱۹۳۴)

بفهمند بیان کنیم از اعضای که ریشهٔ دانشجویی دارند، غالباً علاقهٔ بیشتر نشان می‌دهند و استنباط شان عمیق‌تر است. فی‌المثل، فصلی از کتاب سرمایه که دربارهٔ تیوری ارزش اضافی بحث می‌کند برای بعضی از اعضای حزب بسیار دشوار است، ولی برای افرادی که دارای ریشهٔ طبقهٔ کارگر اند آنقدر دشوار نیست، زیرا کارگران کاملاً می‌فهمند که چگونه در جریان تولید، سرمایه‌داران مزد و ساعات کار را حساب می‌کنند، چطور سود می‌برند و چگونه تجدید تولید را وسعت می‌دهند و قس علیهذا. بنابراین، غالباً دیده می‌شود که این افراد تیوری ارزش اضافی مارکس را عمیقتر از سایر اعضای حزب می‌فهمند، مخصوصاً در مواجهه و مقابله با مسایل مختلف عملی، خود را شایسته‌تر، صائب‌تر و هماهنگ‌تر از سایرین با اصول مارکسیزم – لنینیزم نشان می‌دهند. چرا اینطور است؟ علت آنست که این‌ها دارای نقطه‌نظر و ایدال‌های استوار و منزه پرولتری و کمونیستی هستند، تلقی آنها از مطالب عینی است، در بارهٔ هیچگونه مطلبی تصور قبلی ندارند، دربارهٔ مسایل شخصی و مطالب نادرست آشفته خاطر نیستند. بنابراین می‌توانند فوراً حقیقت مطالب را درک کنند و بدون تردید و اشکال، شجاعانه حقیقت را بپذیرند.

اگر در میان ما اعضای حزب کمونیست هنوز کسانی هستند که نقطه‌نظر طبقات شان استوار، روشن و مشخص نیست، ایدئولوژی شان صحیح و منزه نیست، هنوز تا اندازه‌ای بقایای انواع مختلف ایدئولوژی‌ها، رسوم و سوابق ذهنی سایر طبقات جامعهٔ قدیم را حفظ کرده‌اند، و هنوز منافع شخصی و اغراض خصوصی و انواع علایق و نظرهای خودخواهانه دارند، وقتی که به تحصیل تیوری و متد مارکسیزم – لنینیزم بپردازند، محققاً اصول و استنتاجات مارکسیستی – لنینیستی

با تمام این چیزها تصادم خواهد کرد، درآنصورت، یا سعی می‌کنند بر این قبیل چیزها غلبه کنند یا اینکه اصول استنتاجات مارکسیزم – لنینیزم را کج و معوج می‌کنند تا با سوابق ذهنی شان جور شود، و بدین ترتیب، از فهم مارکسیزم – لنینیزم باز می‌مانند. این افراد نمی‌توانند به کنه مارکسیزم – لنینیزم عمیقاً نفوذ کنند و جوهر مارکسیزم – لنینیزم را که خصلت بارز طبقاتی دارد جذب نمایند. نمی‌توانند جوهر مارکسیزم را چون سلاحی بدست گیرند، زیرا سلاح هیچگونه وجه مشابهتی با ایدئولوژی طبقاتی سابقشان ندارد.

بازهم وقتی که در جریان انقلاب پرولتاری، با مسایل مختلف پراتیک برخورد کنند، حل این مسایل طبق مارکسیزم – لنینیزم غالباً با عادات و سوابق ذهنیشان ناسازگار و با منافع شخصیشان مغایر می‌شود. در این حالات، خود را سبک مغز، غیر مصمم، مردد و متلون نشان می‌دهند. نمی‌توانند با مسایل به طریق شایسته، صحیح و عینی روبرو شوند، نمی‌توانند حقیقت را بدون اشکال درک کنند یا آن را شجاعانه تأیید نمایند. کارشان به آنجا می‌کشد که حقیقت را آگاهانه و ناآگاهانه مخفی یا تحریف می‌کنند. رفقا! این چیزها به هیچوجه نادر و غریب نیست، بلکه غالباً اتفاق می‌افتد.

بدین ترتیب می‌توانم بگویم، اگر یک عضو حزب کمونیست دارای نقطه‌نظر ایدئولوژی پرولتری صریح، استوار، صحیح و منزه نباشد، غیرممکن است که تیوری و متد مارکسیزم را بفهمند و بر آن مسلط شود و از آن به شکل سلاحی در مبارزه انقلابی استفاده کند.

بنابراین، پرورش ایدئولوژیک اولین و مهم‌ترین قدم در راه پرورش اعضاء حزب

کمونیست است. پرورش ایدئولوژیک مبنای تمام پرورش‌های دیگر است. در این باره باید بعداً صحبت کنم.

فصل دوم

پرورش ایدئولوژیک اعضای حزب

رفقا! در مورد پرورش ایدئولوژیک اعضای حزب، سعی می‌کنم این مسأله را براساس پاره‌ای آثار که در ایدئولوژی بعضی از اعضای حزب مان، بروز کرده است، مطرح کنم. آنچه می‌خواهم در این باره بگویم فقط اساسی‌ترین ایدئولوژی اعضای حزبست.

خوب، بالاخره مقصود از پرورش ایدئولوژیک چیست؟ من معتقدم که بطور عمده مبارزه‌ایست در مغزها، میان ایدئولوژی پرولتاریا و سایر ایدئولوژی‌ها؛ مبارزه‌ایست در مغزها میان حیات‌بینی کمونیستی و جهان‌بینی کمونیستی از یکطرف و تمام حیات‌بینی‌ها و جهان‌بینی‌ها از طرف دیگر، مبارزه‌ایست میان دو استنباط کلی: منافع و هدف‌های شخصی حزب و منافع و هدف‌های حزب و مردم.

به نظر من مبارزه میان نظریات متناقضی است که مطالبات اقتصادی و سیاسی طبقات مختلف یک جامعه معین را منعکس می‌کند. نتیجه این مبارزه تا آنجا که

به ایدئولوژی اعضای حزب ما مربوط است، باید شکست و خورد و خمیرشدن تمام ایدئولوژی‌های دیگر، بوسیلهٔ ایدئولوژی پرولتاریا باشد؛ باید شکست و جذب نظریه منافع و هدف‌های شخصی اعضای حزب، از طرف نظریهٔ منافع و هدف‌های مشترک حزب، انقلاب و آزادی پرولتاریا و بشریت باشد. اگر نتیجه جز این نباشد، آن وقت معنی‌اش شکست دومی‌ها از اولی‌هاست و عضو حزب عقب می‌افتد و حتی خصال یک عضو حزب کمونیست را از دست می‌دهد. برای ما اعضای حزب، این نتیجه خوفناک و بدبختی‌آوری است.

در جریان انواع مبارزات ایدئولوژیک و سیاسی هم در داخل و در خارج حزب، ما کمونیست‌ها، نظریات خود را پرورش می‌دهیم و واقعیات انقلاب را درک می‌کنیم. در همان حال باید پیوسته تجارب حاصله از پراتیک را جمع‌بندی کنیم، و نظریات خود را بسنجیم و ببینیم که آیا با مارکسیزم — لنینیسم و با منافع مبارزه برای آزادی پرولتاریا تطابق کامل دارند، یا نه. نبود کردن تمام نظریات نادرست، پیدا کردن و سنجش آن‌ها در جریان این مطالعه، پیدا کردن حتی خفیف‌ترین نظریهٔ مخالف منافع کمونیسم — اینست مقصود ما از پرورش ایدئولوژیک.

رفقا! بطوری که می‌دانید رهنمای همه اعمال انسان ایدئولوژی اوست. علاوه بر آن، هر انسان حیات‌بینی و جهان‌بینی خود را، بعنوان یک رهنمای کلی مبنای نظریات و اعمال خود قرار می‌دهد. بنابراین، در اجرای پرورش ایدئولوژیک، ما کمونیست‌ها باید قبل از هر کار حیات‌بینی و جهان‌بینی خود را مشخص کنیم، زیرا تمام نظریات و فعالیت‌های ما با حیات‌بینی و جهان‌بینی ما مربوط است.

باید بدانیم که مقصد کمونیزم بزرگترین و پرشورترین مقصد تاریخ بشر است

حیات‌بینی و جهان‌بینی کمونیست‌ها باید نماینده سیستم ایدئولوژی پرولتاریا باشد، نماینده سیستم ایدئولوژی پرولتاریا حیات‌بینی و جهان‌بینی کمونیستی و همچنین متودولوژی ما کمونیست‌ها است. چون این مطلب به تفصیل در ادبیات مارکسیستی – لنینیستی و مخصوصاً در آثار مارکس و لنین – درباره فلسفه – مورد بحث قرار گرفته است و چون شما مقدار زیادی از آن را آموخته‌اید، نمی‌خواهم امروز درین باره صحبت کنم. اینجا فقط مختصراً صحبت می‌کنم که چگونه باید مقصد مان را درک کنیم، بالاخره مقصد کمونیزم چیست و چگونه باید ما اعضای حزب کمونیست مقصد مان را به پیش برانیم.

اساسی‌ترین و عمومی‌ترین وظیفه ما اعضای حزب کمونیست چیست؟ همانطور که همه می‌دانند، آنست که کمونیزم را برقرار کنیم، جهان کنونی را به جهان کمونیستی تبدیل کنیم. آیا یک جهان کمونیستی خوب است یا نه؟ همه می‌دانیم که بسیار خوب است. در چنین جهانی استثمارگران، ظالمان، ملاکان، سرمایه‌داران، امپریالیست‌ها یا فاشیست‌ها وجود نخواهند داشت. نه مردم مظلوم و استثمارشده وجود خواهد داشت، نه ظلمت، جهل و عقب‌ماندگی و غیر آن. در چنین جامعه‌ای تمام موجودات بشری به کمونیست‌های کریم و هوشمندی بدل خواهند شد و فرهنگ و تکنیک عالی خواهند داشت. روحیه کمک متقابل و عشق متقابل میان بشریت حکمروا خواهد گشت. مطالب نامعقول، مانند فریب متقابل، دشمنی متقابل، کشتار متقابل و جنگ و غیر آن وجود نخواهد داشت. البته چنین جامعه‌ای بهترین، زیباترین و پیش‌افتاده‌ترین جوامع تاریخ بشری

خواهد بود. چه کسی می‌گوید چنین جامعه‌ای خوب نیست؟ در اینجا مسأله پیش می‌آید: آیا می‌توان جامعه‌ی کمونیستی را تشکیل داد؟ جواب اینست: «آری» در این باره مجموعه‌ی تیوری مارکسیزم – لنینیسم، توضیحاتی علمی می‌دهد که جای کوچکترین شک شبهه باقی نمی‌گذارد. گذشته از آن، بیان می‌کند که چنین جامعه‌ای، به عنوان نتیجه نهایی مبارزه طبقاتی بشری، ناگزیر بوجود خواهد آمد. فتح سوسیالیسم در اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی شاهد واقعی ماست. بنابراین، وظیفه ما اینست که در اسرع اوقات جامعه‌ی کمونیستی را – که استقرار آن در جامعه بشری، اجتناب‌ناپذیر است – به وجود آوریم.

این یک جنبه موضوع است. این آرزوی ماست. ولی ما باید جنبه دیگر را هم درک کنیم، یعنی، یا وجود این حقیقت که کمونیسم می‌تواند و باید تحقق یابد، ولی هنوز دشمنان نیرومندی در برابر آن ایستاده‌اند که باید قبل از اینکه کمونیسم تحقق یابد، در همه زمینه‌ها، کاملاً مغلوب شوند. از این جهت، مقصد کمونیسم، مبارزه طولانی، سخت، پرشور ولی پیروزمند لازم دارد. بدون چنین مبارزه‌ای، کمونیسم تحقق نمی‌یابد. البته، این مبارزه، بطوری که بعضی‌ها گفته‌اند یک نمود اجتماعی «اتفاقی نیست»، چیزی نیست که آلت دست بعضی کمونیست‌های «ذاتاً شورشی» باشد. بالعکس، در جریان رشد جامعه طبقاتی نمودی اجتناب‌ناپذیر است. یک مبارزه طبقاتی اجتناب‌ناپذیر است. تولد حزب کمونیست، شرکت کمونیست‌ها در مبارزه، سازمان و جهت مبارزه آنها هم نموده‌ای اجتناب‌ناپذیری است که با قوانین تکامل اجتماعی مطابق است چون امپریالیست‌ها، فاشیست‌ها، سرمایه‌داران و ملاکین خلاصه استثمارکنندگان، اکثریت قاطع بشریت را به نحوی مورد ظلم و استثمار قرار داده‌اند که مردم

مظلوم و استثمارشده به زحمت می‌توانند زندگی کنند، مظلومان و استثمارشدگان برای مخالفت با ظلم و استثمار راهی جز اتحاد ندارند؛ در غیر اینصورت نمی‌توانند زندگی و رشد کنند. در نتیجه، این مبارزه، یک نمود کاملاً طبیعی و اجتناب‌ناپذیر است. از یکطرف باید بدانیم که مقصد کمونیزم بزرگترین مقصد تاریخ بشر است، زیرا کمونیزم بالاخره طبقات را محو و نابود خواهد کرد، بشریت را آزاد خواهد نمود، و جامعه بشری را به سعادت خواهد رساند که در تاریخ بشری بی‌نظیر است. از طرف دیگر باید بدانیم که مقصد کمونیزم پرشورترین مقصد تاریخ بشر است زیرا کمونیزم باید بر دشمنی بسیار نیرومند یعنی طبقات استثمارگر، تمام نفوذهای، سنن و عادات و رسوم آنها و غیره در میان مردم غلبه کند.

حزب کمونیست با اتکاء به پرولتاریا و توده‌های وسیع مردم استثمارشده و مظلوم و به کار بردن استراتژی و تاکتیک مارکسیزم – لنینیزم در رهبری مبارزه انقلابی توده‌های وسیع و پیش‌رانده جامعه بسوی هدف بزرگ کمونیزم – مطمئن است که پیروزی نهایی از آن او خواهد بود. زیرا جریان تاریخی تکامل اجتماعی بشریت بسوی جامعه کمونیستی به پیش می‌رود، زیرا در صفوف پرولتاریای جهانی و توده‌های مردم استثمارشده و مظلوم، عظیم‌ترین قوای انقلابی مضمّن است که اگر مجهز، متحد و متشکل شود، می‌تواند تمام قوای ارتجاعی طبقات استثمارگر و سرمایه‌داری فسادپاینده را در سرتاسر جهان مغلوب کند؛ زیرا حزب کمونیست و پرولتاریا نیروهایی هستند که اوج می‌گیرند و رشد می‌کنند. «فقط آنجیز که اوج می‌گیرد و رشد می‌کند شکست‌ناپذیر است»^۹

۹ تاریخ حزب کمونیست اتحاد شوروی (بلشویک) دوره مختصر

این متن را می‌توان از روی تمام تاریخ حزب کمونیست چین و از روی تمام تاریخ نهضت‌های بین‌المللی کمونیستی و طبقه کارگر کاملاً به اثبات رسانید.

تا آنجا که وضع حاضر نشان می‌دهد، کمونیزم فعلاً در یک ششم سطح کره ارض (اتحاد شوروی) پیروزی بزرگی بدست آورده است. نهضت‌های کمونیستی در تمام کشورهای جهان در راه عظمت و رشد سریع گام برمی‌دارند. احزاب مبارز کمونیست، که با سلاح تیوری مارکسیزم - لنینیسم مجهز اند، هم اکنون در تمام کشورها مستقر شده اند و قدرت پرولتاریای جهانی و توده‌های استثمارشده و مظلوم در مبارزات بی‌امان، به سرعت مجهز و متحد می‌شوند. بنابراین، مقصد کمونیزم در سراسر جهان به قدرت نیرومند و شکست‌ناپذیری تبدیل شده است. کوچکترین شک نیست که این قدرت به رشد و پیشرفت ادامه خواهد داد و فتح نهایی تام و تمام نصیب او خواهد بود. با وجود این، قدرت قوای ارتجاعی بین‌المللی و طبقات استثمارگر هنوز از قدرت ما بیشتر است و در حال حاضر هنوز در بسیاری از زمینه‌ها، تفوق دارد. در نتیجه، باید قبل از اینکه آنها را مغلوب کنیم، از راه یک مبارزه طولانی، سخت پیچ در پیچ و پرشور بگذریم.

چون طبقات استثمارگر هزاران سال بر بشریت فرمانروایی کرده اند، نه تنها، با قبضه کردن همه چیز، در همه زمینه‌ها بی‌نهایت نیرومند شده اند، بلکه نفوذ بسیار نامطلوبی هم روی توده‌های طبقات استثمارشده و مردم جامعه باقی گذاشته اند. این نفوذهای، موجب انواع عقب‌ماندگی، جهل، خودخواهی، فریب متقابل، دشمنی متقابل، کشتار متقابل و قس علیهذا در جامعه انسانی است. این نمود، در جامعه طبقاتی، مخصوصاً در جامعه‌ای که دارایی اقتصاد کالایی است و در جامعه سرمایه‌داری، الزاماً ظهور می‌کند. اینها نموده‌های اجتناب‌ناپذیری است

که طبقات استثمارگر، بخاطر فرمانروایی طبقات شان به وجود آورده اند، زیرا بدون عقب‌ماندگی، چهل، تفرق و عدم اتحاد توده‌های طبقات استثمارشده و مردم مستعمرات، حفظ وضع طبقات استثمارگر، بعنوان استثمار غیرممکن است. بدینجهت، برای تحصیل پیروزی، نه تنها باید مبارزهٔ تندی را بر ضد طبقات استثمارگر ادامه دهیم، بلکه باید بر ضد نفوذهای طولانی طبقات استثمارگر در میان توده‌ها، بر ضد ایدئولوژی و نمودهای عقب‌افتاده در میان توده‌ها، مبارزه کنیم، تا بتوانیم سطح آگاهی آنها را بالا ببریم و برای درهم شکستن طبقات استثمارگر متحدشان کنیم. اشکالی که در مبارزه بخاطر مقصد کمونیسم با آن رو بروییم، همین است.

رفقا! اگر آنطور که بعضی‌ها خیال می‌کنند توده‌ها آگاه مجرد از نفوذ طبقات استثمارگر و مظاهر عقب‌ماندگی بودند، آنوقت دیگر انقلاب چه اشکالی داشت؟ نفوذ طبقات استثمارگر نه تنها مدت‌ها قبل از انقلاب وجود داشته است، بلکه مدت‌های بسیار درازی بعد از پیروزی انقلاب و بعد از طرد استثمارگران از مواضع قدرت سیاسی بوسیلهٔ طبقات استثمارشده، باقی خواهد ماند. فکر کنیم: برای آزادکردن و تغییر تمام بشریت، شکست نهایی طبقات استثمارگر و نفوذشان در میان مردم، رفرم ده‌ها میلیون تولیدکنندگان کوچک، محو نهایی طبقات و ارتقاء تدریجی بشریتی که هزاران سال، با انواع عادات قدیم، سنن و نمودهای عقب مانده (در چنین جامعه‌ای بشریت به طبقات و ملت‌هایی تقسیم شده است که با یکدیگر می‌جنگند و همدیگر را می‌کشند و بدین ترتیب نظریات، عادات، خودخواهی، فریب متقابل و دشمنی متقابل را بوجود می‌آورند) دمساز بوده است، و ارتقاء آن به مقام یک بشریت هوشمند، کریم، کمونیست، صاحب یک فرهنگ

و تکنیک عالی، چه وظایف و مبارزات بغرنج و دشواری در پیش رو داریم.

لنین می‌گوید:

«معنی محو طبقات، تنها طرد ملاکین و سرمایه‌داران، همان کاری که ما بالنسبه با سهولت انجام داده‌ایم نیست، معنی آن همچنین محو تولیدکنندگان خرده‌پاست، اینها را نمی‌توان طرد کرد یا مضمحل ساخت. ما باید هماهنگ آنها زندگی کنیم؛ آنها می‌توانند (و باید) فقط با کار سازمانی بسیار طولانی، بطنی و با احتیاط تجدید شکل و تجدید آموزش یابند. آنها، از هر طرف پرولتاریا را با یک محیط خرده‌بورژوازی، محاصره می‌کنند و این محیط پرولتاریا را اشباع و فاسد می‌کند، و سبب می‌شود پرولتاریا دایماً به آغوش ضعف، عدم اتحاد، اندیویدوالیزم خرده‌بورژوازی و حالات متناوب جلال و افسردگی بیفتند. برای مقابله با این امر، برای اینکه نقش سازمانی پرولتاریا (این نقش اصلی آنست) صحیحاً، موفقیت‌آمیز، فاتحانه اجرا شود، دقیق‌ترین سانترالیزم و انضباط در داخل حزب سیاسی پرولتاریا لازم است. نیروی عادت، میلیون‌ها و ده‌ها میلیون مهیبت‌ترین قدرت‌هاست. معدوم کردن بورژوازی بزرگ متمرکز، هزار بار آسانتر از «معدوم» کردن میلیون‌ها میلیون مالکین کوچک است؛ با این حال، آنها، با فعالیت عادی، همه روزه، غیرمشهود، اغفال‌کننده و فاسدکننده خود، همان نتایجی را می‌گیرند که بورژوازی لازم دارد و هدف آن حفظ بورژوازی است...»

لنین ادامه می‌دهد:

«...بورژوازی که مقاومت اش بعد از سقوط ده برابر زیاد می‌شود (حتی در یک کشور)، و قدرتش نه تنها در قدرت سرمایه بین‌المللی، در قدرت و دوام ارتباطات بین‌المللی بورژوازی است، بلکه در قوه عادات، در قدرت تولید کوچک هم است. زیرا متأسفانه تولید کوچک هنوز خیلی در جهان شایع است و تولید کوچک، لاینقطع، روزانه، ساعت به ساعت، خودبخود و در یک مقیاس عظیم، سرمایه‌داری و بورژوازی تولید می‌کند. به تمام این دلایل، دیکتاتوری پرولتاریا ضروری است، و غلبه بر بورژوازی بدون یک جنگ مرگ و زندگی طولانی، سخت و شدید، جنگی که مستلزم پشت‌کار، انضباط، ثبات قدم، ارادهٔ تفوق‌ناپذیر و وحدت ارادهٔ غیرممکن است.»

اینها را لنین دو سال بعد از پیروزی انقلاب اکتبر در اتحاد شوروی نوشت. (این مشکل‌ترین مسأله هم فعلاً در اتحاد شوروی حل شده است). بدینجهت، پرولتاریا حتی بعد از پیروزی انقلاب هم، مشکل بسیار سختی دارد که باید حل کند، زیرا انقلاب ما با تمام انقلابات تاریخ فرق دارد. فی‌المثل، انقلاب بورژوازی معمولاً با تسخیر قدرت دولتی پایان می‌رساند؛ ولی در نظر پرولتاریا، آزاد شدن و پیروزی سیاسی، فقط شروع انقلاب است. پس از اینکه پیروزی سیاسی بدست آمد، هنوز وظایف عظیمی در پیش روست.

لنین باز می‌گوید:

«انقلاب بورژوازی فقط مواجهه با یک وظیفه است - وظیفهٔ درهم شکستن، دور ریختن و انهدام تمام زنجیرهای جامعهٔ قدیم. هر انقلاب

بورژوازی که این وظیفه را با تمام رساند، تمام کارهایی را که باید بکند کرده است، زیرا انقلاب بورژوازی رشد سرمایه‌داری را تقویت می‌کند. انقلاب سوسیالیستی کاملاً غیر از این است. کشوری که، بر اثر تحول تاریخ، مجبور است با انقلاب سوسیالیستی دست بزند هر قدر عقب‌مانده‌تر باشد، عبور از مناسبات سرمایه‌داری قدیم به مناسبات سوسیالیستی مشکل‌تر است. به همین مناسبت، به وظیفه تخریب، وظیفه‌ای به شکل جدید و بی‌سابقه، وظیفه سازمان دادن اضافه می‌شود.^{۱۰}

بدین جهت، پرولتاریا حتی بعد از فتح انقلاب هم وظایف مشکلی به عهده دارد. ازینرو، مقصد کمونیسم به قول ما مشابه با «۱۰۰ سال وظیفه بزرگ» است و هرگز نمی‌تواند «با یک ضربه انجام شود». پرولتاریای کشورهای مختلف قبل از استقرار نهایی جامعه کمونیستی باید از مراحل مختلف رشد عبور کنند و دشمنان مختلف را درهم بشکنند. فی‌المثل، چین هنوز در مرحله انقلاب دموکراتیک است که دارای خصلت بورژوازی است و دشمن آن امپریالیزم است که هجوم بر ضد چین را هدایت می‌کند، قوای فیودالی همدست امپریالیزم است. این دشمنان باید، قبل از آنکه انقلاب دارای خصلت بورژوایی تمام شود، مغلوب شوند. در مرحله کنونی، توده وسیع تولیدکنندگان کوچک هنوز یکی از قوای محرکه بسیار مهم انقلاب را تشکیل می‌دهند. کشور ما، قبل از آنکه بتواند سرانجام از راه ترانزیسیون تدریجی، به جامعه کمونیستی وارد شود، باید یک

۱۰ (ازروی متن چینی ترجمه شده است. مترجم)

دوره طولانی تجدید ساختمان سوسیالیستی را بگذرانند.

رفقا! استقرار کمونیزم اساسی‌ترین وظیفه ماست. بنابراین غلبه بر مشکلات متنوع مشروحه فوق، که در راه مقصد کمونیزم قرار گرفته است، طبعاً وظیفه حتمی ما کمونیست هاست.

درست به همین علت است که مقصد کمونیزم مقصدی بزرگ و دشوار است. امروز هنوز افراد بسیاری هستند (مقصو ما آنهايي هستند که حس صداقت دارند و جویای حقیقتند) که درباره کمونیزم شک دارند یا از برابر مقصد کمونیزم عقب می‌نشینند، زیرا ایمان به امکان استقرار کمونیزم را از دست داده اند. آنها باور نمی‌کنند که بشریت بتواند رشد کند و به یک بشریت کمونیستی بسیار منزه مبدل شود، این مشکلات باور نمی‌کنند که لگدکوب گردد. یا منتظر این گونه مشکلات نبوده اند، بطوریکه وقتی با مشکلات روبرو می‌شوند، مایوس، سرخورده و حتی مردم می‌گردند.

ما کمونیست ها، شجاع‌ترین، مصمم‌ترین انقلابیون تاریخ بشریم. تمام اعضا حزب باید با وجد و رسوخ، خود را برای تقبل این وظیفه که از نظر عظمت و دشواری در تاریخ بشری بی‌سابقه است، یعنی تحقق کمونیزم آماده کنند در همان حال که مشکلات راه مقصد کمونیزم را با وضوح می‌بینیم از دیدار آنها کوچک‌ترین تزلزلی بخود راه نمی‌دهیم، زیرا همچنین، صراحتاً می‌دانیم که این مشکلات در جریان سوق میلیون‌ها مردم به میدان انقلاب، لگدمال خواهند شد. ما با وضوح می‌دانیم که مقصد کمونیزم «۱۰۰ سال وظیفه بزرگ» است. ما باید رسالت بزرگی را که تکامل تاریخ به عهده ما گذاشته است، به انجام رسانیم.

توده‌های کثیر، پشتیبان ما اند. ما باید قسمت بزرگی از وظیفه مقصد کمونیسم را در دوره خود انجام دهیم و اتمام نهایی این وظیفه را برای آیندگان بگذاریم.

رفقا! بینش و دلیری ما کمونیست‌ها، با بینش و دلیری هیچ یک از قهرمانان گذشته تاریخ بشری، قابل قیاس نیست. به این مناسبت، کاملاً محقیم که بخود ببالیم.

بخاطر دارم یک بیوگرافی‌نویس باسواد بورژوا، از اهالی اروپای غربی که به اتحادشوروی رفته بود، از رفیق استالین پرسید نظر او، درباره مقایسه لنین با پترکبیر روسیه چیست. رفیق استالین به این بیوگرافی‌نویس، جواب داد: لنین را می‌توان به آب اقیانوس زخاری تشبیه کرد، در حالی که پتر کبیر، فقط یک قطره اقیانوس است.

رفقا! چنین است مقایسه مقام تاریخی رهبر مقصد کمونیستی پرولتاریا و پیشوای مقصد طبقه فیودال بورژوا. از این مقایسه می‌توانیم بفهمیم، رهبری که برای پیروزمندی کمونیسم و به خاطر آزادی بشریت می‌جنگد، بسیار بزرگ است، درحالی که، پیشوایی که بخاطر مشتی استثمارگر و طفیلی می‌جنگد بسیار کوچک است.

اعضای حزب کمونیست دارای بزرگ‌ترین ایدال‌ها، بزرگ‌ترین هدف مبارزه و عملی‌ترین روح «تفحص حقیقت از میان واقعیات مشخص» اند و همچنین به کار عملی می‌پردازند. اینهاست خصال ما کمونیست‌ها.

رفقا! اگر شما فقط آرزوهای بزرگ و سترگ داشته باشید، ولی فاقد روح «تفحص

حقیقت از میان واقعیات مشخص» باشید، صمیمانه به کار عملی نپردازید، یک عضو خوب حزب کمونیست نیستید. فقط فردی خیال پرست، خام‌طبع، و ملانقطی هستید. اگر بالعکس فقط کار عملی بکنید و فاقد آرزوهای بزرگ و سترگ کمونیزم باشید، یک کمونیست خوب نیستید، بلکه کارمندی مبتذل اید. یک عضو خوب حزب کمونیست، کسی است که آرزوهای بزرگ و سترگ کمونیزم را با کار عملی و روح تفحص حقیقت از میان واقعیات مشخص پیوند دهد.

آرزوی کمونیزم زیباست، در حالی که جهان موجود سرمایه‌داری زشت است. دقیقاً نه به خاطر زشتی آن است که اکثریت قاطع مردم می‌خواهند آن را تغییر دهند و جز تغییر آن راهی ندارند. در تغییر جهان، نمی‌توانیم خود را از واقعیت منتزع کنیم، یا واقعیت را ندیده بگیریم، نه، نمی‌توانیم از چنگ واقعیت بگریزیم یا به واقعیت زشت تسلیم شویم. باید خود را با واقعیت منطبق کنیم، واقعیت را بفهمیم، جویای زندگی و رشد واقعی باشیم، با واقعیت زشت بجنگیم و واقعیت را تغییر دهیم، تا به آرزوهای خود تحقیق بخشیم. بنابراین، ما اعضاء حزب کمونیست، باید وظیفه بزرگ کمونیستی خود را تغییر جهان، با همان مردمی که ما در تماس نزدیک اند و از همان کاری که می‌توانیم فوراً به عهده بگیریم، آغاز کنیم. در اینجا من باید پاره‌ای خطاهایی را که بعضی از رفقای جوان مکرر مرتکب می‌شوند – تمایل آنها به گریز از واقعیت یا نادیده گرفتن واقعیت – مورد انتقاد قرار دهم. خیلی خوب است که آنها آرزوهای سترگ دارند، ولی غالباً شکایت می‌کنند اینجا خوب نیست و آنجا هم بهتر نیست؛ این کار خوب نیست و آن کار هم بهتر نیست. همیشه در جستجوی یک جا و یک کار خیالی اند، تا بتوانند نرم‌نرمک «جهان را تغییر دهند». در هر حال، چنین جاها و چنین کارها،

جز در اندیشهٔ آرزومند آنها، موجود نیست.

اینست استنباط من از مقصد کمونیزم، که کار سراسر امر ماست. این همچنین مهم‌ترین قسمت حیات‌بینی و جهان‌بینی ما را تشکیل می‌دهد. فعالیت‌های ما در سراسر عمرمان وقف همین است و لاغیر.

تبعیت بی‌چون و چرای منافع شخصی یک عضو حزب از منافع حزب:

یک کمونیست به غیر از استقرار واضح حیات‌بینی کمونیستی و جهان‌بینی کمونیستی، باید مناسبات صحیح و واضح، میان منافع شخصی خود و منافع حزب برقرار کند. اصل مارکسیستی اینست که منافع شخصی باید تابع منافع حزب، منافع جزئی تابع منافع کلی، منافع موقت تابع منافع طویل‌مدت، و منافع یک ملت تابع منافع دنیا بطور کلی باشد.

حزب کمونیست، حزب سیاسی و نمایندهٔ پرولتاریاست. حزب بغیر از منفعت آزادی پرولتاریا هیچگونه منفعت و مقصد خصوصی ندارد. بهر حال، آزادی نهایی پرولتاریا مستلزم آزادی بشریت بطور کلی است، زیرا پرولتاریا، اگر نتواند تمام مردم زحمتکش و تمام ملت‌ها و به عبارت دیگر بشریت را بطور کلی آزاد کند، نمی‌تواند خود را آزاد کند. بدینجهت، پرولتاریا باید وفادار نه تمام مردم زحمتکش، تمام ملل مظلوم و مردمی را که برای آزادی خود و بالا بردن سطح زندگی و سطح فرهنگ و سیاست خود مبارزه می‌کنند، حمایت و رهبری کند. بنابراین،

منافع آزاد شدن پرولتاریا مشابه منافع آزادی تمام بشریت و تمام ملل مظلوم و با آن غیر قابل انفکاک است. بنابراین، منافع حزب کمونیست همان منافع آزاد شدن پرولتاریا و بشریت بطور کلیست. همچنین همان منافع کمونیسم و تکامل اجتماعی است. بنابراین، تبعیت منافع شخصی اعضاء حزب از منافع حزب، یعنی تبعیت از منافع آزادی طبقاتی و ملی و تبعیت از منافع کمونیسم و تکامل اجتماعی.

اینکه یک عضو حزب کمونیست بتواند مطلقاً و بی‌قید و شرط منافع شخصی خود را در همه حال، تابع منافع حزب کند، ملاکی است که با آن وفاداری او به حزب، به انقلاب و به مقصد کمونیسم، سنجیده می‌شود. چون کمونیسم بوسیله پرولتاریا و حزب کمونیست تحقق می‌یابد، اگر منافع پرولتاریا و حزب کمونیست لطمه ببینند، هرگز کمونیسم تحقق نخواهد یافت.

همیشه و در تمام مسایل، یک عضو حزب کمونیست باید منافع حزب را بطور کلی در نظر آورد و منافع حزب را فوق مسایل و منافع شخصی خود قرار دهد. عالی‌ترین پرنسیپ اعضاء حزب اینست که منافع حزب را عالی‌ترین منافع خود بدانند. تمام اعضاء حزب باید این استنباط را در ایدئولوژی خود، با استحکام بوجود آورند. این همان چیزی است که آن غالباً بعنوان «روحیه حزبی» «استنباط حزبی» یا، «استنباط سازمانی» صحبت کرده‌ایم. یک عضو حزب کمونیست باید همیشه حزب و منافع حزب را — نه ملاحظات را که دارای خصلت شخصی است — در رأس افکار خود قرار دهد. باید مطمئن شود که منافع شخص او با منافع حزب موافق یا حتی با آن مخلوط است. بدین ترتیب وقتی که منافع شخصی او با منافع حزب تعارض پیدا کند، قادر خواهد بود به منافع حزب تسلیم شود و

منافع شخصی را بدون کوچکترین تردید و تأمل فدا نماید. فدا کردن منافع شخصی و حتی زندگی در راه مقصد حزب، آزادی طبقاتی و ملی و آزادی بشریت بدون کوچکترین تردید و حتی خودستایی، عالیت‌ترین جلوه اخلاق کمونیستی است. این عالی‌ترین جلوهٔ پرنسیب یک عضو حزب است. این جلوه صفای ایدئولوژی پرولتاری یک عضو حزب است.

اعضاء حزب ما نباید هدف‌های شخصی و مستقل از منافع حزب داشته باشند. هدف‌های شخصی اعضاء حزب ما فقط می‌تواند جزئی از هدف‌های حزبی باشد. فی‌المثل، اعضای حزب ما می‌خواهند تیوری مارکسیستی – لنینیستی بیاموزند، قدرت شان را بالا برند، مبارزهٔ انقلابی پیروزمندانهٔ توده‌های وسیع را رهبری کنند و انواع مختلف سازمان‌های انقلابی را بوجود آورند و قس علیهذا.

اگر اجرای این کارها هدف شخصی آن‌هاست، تا وقتی که به نفع حزب باشد، جزئی از هدف‌های حزب است و حزب محققاً بوجود عده زیادی از این قبیل اعضاء و کادرهای حزبی احتیاج دارند. ولی به غیر از این، اعضای حزب ما نباید هدف‌های مستقل شخصی، مثل کسب مقام شخصی، قهرمانی فردی و نظایر آن داشته باشند. اگر چنین هدف‌هایی داشته باشند، ممکن است آنقدر از مافع حزب دور شوند که به اپورتونیست‌های حزبی مبدل گردند.

اگر یک عضو حزب فقط منافع و هدف‌های حزب کمونیسم را در ایدئولوژی خود وارد کند، اگر هیچگونه هدف و ملاحظهٔ شخصی و مستقل از منافع حزب نداشته باشد و اگر واقعاً بی‌غرض و فروتن باشد، آنوقت قادر به کارهای زیرین است:

۱- می‌تواند دارای اخلاق بسیار خوب کمونیستی باشد. چون یک نقطه‌نظر دقیق

دارد، هم می‌تواند «مردم را دوست بدارد و هم از آنها نفرت داشته باشد» می‌تواند به تمام رفقاییش، انقلابیون و مردم کارگر وفادار باشد و آنها را از صمیم قلب دوست بدارد، می‌تواند بی‌چون و چرا به آنها کمک کند، با آنها ها به مساوات رفتار کند و هرگز به آنها به مناسبت منافع شخصی خویش، آزار نرساند. می‌تواند در مناسبات با آنها دارای روحیهٔ «وفاداری و بخشنده‌گی» باشد و «خود را در مقام دیگران بگذارد» می‌تواند مشکلات دیگران را از نظرگاه آنها مورد توجه قرار دهد و نسبت به آنها ملاحظه‌کار باشد.

«آن بد بخود نمی‌پسندد، بر دیگران هم نمی‌پسندد» می‌تواند در برابر خبیث‌ترین دشمنان بشریت، مصممانه‌ترین روش را پیش گیرد و مبارزهٔ بی‌امانی را با دشمن، بمنظور دفاع از منافع حزب، طبقه آزادی و بشریت دنبال کند. یک ضرب‌المثل چینی می‌گوید: «خیلی پیش از آنکه سایر مردم جهان غصه بخورند، غصه می‌خورد، فقط بعد از اینکه سایر مردم جهان شادی کردند، شادی می‌کند» هم در حزب و هم در میان مردم نخستین کسی است که تحمل مشقت می‌کند و آخرین کسی است که متمتع می‌گردد. هیچ وقت به این فکر نیست که وضعش از دیگران بهتر یا بدتر است، بلکه به این فکر است که آیا از دیگران کار انقلابی بیشتری انجام داده و از دیگران سخت‌تر جنگیده است، یا نه؟ در مواقع خطر، شجاعانه و تزلزل‌ناپذیر می‌ایستد و در برابر مشکلات احساس بزرگ‌ترین مسئولیت می‌کند. بنابراین، می‌تواند در برابر فساد ناشی از غنا و افتخار بزرگ‌ترین درجه وقار و شهامت اخلاقی را نشان دهد. می‌تواند در قبال فقر و پایین مقام مقاومت کند و تردید نشان ندهد.

۲- همچنین قادر است که دارای بزرگ‌ترین درجه شجاعت باشد. چون از قید

هرگونه خودخواهی آزاد است، و هرگز «کاری برخلاف وجدان» نکرده است، می‌تواند اشتباهات و نقایص خود را نشان دهد و به همان ترتیب که خورشید و ماه پس از یک کسوف یا خسوف جزئی چهره تابان خود را نشان می‌دهند، جسورانه اشتباهات و نقایص خود را اصلاح کند. او «شجاع است، زیرا مقصد او یک مقصد عادلانه است» که او هرگز از حقیقت نمی‌ترسد. او درفش حقیقت را شجاعانه سربلند نگه‌میدارد، حقایق را برای دیگران توضیح می‌دهد. بخاطر حقیقت می‌جنگد. حتی اگر عملش موقتاً به ضررش باشد حتی اگر بخاطر ابراز حقیقت مورد حملات گوناگون قرار گیرد، حتی اگر مقاومت و منع اکثریت عظیم مردم او را مجبور به انفراد موقت (انفراد افتخارآمیز) نماید و حتی اگر درین راه جانش به خطر افتد، باز هم می‌تواند جلوی جزر و مد را بگیرد، حقیقت را سرافراز نگاه دارد و هرگز تن به تسلیم در برابر جزر و مد ندهد. تا آنجا که در ید قدرت اوست، از هیچ چیز نمی‌ترسد.

۳- می‌تواند به بهترین وجه تیوری و متد مارکسیزم – لنینیزم را تحصیل کند، مسایل را ملاحظه و طبیعت واقعی اوضاع را، با فراست و لیاقت مشاهده نماید. چون او، دارای نقطه‌نظر طبقاتی استوار و صریح است، از اضطرابات و آرزوهای شخصی که ملاحظاتش را درباره اشیاء و فهم حقیقت، آلوده و آشفته می‌کند، عاری است. او دارای تلقی عینی است. تمام تیوری‌ها، حقایق و جعلیات را در جریان پراتیک انقلابی می‌سنجد و بله قربان گو نیست.

۴- همچنین می‌تواند صادق‌ترین، بی‌فریب و ریاضت‌ترین و شادترین افراد باشد. چون آرزوهای خودخواهانه ندارد و چون هیچ چیز را از حزب مخفی نمی‌کند،

بنابر ضرب‌المثل چینی «هیچ چیز ندارد که از گفتنش بدیگران بترسد»^{۱۱} غیر از منافع حزب و انقلاب، نفع و ضرر شخصی یا چیز دیگری ندارد که برای آن پریشان‌خاطر شود. «می‌تواند خودش، ناظر اعمال خودش باشد». وقتی که کار مستقلى دارد و كسى مواظبش نیست و فرصت مناسبی است که انواع غلط‌کاری‌ها را بکند، دقت می‌کند که غلط‌کاری نکند. کار او در سال‌های بعد هم که بررسی شود، موافق منافع، حزب به نظر می‌رسد. او از انتقاد دیگران نمی‌ترسد و می‌تواند با شجاعت و صمیمیت، دیگران را مورد انتقاد قرار دهد. به همین دلیل است که می‌تواند، صادق، بی‌فریب و ریا و شاد باشد.

۵- می‌تواند دارای عالیت‌ترین درجهٔ عزت‌نفس و مناعت باشد. می‌تواند بخاطر منافع حزب و انقلاب، ملایم‌ترین، صبورترین و سازگارترین افراد باشد و حتی می‌تواند در صورت لزوم انواع تحقیر و بی‌عدالتی را بدون احساس ملال و لج‌بازی، تحمل کند. چون مقصد و منظور شخصی ندارد. نه احتیاجی دارد تملق بگوید، و نه می‌خواهد تملق بشنود. متوقع الطاف شخصی دیگری نیست، بدین جهت احتیاج ندارد که برای استمداد از دیگران خود را خفیف کند. بخاطر منافع حزب و انقلاب مواظب خودش است، جان و سلامت خود را حفظ می‌کند، سطح معلومات تیوریک خود را بالا می‌برد، ولی اگر لازم باشد بخاطر بعضی مقاصد مهم حزب و انقلاب تحمل دشنام کند، بارهای سنگین بدوش کشد، و کاری بکند که موافق میل‌اش نیست، مشکل‌ترین و مهم‌ترین کار را بدون کوچک‌ترین تردید انجام می‌دهد و میدان را خالی نمی‌گذارد.

۱۱ ضرب‌المثل فارسی می‌گوید: «هیچ کاسه‌ای زیر نیم‌کاسه ندارد.» (مترجم)

یک عضو حزب کمونیست باید واجد بزرگترین و گرانمایه‌ترین فضایل بشری باشد. همچنین باید دارای نقطه‌نظر دقیق و صریح حزب و پرولتاریا (یعنی روحیه حزبی و کاراکتر طبقاتی) باشد. اصول اخلاقی ما بسیار دقیق است زیرا اصول اخلاقی کمونیسم و پرولتاریاست. اصول اخلاقی ما مبتنی بر اساس عقب‌مانده حفظ منافع فردی یا عده معدودی استثمارگر نیست، بالعکس، اصول اخلاقی ما مبتنی بر اساس پیشرو منافع پرولتاریا، آزادی نهایی بشریت بطور کلی و نجات جهان از ویرانی و بنای یک دنیای شاد و زیبایی کمونیستی است. برای یک کمونیست، ناشایست‌ترین و نارواترین کار آنست که بنفع خود یا گروه معدودی از مردم، فداکاری کند. ولی اگر قرار باشد که در راه حزب، در راه طبقه و نجات ملی، یعنی در راه آزادی بشریت، در راه تکامل اجتماعی و در راه منافع بزرگ‌ترین اکثریت بشریت که شامل میلیون‌ها میلیون مردم است فداکاری شود، عده بیشماری از اعضاء حزب کمونیست بی‌دغدغه خاطر مرگ را استقبال می‌کنند و بدون کوچکترین تردید به هرگونه فداکاری تن می‌دهند. اکثریت عظیم اعضاء حزب کمونیست در صورت لزوم «ایثار جان در راه مقصد گرانمایه» یا «مرگ بخاطر راستی و درستی» را چون امری مسلم و مسلّم می‌پذیرند. نه از این جهت که دچار خواب و خیالند یا دل‌شان برای افتخار و شهرت لک زده است، بلکه به جهت استنباط علمی از تکامل اجتماعی و آگاهی است. از این روست که اصول اخلاقی ما، بزرگترین و علمی‌ترین اصول اخلاقی است. به غیر از این، ما معتقد نیستیم که اصول اخلاقی کلی به اصطلاح بزرگتر و «مافوق طبقاتی» علمی‌تری در یک جامعه طبقاتی وجود داشته باشد. چنین اصول «اخلاقی» حرف چرت و پرت و مزورانه‌ایست. این به اصطلاح اصول اخلاقی در حقیقت مبتنی بر حفظ منافع یک عده قلیل از استثمارگران است. اینگونه استنباط از

«اصول اخلاقی» همیشه دارای خصلت ایدالیستی بوده است. فقط کمونیست‌ها هستند که اصول اخلاقی را بر اساس ماتریالیزم تاریخی مبتنی می‌کنند، بازهم ما کمونیست‌ها هستیم که آشکارا اصول اخلاقی را بر اساس منافع مادی مبارزهٔ بخاطر رهایی پرولتاریا و بشریت بنا می‌کنیم.

حزب کمونیست نه تنها نمایندهٔ منافع فرد – فرد اعضاء حزب است، بلکه نمایندهٔ منافع طویل‌المدت تمام کارگران و نمایندهٔ رهایی بشریت است. منافع حزب نه تنها تبلور منافع فرد اعضاء حزب است، بلکه تبلور منافع تمام کارگران و رهایی بشریت است. به غیر از منافع پرولتاریا و رهایی بشریت، حزب کمونیست منافع و مقاصد دیگری ندارد. بنابراین، حزب کمونیست را نباید یک دستهٔ محدود و کوچک مثل یک صنف فرض کرد که فقط پی منافع شخصی اعضاء خویش است. هرکس که چنین نظریه‌ای داشته باشد، کمونیست نیست.

البته، یک عضو حزب دارای منافع شخصی و رشد شخصی است. بعضی اوقات ممکن است منافع شخصی عضو حزب با منافع حزب تصادم کند یا با آن متناقض شود. اگر چنین حادثه‌ای پیش آید، عضو حزب باید بی چون و چرا منفعت شخصی را فدای منفعت حزب کند، نباید منفعت حزب را برای جلب منفعت شخصی لگدمال نماید، این کار با هیچ عذر و بهانه و مقدمه‌ای جایز نیست. چون منافع و رشد شخصی اعضاء حزب با منافع و رشد حزب مخلوط است، کامیابی و پیروزی حزب و طبقه، همان کامیابی و پیروزی اعضاء حزب است. بنابراین، یک عضو حزب، فقط در جریان مبارزهٔ برای رشد، کامیابی و پیروزی حزب می‌تواند امید رشد داشته باشد. یک عضو حزب نمی‌تواند به منظور تلاش برای رشد شخصی خویش، از رشد حزب کناره بگیرد. خلاصه، فقط در

جریان مبارزه برای رشد، کامیابی و پیروزی حزب، عضو حزب رشد می‌کند، بدون آن، رشد او اصلاً غیرممکن است. بنابراین، منافع شخصی یک عضو حزب، می‌تواند و باید کاملاً مشابه منافع و رشد حزب باشد.

یک عضو حزب ما، یک آدم معمولی نیست. او جنگاور، پیشاهنگ و آگاه پرولتاریاست. او نباید فقط نماینده منافع خویش باشد. او باید ثابت کند که نماینده زنده و آگاه منافع و ایدئولوژی پرولتاریاست. چون یکی از نمایندگان پرولتاریاست، منافع شخصی او نباید نقطه مقابل منافع حزب و پرولتاریا قرار گیرد — اما کادر و رهبران حزب، بسیار لازم است که به نمایندگان زنده منافع کلی پرولتاریا بدل شوند و کاملاً منافع و مقاصد شخصی خود را با منافع و مقاصد کلی حزب و پرولتاریا ممزوج کنند. در اوضاع و احوال کنونی چین، تنها پرولتاریا می‌تواند بهترین نماینده منافع آزادی ملی باشد. به همین جهت، اعضاء حزب ما، ثابت کرده اند که بهترین نمایندگان منافع ملت بطور کلی هستند.

این یک جنبه مساله‌ایست که باید اعضاء حزب ما با آن توجه کنند ولی یک جنبه دیگر هم وجود دارد:

اگرچه منافع کلی حزب، شامل منافع شخصی اعضاء حزب هم هست، با اینحال منافع کلی حزب نمی‌تواند شامل تمام منافع شخصی اعضاء حزب باشد. شخصیت یک عضو حزب را نمی‌توان و نباید نادیده گرفت. در هر حال بازهم یک عضو حزب بعضی مشکلات شخصی دارد که باید حل کند. علاوه بر آن، احتیاج دارد که بنابر شخصیت‌اش و استعداد مخصوص‌اش، رشد کند. از این جهت، حزب به اعضاء خود اجازه می‌دهد که زندگی خصوصی و خانوادگی خود را

بسازند و شخصیت و استعداد مخصوص خود را تا آنجا که ناقض منافع حزب نباشد تکامل بخشند. گذشته از آن، حزب، در تمام اوضاع و احوال ممکن، با اعضاء خود کمک می‌کند که شخصیت و استعداد خود را، به نفع حزب رشد دهند، با آنها کار مناسب می‌دهند، لوازم کار در اختیارشان می‌گذارد، و حتی تشویقات لازم را درباره آنها معمول می‌دارد. همچنین، در تمام شرایط ممکن، حزب مواظب منافع شخصی لازم اعضاء حزب است و این منافع را حفظ می‌کند، فی‌المثل برای اعضاء خود امکاناتی فراهم می‌کند که تحصیل و مطالعه کنند، با آنها کمک می‌کند که مشکلات خصوصی و بهداشتی خود را حل کنند - در صورت لزوم، برای نگاهداری رفقا، بعضی کارهای حزبی به آنها محول می‌کند، و قس‌علیهذا. بهر حال، مقصود از این تصمیمات چیزی جز حفظ منافع حزب بطور کلی نیست، زیرا اگر حزب نتواند حداقل وسایل زیست، کار و آموزش را برای اعضاء خود تأمین کند تا بتوانند با شور و شوق و بدون دغدغه خاطر کار کنند، وظایف حزب اجرا نمی‌شود. رهبران مسئول هنگامی که با مشکلات اعضاء حزب مواجه می‌شوند، باید به این نکته توجه کنند. این جنبه دیگر مسأله است.

خلاصه کلام آنکه، یک عضو حزب باید بی هیچ شلیله پبله‌ای از منافع حزب تبعیت کند. باید بلندنظر و نوع دوست باشد، نباید هیچگونه مقاصد و ملاحظات شخصی داشته باشد. در هیچ جا نباید فقط به فکر خودش باشد. نباید از حزب تقاضاهای شخصی زیاد بکند، سرزنش بکند که چرا به او ترفیع مقام نداده و تشویقش نکرده اند.

علاوه بر آن، یک عضو حزب باید، در هر وضع و حال با آخرین حد توانایی‌اش بیاموزد و خود را اصلاح کند. باید شجاعانه و بی‌امان سطح آگاهی و معلومات

مارکسیستی – لنینیستی خود را بالا برد تا کمک‌ها و مساعدت‌های بیشتری به حزب و انقلاب بکند. حزب و رهبران حزبی موقعی که با مشکلات اعضای حزب روبرو می‌شوند، باید به وضع کار، زندگی و آموزش آنها توجه کنند، تا اعضای حزب امکان یابند بهتر به حزب خدمت کنند، تا رشد یابند و آگاهی شان را در راه مقصد انقلابی پرولتاریا به بالاترین درجه برسانند. مخصوصاً به رفقای که واقعاً بلندنظر و خیرخواه عموم اند، باید توجه زیاد مبذول شود. فقط از این راه، یعنی از راه بذل توجه به هر دو جنبه و تلفیق آنها، حزب می‌تواند منتفع شود.

نمونه‌های انواع مختلف ایدئولوژی‌های غلط در حزب:

رفقا! اگر حیات‌بینی و جهان‌بینی کمونیستی، استنباط از مقصد کمونیسم، و استقرار مناسبات صحیح میان منافع حزب و منافع اعضا حزب را ملاک تقویم اعضا و کادرهای حزب مان قرار دهیم، می‌بینیم که از یک طرف، بسیاری از اعضا و کادرهای با این ملاک تطبیق می‌کنند، می‌توانند سرمشق سایر اعضا حزب قرار گیرند و از طرف بعضی اعضا حزب و کادرها هنوز با این ملاک تطبیق نمی‌کنند، و هنوز کم و بیش دارای انواع ایدئولوژی‌های ناصحیح هستند. در اینجا باید صریحاً و بطور کلی متذکر آنها بشوم، تا رفقای ما بتوانند در همان حال که مشغول پرورش خود هستند، آنها هم مورد توجه قرار دهند.

ایدئولوژی‌های اساساً نادرست در میان رفقای حزبی چه ایدئولوژی‌هایی است؟ آنها را می‌توان به زحمت، بشرح ذیل برشمرد:

اولاً، آنهایی که وارد حزب ما شده‌اند نه تنها منسوب به قشرهای مختلف اجتماع اند، بلکه مقاصد و انگیزه‌های مختلف همراه دارند. با اینکه غالب اعضاء، برای آن به حزب آمده‌اند که به خاطر تحقق کمونیزم، بخاطر مقصد عظیم رهایی پرولتاریا و بشریت بجنگد، با اینحال هنوز اعضاء دیگری هم هستند که به دلایل و برای مقاصد دیگر وارد حزب شده‌اند. فی‌المثل، بعضی رفقای دهقان، فکر می‌کردند کمونیزم، همان «سرکوبی مستبدین محلی و تقسیم اراضی» است که ما سابقاً عملی کرده‌ایم، وقتی که اینها به حزب پیوستند نمی‌دانستند که کمونیزم واقعی، پرمعناتر از آنست. در حال حاضر، شماره افرادی که به طور عمدۀ بخاطر مبارزه ضدژاپنی کمونیست‌ها و به خاطر جبهه متحد ملی ضدژاپنی به حزب پیوسته‌اند، محدود است. بعضی افراد دیگر لاعلاج به حزب پیوسته‌اند زیرا در جامعه راه‌گریزی نیافته‌اند، نه تجارتی داشته‌اند، نه کاری و نه مدرسه که در آن درس بخوانند، می‌خواسته‌اند از خانواده‌های خود بگریزند یا به ازدواج اجباری تن ندهند و قس‌علیهذا. بعضی‌ها به مناسبت حیثیت حزب، وارد حزب شده‌اند، یا تشخیص داده‌اند — ولو فقط به زور مبهم — که حزب کمونیست می‌تواند چین را نجات دهد. و بالاخره حتی افرادی بودند که حساب می‌کردند کمونیست‌ها مالیات‌ها را پایین خواهند آورد یا قوم و خویش‌ها و دوستان شان آنها را وارد حزب کرده‌اند و غیره. بسیار طبیعی است اینگونه رفقا فاقد حیات‌بینی و جهان‌بینی روشن و قطعی کمونیستی هستند، نمی‌توانند عظمت و مشکلات مقصد کمونیزم را درک کنند، نمی‌توانند در مقرر استوار پرولتاریا استقرار یابند. بنابراین، بازهم بسیار طبیعی است که در پاره‌ای فاقد تحول و پاره‌ای نقاط تحول و پاره‌ای شرایط، بعضی از آنها نوسان می‌کنند و تغییر حال نشان می‌دهند. اینها انواع ایدئولوژی‌ها و شبه ایدئولوژی‌ها را با خود به حزب آورده‌اند. در نتیجه،

آموزش آنها، آبدیده‌شدن و پرورش آنها یک امر بی‌نهایت مهم است. در غیر اینصورت، واضح است که نمی‌توانند به جنگاوران پیشاهنگ پرولتاریا بدل شوند.

با وجود این، این مسأله، بهیچوجه یک مسأله خطرناک نیست. آری بعضی مردم، حزب کمونیست را تکیه‌گاه خود قرار داده‌اند، به حزب آمده‌اند تا مفری بجویند و سیاست‌های حزب را حمایت کنند ولی با همه این حرف‌ها نمی‌توانیم بگوییم کار غلطی کرده‌اند. آنها در جستجوی حزب، اشتباه نکرده‌اند. ما این افراد را به غیر از عناصر اپورتونیست، جاسوسان، دشمنان و خائنان – استقبال می‌کنیم. آنها باید برنامه و اساسنامه حزب را بپذیرند و مراعات کنند، مطالعه فهم بیشتر کمونیسم و برنامه و اساسنامه حزب را می‌توانند پس از ورود به حزب انجام دهند، علاوه برین، براساس مطالعات شان می‌توانند در جریان مبارزه بیشتر آبدیده شوند و پرورش یابند و کمونیست‌های بسیار خوبی بار آیند.

فی‌الحقیقت، نباید از عده زیادی طلب کرد که قبل از ورود به حزب، کمونیسم و برنامه و اساسنامه حزب را عمیقاً فهمیده باشند، زیرا طلب محال است. به همین دلیل است که ما قبول اساسنامه حزب را شرط ورود در حزب قرارداده و فهم کامل برنامه و اساسنامه حزب را شرط ورود در حزب ندانسته‌ایم. با اینکه این افراد هنوز معنی کمونیسم را کاملاً نمی‌دانند، می‌توانند در جریان نهضت کمونیستی و نهضت انقلاب به جنگاوران فعالی بدل شوند. علاوه برین در جریان مبارزه طولانی انقلابی، می‌توانند از راه تحصیل و پرورش پرحرارت به کمونیست‌های عالی و آگاه مبدل گردند. گذشته از آن، اساسنامه حزب ما مقرر می‌دارد که آزاد اند از حزب استعفا کنند (آزادی برای ورود به حزب وجود ندارد). اگر یکی از اعضا ایمان عمیق به کمونیسم نداشته باشد، نتواند زندگی دقیق داخل

حزبی را تحمل کند، یا به هر دلیل دیگر، آزاد است که از حزب بیرون رود. تاوقتی که اسرار حزبی را فاش نکرده، با کمونیزم مخالف ننموده، در فعالیت‌های تخریبی ضدحزب شرکت نداشته است، حزب به او اجازه می‌دهند که بیرون رود و او را به حال خود می‌گذارد. اما اپورتونیست‌ها و خائنان را که در حزب خزیده‌اند طبعاً اخراج می‌کنیم. بدین ترتیب پاکی حزب ما تأمین می‌شود.

ثانیاً، در ایدئولوژی بعضی از اعضا حزب ما هنوز آثار بالنسبه شدید اندیویدوالیزم و نفع‌پرستی دیده می‌شود.

این نوع اندیویدوالیزم به طرق ذیل تظاهر می‌کند: بعضی افراد موقع حل مسایل معین، منافع شخصی خود، دل‌واپس‌اند و منافع شخصی خود را سبک سنگین می‌کنند؛ یا به خورده‌کاری‌ها سرگرم می‌شوند و از کار حزبی به منظور بعضی مقاصد شخصی استفاده می‌کنند؛ سعی می‌کنند که به بهانه یک مسأله اصولی، یا به بهانه منفعت حزب، دق و دل شخصی خود را سر بعضی از رفقا درآوردند.

وقتی که موضوع حقوق و مزایا و سایر چیزهایی که با زندگی خصوصی ارتباط دارد مطرح می‌شود، همیشه می‌خواهند از دیگران جلو بیفتند، با بالاترین کادرها رقابت و هم‌چشمی کنند و برای حصول این مقصود، از تمام وسایل استفاده می‌نمایند، آن وقت به این قبیل چیزها فخر هم می‌کنند. ولی پای کار که در میان می‌آید، دل‌شان می‌خواهد با افراد ضعیف مقایسه شوند. وقتی که سختی‌ها در پیش است، از سختی‌ها می‌گریزند. در موقع خطر پا به فرار می‌گذارند. همیشه تقاضا می‌کنند عدهٔ بیشتری گماشته در اختیار شان گذاشته شود. همیشه می‌خواهند، خانه شان بهترین خانه‌ها باشد. می‌خواهد با افتخاری که به حزب

تعلق می‌گیرد، افاده بفروشد، و در آن سهیم باشند. سعی می‌کنند همه چیزهای خوب را انحصار خود کنند، ولی نمی‌خواهند در هیچ‌یک از کارهایی که درهم برهم و شلوغ و پلوغ است شرکت داشته باشند.

رفقا! چنین افرادی در حزب ما وجود دارند. مغز آنها آکنده از ایدئولوژی طبقات استثمارگر است. اینها حتی به ضرب‌المثل‌هایی از قبیل «هر کسی بفکر خویش است، کوسه به فکر ریش است» «انسان حیوان خودپرستی است» «در دنیایی که این همه چیز در آن هست، آدم بلند نظر، یا ساده‌لوح است یا ابله» اعتقاد دارند. آنها بمنظور توجیه خودپرستی و اندیویدوالیزم خود، از اینگونه ضرب‌المثل‌های طبقات استثمارگر استفاده می‌کنند.

اینگونه اندیویدوالیزم خودپرستانه، کراراً در داخل حزب به شکل اشتباهاتی از قبیل جر و بحث‌های خارج از اصول، مبارزات دسته‌ها، سکتاریزم و دپارتمانالیزم^{۱۲} تظاهر می‌کند. همچنین به شکل عدم رعایت انضباط حزب یا برهم‌زدن آن، بروز می‌نماید. غالب جر و بحث‌های خارج از اصول از منافع شخصی سرچشمه می‌گیرد. در مبارزات دسته‌ای غالباً منافع فردی یا منافع اقلیت مافوق منافع حزب قرار می‌گیرد. اینگونه افراد در جریان مبارزات دسته‌ای خارج از اصول، آگاهانه سازمان و انضباط حزب را برهم می‌زنند، به بعضی اشخاص به شیوه خارج از اصول، یا از روی عمد حمله می‌کنند. با بعضی اشخاص دوست می‌شوند به این منظور که باهم دعوا نکنند، یار و یاور هم باشند، و از همدیگر

تجلیل نمایند.

اما در مورد دیپارتمان‌تالیزم باید گفت که دیپارتمان‌تالیزم با اینگونه اندیویدوالیزم فرق دارد. دیپارتمان‌تالیزم بطور عمده ناشی از این می‌شود که یک نفر رفیق، فقط منافع جزئی را می‌بیند، وضع کلی و کار دیگران را در نظر نمی‌گیرد. از این جهت، مرتکب اشتباه می‌شود، آنقدر به دنبال منافع کار خود جلو می‌رود، که مزاحم دیگران می‌گردد. اگر از نظر سیاسی صحبت کنیم، این عمل چیزی است شبیه، گلیدیزم.^{۱۳}

لازم نیست انگیزه و نقاط شروع کار رفقای که مرتکب اشتباه دیپارتمان‌تالیزم می‌شوند خیلی بد باشد. البته این عمل را نمی‌توان با اندیویدوالیزم اشتباه کرد. با وجود این، افرادی طرز تفکر اندیویدوالیستی دارند غالباً مرتکب اشتباه دیپارتمان‌تالیستی می‌شوند.

ثالثاً خودپسندی، میل به قهرمان شدن، خودنمایی و غیره هنوز کم و بیش در ایدئولوژی عده کمی از رفقای حزبی ما باقی است. فکر و ذکر افرادی که دارای اینگونه نظریات اند، متوجه مقام شان در حزب است. دل شان می‌خواهد خودنمایی کنند، دل شان می‌خواهد سایر افراد تملق شان را بگویند و تحسین شان کنند. دل شان لک‌زده که در صف رهبران قرار گیرند. از قدرت شان سوءاستفاده می‌کنند، دوست دارند آدم معتبری شناخته شوند، خودنمایی کنند، و همه چیز را در حیطه قدرت خود درآورند. این افراد تحمل‌ناپذیر هستند. اینها

دماغ شان پر باد است، نمی‌خواهند به کار پرزحمت بپردازند، نمی‌خواهند کار فنی بکنند، اینها متکبر اند، وقتی که یک موفقیت جزئی بدست می‌آورند، باد به غیب می‌اندازند و تحکم می‌کنند، مثل اینکه در دنیا مثل و مانند ندارند. سعی می‌کنند دیگران را تحت‌الشعاع قرار دهند، نمی‌توانند با دیگران بر اساس تساوی و با فروتنی و ادب رفتار کنند. تکبر و افاده دارند، دوست دارند امروز نهی کنند، دستور صادر نمایند و آقا بالاسر دیگران شوند. همیشه سعی می‌کنند بالاتر از دیگران باشند، دستورات دیگران را نمی‌پذیرند، از سایرین، مخصوصاً از توده‌ها با فروتنی درس نمی‌گیرند و انتقاد دیگران را قبول نمی‌کنند. دوست دارند «ترفیعی مقام» بگیرند ولی تاب تحمل «تنزل مقام» را ندارند. فقط می‌توانند در «هوای مطبوع» کار کنند، قدرت کار در «هوای نامطبوع» را ندارند. تاب تحمل حملات یا ناروایی‌ها را ندارند و نمی‌توانند خود شان را با اوضاع و احوال تطبیق دهند. «از زمره افراد برجسته‌ای نیستند که در موقع لزوم حق خود را مطالبه کنند و در موقع لزوم مهر سکوت بر لب زنند». هنوز از شر هوس شهرت، که در آنها ریشه عمیق دارد خلاص نشده اند، سعی می‌کنند در راه مقصد کمونیزم به «مردان بزرگ» و «قهرمانان» بدل شوند و حتی باکی ندارند که از هرگونه وسیله‌ای برای حصول اینگونه آرزوها استفاده کنند. بهر حال، وقتی که نمی‌توانند به مقصود برسند، وقتی که در حزب مورد بی‌اعتنایی و سردی رفقا قرار می‌گیرند، خطر تزلزل آنها را تهدید می‌کند. در مغز این گونه افراد بقایای ایدئولوژی طبقات استثمارگر باقی است. آنها نه عظمت کمونیزم را می‌فهمند نه دارای سعه صدر کمونیستی هستند.

کمونیست‌ها از خود راضی و مغرور نیستند. آمدم و بعضی از رفقا خیلی لایقند و کاری را خوب انجام داده و موفقیت‌های بزرگ بدست آورده اند. فی‌المثل،

افسران ارتش ما هزاران هزار نفر رهبری کرده و به پیروزی‌ها نایل شده‌اند، یا حزب و رهبران کار توده‌ای ما در نقاط مختلف، با کار خود، اوضاع بسیار مساعدتری فراهم کرده‌اند.

ممکن است که این افراد موفقیت‌های «بزرگ» و شایان غرور به دست آورده باشند، ولی این موفقیت‌ها بالمقایسه با مقصد کمونیزم بطور کلی چیز قابل ملاحظه‌ای نیست. موفقیت آنها «قطره‌ایست در برابر اقیانوس». برای آدمی که دارای جهان‌بینی کمونیستی است، واقعاً این موفقیت‌ها چیزی که مغرورکننده باشد نیست.

مقام شخصی چیست که سبب اضطراب و دغدغه خاطر شود؟ مقام شخصی افراد هرگز نمی‌تواند از مقام یک امپراتور بالاتر رود تازه مقام امپراتور بالمقایسه با مقام یک جنگاور راه کمونیزم، کاهیهست در برابر کوهی. بقول استالین «قطره‌ایست در برابر اقیانوسی». خوب، پس علت دغدغه خاطر و لاف و گزاف چیست؟

آری ما، در حزب‌مان در راه مقصد کمونیزم، به عده بی‌شماری قهرمانان کمونیست و بسیاری رهبران حزبی که دارای اعتبار و مقام باشند، محتاجیم. در حال حاضر، قهرمانان و رهبران انقلابی که دارای اعتبار باشند، خیلی کم‌اند. هنوز لازم است که در تمام زمینه‌ها، عده بسیار زیادی انقلابی کمونیست را آبدیده کنیم و پرورش دهیم. این امر بسیار مهمی است که محققاً نمی‌توان آن را ندیده گرفت. هرکسی که این موضوع را دست‌کم بگیرد، مسلماً نمی‌داند که چگونه مقصد کمونیزم را به جلو سوق دهد. بنابراین، ما باید هنوز هم بر میزان هشیاری و شوق اعضاء حزب‌مان برای پیشرفت در راه انقلاب بیفزاییم. در حال

حاضر، درین زمینه به اندازه کافی کار نمی‌کنیم. مثلاً بعضی از اعضاء حزب ما خیلی مطالعه نمی‌کنند و علاقه آنها به سیاست و تیوری کافی نیست، این حقیقت گواه نظر ماست.

بنابراین، ما مخالف قهرمانی فردی و خودنمایی هستیم، ولی محققاً با شوق اعضاء حزب برای پیشرفت مخالف نیستیم. این یکی از گرانبه‌ترین خصال اعضاء حزب کمونیست است. ولی شوق پرولتری و کمونیستی برای پیشرفت، با شوق فردی برای پیشرفت کاملاً فرق دارد. شوق پرولتری و کمونیستی جویای حقیقت است، حقیقت را حفظ می‌کند و بالاتر از همه به مؤثرترین وجه به خاطر حقیقت می‌جنگد. برای تکامل حدود و ثغوری قابل نیست، و دارای ماهیت متری است. ولی شوق فردی تا آنجا که فرد همراه آن است، دارای ماهیت متری محدود است، و علاوه بر آن دارای میدان دید نیست، زیرا به خاطر منافع شخصی فردی، غالباً آگاهانه حقیقت را ندیده می‌گیرد، آن را مخفی می‌کند یا کج و معوج می‌سازد.

بنابراین، رفقای ما باید بفهمند که رهبران و قهرمانان حقیقی کمونیست، خودپرست و خودخواه نیستند. آنها که خود را به رهبری منصوب می‌کنند یا شخصاً برای رهبری گریبان چاک می‌زنند هرگز نمی‌توانند در حزب ما به مقام رهبری برسند. تمام رهبران، خواه رهبران ملی، یا رهبران محلی، با پشتیبانی مردم به رهبری می‌باشند. و عده اعضاء حزب ما اشخاص خودخواه، عاشقان قهرمانی فردی، خود نمایان و آنها را که دل شان برای رهبری لک‌زده و باد در بینی می‌اندازند، به رهبری انتخاب نمی‌کنند. هیچ یک از اعضاء حزب حق ندارد از سایر اعضاء و توده‌ها طلب کنند که آنها را رهبر خود کنند یا مقام رهبری آنها

را حفظ نمایند. فقط آن‌ده از اعضاء حزب که کوچک‌ترین هدف شخصی ندارند، که به حزب وفادارند، که دارای اخلاق و خصال عالی کمونیستی هستند، که بر تیوری و متدهای مارکسیزم – لنینیزم مسلط اند، که واجد شایستگی سیاسی قابل توجه اند، که می‌توانند عملاً کار حزبی را اداره کنند، که دائماً و شدیداً مطالعه می‌کنند و پیش می‌روند، می‌تواند اعتماد حزب و توده‌ها را جلب کنند و از این رهگذر مقام قهرمانان و رهبران راه کمونیزم را احراز نمایند.

گذشته از آن، رفقا، باید توجه داشته باشند، که یک عضو حزب، هرکسی که باشد، فقط می‌تواند جزئی از کار مقصد کمونیزم را تقبل کند و فقط جزئی از مسئولیت را بدوش بگیرد. کار کمونیزم یک وظیفه جمعی است که ده‌ها میلیون مردم در طول سال‌ها، در آن شرکت دارند، و هیچ فردی نمی‌تواند آن را انحصار خود کند، حتی رهبران بزرگ ما، مارکس، انگلس، لنین و استالین هم فقط قسمتی از کار کمونیزم را انجام داده اند. که آنها هنوز مستلزم سعی مداوم ده‌ها میلیون از ماست. ما اعضاء ساده حزب هم قسمتی از کار را انجام می‌دهیم، و قسمتی از مسئولیت کار کمونیزم را به عهده داریم. قسمت ما البته بسیار کوچکتر از قسمت مارکس، انگلس، لنین و استالین است. با وجود این، هریک از ما قسمتی داریم. اگرچه اختلاف بزرگی میان قسمت بزرگ و قسمت کوچک وجود دارد، با این حال قسمت کوچک هم خود قسمتی است. بنابراین اگر ما بتوانیم قسمتی از کار را خوب انجام دهیم، معنی آن اینست که وظیفه خود را خوب انجام داده‌ایم.

البته، باید بالاترین درجه کوشش خود را به کار بریم که قسمت بزرگتری از کار را انجام دهیم. ولی، اگر به چنین کاری قادر نیستیم، می‌توانیم همان قسمت

کوچکتر را انجام دهیم. این امر تا آنجا که به شخصی ما مربوط است، چیزی نیست که موجب دلوایسی شود. در هر صورت، باید بکوشیم، لااقل مانع تکامل مقصد کمونیزم نشویم، و سهم خود را بزرگ یا کوچک ایفا کنیم. تلقی ما از کارمان باید اینگونه باشد. بعضی از رفقا دل شان نمی خواهند کار فنی کنند، فکر می‌کنند اگر کار فنی کنند کوچک می‌شوند، و در پیشگاه نسل‌های آینده مشهور نخواهد شد (فی‌الحقیقه مشهور می‌شود ادیسن، استاخانوف و غیره، از زمرهٔ این افراد بودند و همه از صف کارگران فنی برخاستند)، و نمی‌توانند استعداد خود را بروز دهند، فکر می‌کنند اگر چنین کاری بکنند لطمهٔ بزرگی به مقصد کمونیزم وارد آمده است. بدین ترتیب این افراد، شوق به پیشرفت را که صفت لازم برای هر یک از اعضای حزب است کم و بیش از دست می‌دهند.

رفقا این طرز تفکر ناصحیح است. کار فنی، مقام بسیار شامخی در زمره کارهای حزبی ما دارد، آنده از رفقا که مشغول اینگونه کارها هستند، مانند سایر رفقای که در سایر رشته‌ها کار می‌کنند، سهم خود را در راه کمونیزم می‌پردازند. یک نفر کمونیست باید هر کاری که لازم باشد انجام دهد، خواه موافق دلخواهش باشد خواه نباشد، خواه او را مشهور کند یا نکند. فی‌المثل، بعد از پیروزی انقلاب روسیه، بسیاری از کادرهایی که مشاغل مهم حزبی و سیاسی داشتند، برای تحصیل فن تجارت بسیج شدند، مقصود از اینکار اجرای سیاست نوین اقتصادی بود، زیرا در آنوقت حزب کمونیست فقط با ادامه صحیح تجارت، می‌توانست بر سرمایه‌داری خصوصی غالب شود. با اینکه هیچ یک از اعضای حزب به تجارت علاقه‌ای نداشتند، همه به آن کار پرداختند زیرا لازم بود. آنها، عمل صحیحی کردند، اگر نمی‌کردند، کار غلطی کرده بودند.

در اینجا، لازم است تکرار کنم که رهبران حزبی، هنگام احاله به اعضاء حزب، طبعاً باید وضع افراد حزب را در نظر بگیرند، متوجه باشند کاری که به آنها احاله می‌کنند، در خور شخصیت شان باشد، نقاط قوت آنها را تکامل بخشد، و شور و شوق آنها را برای پیشرفت برانگیزد. با اینحال، اعضاء حزب نباید از انجام کاری که به آنها محول شده است، به استناد این معاذیر، شانه خالی کنند.

رابعاً، عده کمی از رفقای حزبی هستند که قویاً آثار ایدئولوژی طبقات استثمارگر را بروز می‌دهند. در برخورد با رفقای حزبی و مسایل داخل حزبی، روشی پیش می‌گیرند که در قبال دشمن باید پیش گرفت. آنها فاقد روحیه بزرگ و صمیمانه کمونیستی و پرولتری تعاون متقابل و همدردی هستند.

افرادی که دارای اینگونه ایدئولوژی هستند، می‌خواهند در حزب از نردبان ترقی بالا روند و رشد کنند، ولی این منظور را با متوقف ساختن دیگران و جلوگیری از رشد آنها، تحصیل می‌کنند. دلشان می‌خواهد به گرده دیگران سوار شوند. به لیاقت و شایستگی دیگران رشک می‌برند، وقتی که سایرین بالا می‌زنند، جلو می‌روند یا سبقت می‌گیرند، آنها احساس عدم رضایت می‌کنند و تا آنها را پایین نیاورند، یا پشت سر نگذارند، آرام و قرار ندارند. دل شان نمی‌خواهد زیر دست دیگران باشند. فکر و ذکر شان، کار و بار و رشد خودشان است، بدون اینکه به مشکلات دیگران بیندیشند. وقتی که می‌بینند سایر رفقا با مشکلات، عقب نشینی‌ها، محرومیت‌ها — یا حملات روبرو می‌شوند، از مصیبت آنها خوشحال می‌شوند، در خفا شادی می‌کنند، و به هیچ وجه همدردی نشان نمی‌دهند. حتی برای صدمه زدن بسیار رفقا نقشه می‌کشند، «وقتی که ته چاه هستند به آنها سنگ می‌اندازند». از نقاط ضعف رفقا برای حمله به آنها و از بین بردن شهرت شان

استفاده می‌کنند. در حزب هم، از نقاط ضعف تشکیلات حزبی استفاده می‌کنند، سعی می‌کنند زمینه مقاصد بعدی خود را آماده کنند، و با تشدید نقاط ضعف، منافع شخصی خود را تأمین نمایند. دل‌شان می‌خواهند در حزب پیچ پیچ راه بیندازند، پشت سر دیگران بد بگویند، و میان رفقا شکراب ایجاد کنند. دلشان می‌خواهند در تمام بگومگوهای خارج از اصول شرکت کنند به «یک بدو» خیلی علاقمند اند؛ مخصوصاً وقتی که حزب دچار مشکلات است این گونه بدوها را در داخل حزب ایجاد می‌کنند و دامن می‌زنند.

خلاصه کلام، کاملاً خبیث اند و به هیچ‌وجه اثری از صداقت در آنها دیده نمی‌شود. آیا مسخره نیست که بگوییم اینگونه افراد می‌توانند بر تیوری متد مارکسیزم – لنینیزم مسلط شوند، و ایدئولوژی پرولتاریا را منعکس می‌کنند؟ بسیار روشن است که تمایلات آنها انعکاس کاملی است از ایدئولوژی طبقات زوال‌یابنده استثمارگر. این استثمارگرانند که به منظور تأمین منافع خودشان، به منافع دیگران لطمه می‌زنند. سرمایه‌داران برای افزودن ثروت خود، با جلوگیری از ورشکستگی خود، عده بسیاری از سرمایه‌داران کوچک‌تر را از میدان خارج می‌کنند و عده بیشماری از کارگران را دچار گرسنگی می‌کنند. ملاکین، برای توسعه املاک شان دهقانان را استثمار می‌کنند و از اراضی شان می‌رانند. کشورهای فاشیستی، مثل آلمان، ایتالیا و ژاپن، بمنظور توسعه خود، مانع رشد سایر کشورها شدند و اطیش و چکوسلوواکی و حبشه و غیره را تصرف کردند، به چین حمله نمودند. لطمه زدن منافع دیگران و ورشکست کردن آنها، شرط لازم برای رشد استثمارگران است، پیروزی آنها، با سیه‌روزی دیگران ملازمه دارد. بنابراین، در میان استثمارگران اتحاد تمام‌عیار، کمک متقابل تمام‌عیار و مهر

و مودت انسانی تمام‌عیار نمی‌توان یافت. استثمارگران باید طرح‌های خیانت‌آمیز بر ضد دیگران تهیه کنند، زیرا بی‌آبرو و ورشکست کردن دیگران به نفع آنهاست.

با وجود این، بالا‌جبار، دروغ می‌گویند و در برابر توده‌ها رل معصومین قلبی و «حامیان عدالت» را بازی می‌کنند. اینها، صفات مشخصه تمام استثمارگران، در دوره انحطاط است. اینگونه صفات می‌تواند معیار اصول اخلاقی «گرانمایه» استثمارگران باشد؛ ولی برای پرولتاریا، اینها خیانت بی‌بر و برگرد است.

پرولتاریا با آنچه که بیان کردیم کاملاً فرق دارد. پرولتاریا دیگران را استثمار نمی‌کند، ولی به وسیله دیگران استثمار می‌شود. میان خود کارگران یا میان کارگران و توده‌های زحمتکش، مظلوم و استثمارشده، اختلاف منافع اساسی وجود ندارد. کارگران در راه تکامل و تحصیل آزادی خود نه تنها به لطمه زدن به منافع و رشد دیگران احتیاج ندارند، بلکه به اتحاد با سایر کارگران و مردم زحمتکش محتاج‌اند. فقط بدین ترتیب کارگران می‌توانند تکامل یابند، مقام خود را بالا برند و خود را آزاد کنند. آزادی پرولتاریا فی‌نفسه، باید توأم با آزادی تمام مردم زحمتکش و بشریت بطور کلی باشد. آزاد کردن جدا جدا و یک یک کارگران، یا گروهی از کارگران غیرممکن است. راه آزادی بشریت باید تا پایان دنبال شود، توقف یا مصالحه در نیمه راه غیرممکن است. این آزادی باید آزادی مشترک و تمام و کمال بشریت بطور کلی باشد.

ایدئولوژی کارگران بیدار دل که منعکس‌کننده وضع عینی پرولتاریاست، از بیخ و بن مغایر با ایدئولوژی استثمارگران است. البته از یک طرف باید بیرحمانه‌ترین تصمیمات را در قبال دشمن مشترک مردم اتخاذ کنند؛ و از طرف دیگر، نباید

هرگز در قبال برادران و رفقای خود به این تصمیمات دست برند. باید بدترین ترتیب اختلاف تلقی و تصمیمات خود را، در قبال دشمنان و در برابر دوستان و رفقا، با وضوح نشان دهند. کارگران نسبت به برادران طبقاتی خود، و تمام مردم زحمتکش که مورد استثمار و ظلم قرار گرفته‌اند محبت فراوان و صمیمانه دارند. در قبال برادران خود، دارای روحیه کمک متقابل، تعاون استوار و مساوات تمام‌عیار هستند. در میان برادران خود، و افراد بشر برای احدی مزایای خاص قائل نیستند، این نظریه را که خودشان دارای امتیازات خاص هستند، نمی‌پسندند. در نظر آنها، اینکار غیرقابل تصور و توهین‌آمیز تلقی می‌شود. آنها می‌خواهند رشد و ترقی کنند، ولی واقف اند که باید در عین حال دیگران را رشد دهند، مقام تمام طبقه زحمتکش را بالا برند و فقط از این راه می‌توانند خود را ترقی دهند. دلشان نمی‌خواهند از نظر ایدئولوژی، سیاست یا عمل، پشت سر دیگران لک و لک کنند، دلشان از شور و شوق عظیم برای پیشرفت لبریز است، ولی به افرادی که درین زمینه‌ها شایسته‌تر اند، احترام می‌گذارند، آنها را دوست می‌دارند و به آنها کمک می‌کنند. سعی می‌کنند که بی هیچگونه رشک و حسد از اینگونه افراد درس بگیرند. به وضع دردناک و دشوار طبقه خود و تمام رنجبران جهان، علاقه و توجه بی‌نهایت نشان می‌دهند. به مبارزه آزادی‌طلبانه رنجبران هر گوشه جهان و پیروزی‌ها و شکست‌های آنها علاقمند اند. می‌دانند که پیروزی یا شکست زحمتکشان، هر جا که باشد، پیروزی یا شکست خودشان است؛ و علاوه بر آن، توجه و علاقه فراوان به اینگونه پیروزی‌ها و شکست‌ها نشان می‌دهند.

معتقد اند، در مبارزه‌ای که بخاطر آزادی مردم زحمتکش و تمام مردم مظلوم جریان دارد، اتخاذ روش بی‌تفاوت یا بر بر نگاه کردن به ناکامی‌های دیگران،

جنایت است. آنها رفقا و برادران خود را دوست دارند؛ با صراحت و صمیمیت ضعف‌ها و اشتباهات آنها را متذکر می‌شوند (محققاً، این عمل نشانه دوستی واقعی است). در مسایل اصولی، هرگز با رفقای خود روش سمبل‌کاری و مصالحه در پیش نمی‌گیرند، و هرگز اشتباهات و ضعف‌های آنها را تأیید نمی‌کنند (این کار دوستی نیست)، بلکه از تمام وسایل استفاده می‌کنند که بر اینگونه ضعف‌ها و اشتباهات غالب شوند و آنها را تصحیح نمایند. از اینگونه ضعف‌ها و اشتباهات استفاده نمی‌کنند، آنها را تشدید نمی‌نمایند و رفقای خود را در چنگ بدبختی و حتی نومیدی رها نمی‌سازند.

در قبال رفقا و برادران خود، «بدی را با خوبی جواب می‌دهند» اگر قصد سایر رفقا فقط این باشد که اشتباهات را تصحیح کنند، کوچکترین میلی به تلافی نشان نمی‌دهند. این قدرت را دارند که «یک جوال دوز به خودشان بزنند و یک سوزن به رفیقان شان» در مورد خود شان سخت و خشکند، و نسبت به سایر رفقا خیلی نرم و مهربان. با وجود این، در مسایل اصولی، روشی محکم و سخت دارند، و رک و راست، قایم، و جدی هستند. در مسایل اصولی مصالحه نمی‌کنند. در برابر کسانی که به منافع حزب لطمه می‌زنند به هیچوجه صبر و حوصله به خرج نمی‌دهند، و به هیچ‌کس اجازه نمی‌دهند که بی دلیل به آنها توهین کند. از کسانی که به شیوه غیراصولی و بی بند و بار آنها را تحسین می‌کنند، تملق می‌گویند، و مدهانه می‌کنند، بیزارند. با انواع مبارزات غیراصولی در میان رفقا مخالف اند و درعین حال خودشان از ورود در مبارزات غیراصولی دوری می‌کنند. از انتقادات بی‌خود و خلاف قاعده‌ای که پشت سرشان می‌شود، متأثر و خشمگین نمی‌شوند، و به این مناسبت روش خود را نسبت به مسایل اصولی عوض

نمی‌کنند، و خونسرد و آرام باقی می‌مانند.

اینها، نشانه‌های ایدئولوژی پرولتاریا است و تمام اعضاء حزب ما، باید منعکس‌کننده آن باشد، آن را رشد دهند و بیاموزند. سر تا پای زندگی رهبران بزرگ ما، مارکس، انگلس، لینن و استالین نشان‌دهنده عالی‌ترین نمونه و تجسم مشخص این ایدئولوژی است. تمام اینها، نشانه حقانیت بشریت در جامعه کنونی است و این حزب کمونیست است که مظهر این حقانیت است. ما باید این حقانیت را بمنظور غلبه بر خباثت توسعه و بسط دهیم.

خامساً کاغذبازی هنوز در حزب ما و سازمان‌های مختلف وجود دارد. من بعداً در این باره صحبت خواهم کرد. در میان بعضی از رفقا هنوز ضعف‌هایی مانند کوتاه‌نظری و توجه به مطالب کوچک و عدم توجه به وضع کلی وجود دارد. بعضی از رفقا فاقد شجاعت عظیم یا دوربینی یک کمونیست هستند. مطالب بزرگ چشم‌شان را خیره می‌کند و به مسایل کوچک زیر گوش‌شان توجه نمی‌کنند. به مسایل حیاتی وقایع بسیار مهم مربوط به حزب و انقلاب علاقه زیاد دارند و در عوض، غالباً خود را با خورده ریزه‌هایی به کوچکی یک سوزن و نازکی یک نخ، و با مذاکرات بی‌اهمیت سرگرم می‌کنند. سر این خورده ریزه‌ها استدلال شدید و نامحدود می‌کنند، و تحت تأثیر احساسات عنان‌گسیخته قرار می‌گیرند. با جزئی چرب‌زبانی یا تحفه، به آسانی تطمیع می‌شوند. این افراد تمام کوتاه‌نظری‌های تولیدکنندگان کوچک جامعه کشاورزی را دارا هستند.

همچنین، بعضی‌ها گویا هنوز نقطه‌نظر روشن و مشخصی ندارند. در نظر آنها، این کار ممکن است خوب باشد، هم آن کار. آنها دوسره بار می‌کنند و می‌کوشند

همه را راضی نگاه دارند. از یک نفر بدشان می‌آید، ولی جلوی رویش خوش و بش می‌کنند. جلوی روی شما، مدح تان را می‌گویند، ولی پشت سرتان، زبان به بدگویی می‌گشایند. می‌توانند دربارهٔ شخص واحدی، پهلوی یکنفر خوب بگویند و پهلوی یک نفر بد. اینها، «موقع صحبت منم منم می‌کنند، هر کس که در بشود دالانش و هر کس که خر بشود پالانش هستند»؛ «هر طرف که باد بیاید بادش می‌دهند» بدون رعایت اصول، طرف فاتح را می‌گیرند. اینها صفات مشخصهٔ آنهاست. بعضی وقت‌ها بالای گود می‌نشینند و نگاه می‌کنند، هر کس که غالب شد، دنبال او می‌افتند. از اینگونه افراد که نه «شترند، نه گاو و نه پلنگ» ولی کارشان «دوسیره بار کردن» است، در حزب ما وجود دارند. اینها صفات مشخصهٔ گرگ‌ها را دارند.

بعلاوه، بعضی‌ها به آسانی نمی‌توانند در برابر وسوسه‌های طبقات استثمارگر جامعهٔ کهن مقاومت کنند. وقتی که به دنیای شهر فرنگ ماندی که احاطه‌شان کرده‌است نگاه می‌کنند، وقتی که برق طلا به چشم شان می‌خورد، و زن‌های خوشکل را می‌بینند، عنان اختیار خود را از دست می‌دهند و نوسان می‌کنند. در نتیجه، ممکن است مرتکب جنایت شود یا حتی به حزب و انقلاب خیانت کنند.

گذشته از آن، اثر غرور و نااستواری که صفت خرده‌بورژوازی است و روحیهٔ خرابکاری لومین پرولتاریا و دهقانان ورشکست، هم دقیقاً در ایدئولوژی بعضی از رفقای حزبی دیده می‌شود. احتیاج داریم که بیش از این، این فهرست را دنبال کنیم.

خلاصه به غیر از افرادی که منعکس‌کنندهٔ ایدئولوژی پرولتاریای کبیر و بالاراده

هستند، هنوز در حزب ما بعضی‌ها کم و بیش، انواع مختلف ایدئولوژی‌های غیرپرولتری و حتی ایدئولوژی طبقات استثمارگر منحط را بروز می‌دهند. اینگونه ایدئولوژی‌ها گاهی در حزب مستتر است و فقط در بعضی مسایل روزانه کوچک و مخصوص بروز می‌کند. بعضی وقت‌ها اوج می‌گیرد، و در مسایل مختلف اصلی حزبی، و در مسایل مهم سیاسی و مبارزات داخل حزبی، منظمآ منعکس می‌شود. بعضی قسمت‌های مخصوص یا سازمان‌های حزبی ممکن است تحت‌الشعاع این ایدئولوژی‌ها قرار گیرند و فاسد شوند. وقتیکه این ایدئولوژی‌ها اوج می‌گرفت مثلاً وقتی که چین توهسیو، چانگ کو تائو و امثال آنها در حزب قدرت داشتند، حتی اینگونه ایدئولوژی‌های غیرپرولتاری بطور موقت قسمت مهم یا مهم‌ترین قسمت رهبری حزب را تحت‌الشعاع قرار داد، ولی ایدئولوژی پرولتاری در مواقع عادی، اینگونه ایدئولوژی‌ها را منکوب کرده است. مبارزه ایدئولوژیک داخل حزبی، این حقیقت را نشان می‌دهد.

این حکم، درباره بعضی اعضاء حزب هم صادق است. گاهی ایدئولوژی غلط آنها، مستتر و تحت قید و بند است، ولی گاهی قید و بند را پاره می‌کند، و اعمال شان را تحت‌الشعاع قرار می‌دهند. تناقضات و مبارزاتی که میان دو ایدئولوژی مختلف فرد واحد روی می‌دهد، نشان دهنده این حقیقت است.

مفهوم پرورش ایدئولوژیک، این است که باید آگاهانه حیات‌بینی و جهان‌بینی پرولتاری و کمونیستی را تحصیل کنیم، و استنباط صحیحی از تناسب میان رشد شخصی و مصلحت آزادی طبقه، ملت و بشریت داشته باشیم، تا بتوانیم انواع ایدئولوژی‌های ناصحیح و غیرپرولتری را مغلوب و ریشه‌کن کنیم.



ریشه ایدئولوژی‌های گوناگون غلط در داخل حزب:

رفقا! حزب کمونیست نمایندهٔ درخشان‌ترین و مرفی‌ترین وجوه جامعهٔ بشری معاصر است در اینجا است که بهترین ایدئولوژی بشریت — مارکسیزم — لنینیسم — وجود دارد و پرورش می‌یابد. آگاه‌ترین، مرفی‌ترین و سالم‌ترین افراد جهان که دارای عالی‌ترین درجه اخلاق و صداقت اند، در حزب کمونیست جمع شده اند. آنها مدام، برضد نفوذهای اهریمنی می‌جنگند، و به خاطر آزادی آتی و غایی جامعهٔ بشری مبارزهٔ می‌کنند. حزب کمونیست چین، یکی از بهترین احزاب کمونیست جهان است. حزب ما، مقتدرانه با تیوری مارکسیزم — لنینیسم مجهز شده است و در عین حال، گرانمایه‌ترین سنن بسیاری از متفکرین مرفی افراد برجسته‌ای را که در چین ماضی، مصدر کامیابی‌های بزرگ بوده اند، به میراث برده است. حزب کمونیست چین، حامی مرفی‌ترین، درخشان‌ترین وجوه جامعهٔ چین است. بزرگ‌ترین مردان و زنان چینی، در صفوف آن گرد آمده اند. حزب کمونیست بر ضد نفوذ و سنن کهنه و اهریمنی جامعهٔ چین به مبارزهٔ دور و درازی پرداخته و تجارب گرانها به دست آورده و در مبارزات طولانی انقلابی، از و ته بسی آزمایش‌ها گذشته است. ما کمونیست ها، باین چیز ها مفتخریم، علاوه بر آن، می‌توانیم با اعتماد و قدرت کامل بگوئیم که محقق پیروزی نهایی، و کامیابی غایی از آن ماست.

باوجود این، سرپای تشکیلات ما، سالم و بی‌نقص نیست. تشکیلات ما خالی از نقایص و اشتباهات نیست. صفوف ما منزله از عناصر ناسالم یا حتی افراد کاملاً

لچر نیست؛ هنوز اینگونه افراد ناسالم و لچر، امکان کثافت‌کاری و اقدامات زیان‌بخش را دارند. یعنی هنوز در حزب تابناک ما زشتی‌ها وجوه نامطلوبی وجود دارد. اینها چیزی است که من قبلاً برشمردم.

وقتی‌که خانواده‌ای، داماد یا عروس بدگلی به خانه می‌آورد نمی‌تواند او را از نظار مهمان‌ها مخفی کند. چون زشتی‌هایی در حزب ما وجود دارد، اگر سعی هم بکنیم «زیر جامه چرک خود را نظاره عموم نشویم، غیرممکن است» توده‌های مردم با حزب تماس دایم دارند، سمپاتی‌ها پیش ما می‌آیند، عده زیادی از مردان، زنان و جوانان، که چشم‌شان بدنبال ماست، آرزو می‌کنند به اینجا (ینان: مترجم) بیایند. وقتی که به اینجا آمدند، علاوه بر اینکه چیزهای متری، درخشان و زیبا و اعضا خانواده را می‌بینند با داماد و عروس بدگل هم روبرو می‌شوند، داماد یا عروس بدگل در حضور مردم چرت و پرت می‌گویند یا دلک‌بازی درمی‌آورند. آنوقت، بعضی از مهمانان و اعضا جدید حزب، دچار حیرت می‌شود می‌پرسند، مگر نمی‌گفتند حزب کمونیست، بهترین حزب‌هاست؟ مگر کمونیست‌ها بهترین مردان و زنان نیستند؟ چرا هنوز در حزب کمونیست هم اینگونه افراد بدگل و چیزهای بد دیده می‌شود عجیب نیست؟

بعضی از رفقا، قبل از ورود به حزب، از جامعه موجود خیلی ناراضی بودند و احساس می‌کردند که در آنجا راه‌گزینی نیست درخشان‌ترین امیدها، تنها در وجود حزب کمونیست جمع شده است. فکر می‌کردند پس از ورود به حزب کمونیست، همه چیز را خوب و امیدبخش خواهند یافت. ولی بعد از اینکه به حزب پیوستند کم‌کم دیدند که در آنجا هم بعضی اشتباهات، نقایص و زشتی‌ها وجود دارد. در حقیقت ما نمی‌توانیم کاری کنیم که افراد از همه چیز راضی باشند

(زیرا چیزهایی را که رضایت‌بخش می‌دانند ممکن است کم و بیش با منافع حزب و انقلاب مطابق نباشد) چیزی را که حالا بالفعل احساس می‌کنند، با آرزوهای پیشین شان دقیقاً مطابق نیست: آنوقت کم کم دچار شک و حیرت می‌شوند و می‌پرسند: «چرا در حزب کمونیست هم چنین چیزهایی وجود دارد؟» قبل از اینکه بعضی از آنها وارد دانشگاه ضد ژاپنی ینان شوند، خیال می‌کردند که ینان و دانشگاه ضدژاپنی، به همان خوبی است که در خواب دیده‌اند، ولی بعد از این که به ینان آمدند و به دانشگاه رفتند، دیدند که همه چیز رضایت‌بخش نیست. آنوقت دوباره دچار حیرت شدند و پرسیدند: «چرا در ینان و دانشگاه ضدژاپنی هم اینگونه چیزهای نامطلوب وجود دارد؟» حتی بعضی‌ها مایوس و نومید شدند، زیرا جوابی برای این سؤال‌ها پیدا نمی‌کردند.

با توجه به این سؤالات، نه‌تنها لازم است که هشیارتر شویم و به اعضاء حزب و کادرهای خود بیاموزیم که در رفتار خود با اعضاء جدید، سمپاتی‌زان‌ها، و هدایت آنها دقت کامل بعمل آورند و در آنها اثر نامطلوب باقی نگذارند، بلکه لازمست که به رفقای داخل و خارج هم توضیحاتی بدهیم.

چرا هنوز چیزهای بد در تشکیلات عالی ما وجود دارد؟ به نظر من دلیلش خیلی روشن است. حزب ما، از آسمان بر زمین نیفتاده است، حزبی است که در جامعه موجود چین، بوجود آمده است. اگرچه بطور کلی اعضاء حزب ما، بالمقایسه، بهترین مردان و زنان چین و پیشاهنگ پرولتاریا چین اند، با اینحال، از قشرهای مختلف اجتماع چین جدا شده اند و هنوز در جامعه‌ای زندگی می‌کنند که آکنده از نفوذ استثمارگران — خودخواهی، دسیسه‌بازی، کاغذبازی، و انواع و اقسام پلیدیهاست. بسیاری از اعضاء خوب حزب، بالاحتمال تحت تأثیر اینگونه چیزها

قرار ندارند، ولی چه غرابتی دارد عده‌ای از اعضاء حزب، کم و بیش، بعضی پلیدی‌های جامعه را بداخل حزب ما آورده یا آنها را در حزب منعکس کرده باشند؟ آیا عجیب است که لکه‌های لجن، روی بدن کسی که خود را از لجن‌زار بیرون می‌کشد و دائماً در همان لجن دست و پا می‌زند دیده شود؟ به هیچوجه عجیب نیست. یک امر اجتناب‌ناپذیری است. اگر چنین پلیدی‌ها مطلقاً در حزب کمونیست نبود، عجیب بود جامعه‌ای چنین پلید چگونه می‌تواند یک حزب کمونیست که کاملاً مبری از پلیدی باشد، وجود آورد؟ کاملاً غیر قابل تصور است. باید گفت، تا وقتی که اینگونه پلیدی‌ها وجود دارد، تا وقتی که هنوز طبقات، و نفوذ طبقات استثمارگر در جامعه وجود دارد، حتماً آثار اینگونه پلیدی‌ها تا حدودی در حزب کمونیست وجود خواهد داشت.

حزب کمونیست وظیفه اجرای انقلاب را به عهده دارد، و لازم است اعضاء حزب کمونیست به پرورش و آبدیده کردن خود بپردازند. به همین جهت، علاوه بر مبارزه برضد انواع نفوذها پلیدی‌ها و عقب‌ماندگی‌ها، باید برای مقابله با عناصر متزلزل و نالاستوار که انواع پلیدی‌ها و عقب‌ماندگی‌ها را به حزب می‌آورند، به مبارزه داخل حزبی اقدام کنیم. تضادها و مبارزه داخل حزبی ما، مبتنی بر همین اساس است. هدف ما اینست که در جریان مبارزات گوناگون داخل و خارج حزب، جامعه را مجدداً قالب‌گیری کنیم تا تدریجاً گریبان آن از چنگ پلیدی‌ها و عقب‌ماندگی‌ها خلاص شود، در عین حال، حزب و اعضاء حزب را مجدداً قالب‌گیری کنیم، تناقضات داخل حزبی را حل کنیم تا حزب ما و اعضاء حزب ما به پایه سالم و استواری برسند.

رفیق استالین می‌گوید:

«...منشاء تضاد در احزاب پرولتری دو چیز است. این دو چیز کدامند؟

اولاً، فشار بورژوازی و ایدئولوژی بورژوازی روی پرولتاریا و حزب آن در جریان مبارزه طبقاتی — فشاری که ناستوارترین قشرهای پرولتاریا، یعنی ناستوارترین قشرهای حزب پرولتری، غالباً به آن تسلیم می‌شوند. نمی‌توان تصور کرد که پرولتاریا کاملاً از جامعه جداست و خارج از جامعه جا دارد. پرولتاریا جزئی از جامعه است و رشته‌های متعددی آن را به قشرهای مختلف جامعه مربوط ساخته است. حزب جزئی از پرولتاریاست. بنابراین، حزب نمی‌تواند از ارتباطات با قشرهای مختلف جامعه بورژوازی و تأثیرات آن برکنار باشد. فشار بورژوازی و ایدئولوژی آن بر پرولتاریا و حزب آن بدین ترتیب تحقق می‌یابد که نظریات، اخلاقیات و حالات بورژوازی غالباً، از راه بعضی قشرهای پرولتاریا که بانحای مختلف با جامعه بورژوازی ارتباط دارند، در پرولتاریا و حزب آن، نفوذ می‌کند.

ثانیاً، ناجوری طبقه کارگر و وجود قشرهای مختلف در داخل طبقه کارگر است و تصور می‌کنم، پرولتاریا، بعنوان یک طبقه باید به سه قشر تقسیم شود:

قشر اول، توده اساسی پرولتاریا، هسته آن، جزء ثابت آن است، این قشر، مرکب است از توده پرولترهای اصیل که مدت‌هاست پیوندهای خود را با طبقه سرمایه‌دار گسسته اند. این قشر پرولتاریا مطمئن‌ترین مؤید مارکسیزم است.

قشر دوم، مرکب از کسانی است که اخیراً از طبقات غیرپرولتری،

دهقانان، طبقات متوسط و روشن‌فکران جدا شده‌اند، که اخیراً به صفوف پرولتاریا پیوسته‌اند، عادات، رسوم، تردید و نااستواری را همراه خود به طبقه کارگر آورده‌اند. این قشر، مساعدترین زمینه را برای پرورش انواع دسته‌بندی‌های آنارشیمیستی، نیمه آنارشیمیستی و «مافوق چپ» بوجود می‌آورد.

بالاخره، قشر ثالثی وجود دارد: این قشر اریستوکراسی طبقه کارگر، اعیان طبقه کارگر است و به مناسبت تمایل به مصالحه با بورژوازی، تمایل زیاد برای جور کردن خود با قوای مختلف موجود، مناسبت کوشش خود، که «کسی بشود»، برای قطعه قطعه کردن پرولتاریا کاملاً مهیاست. این قشر، دارای بهترین زمینه پرورش برای رفرمیست‌ها و اپورتونیست‌های رک و راست است.»

رفقا! این منشاء ایدئولوژی‌های مختلف غیر پرولتری، خطاها، نقایص و پلیدی‌هایی است که هنوز در حزب پرولتاری باشکوه ما، وجود دارد. این منشأ تضادهای گوناگونی است که هنوز در حزب موجود است.

طرز برخورد با ایدئولوژی‌های خطای گوناگون در حزب و مبارزه داخل حزبی:

به علت نفوذ طبقات استثمارگر، به علت ناجوری طبقه کارگر و حزب، میان اعضاء مختلف حزب، اختلافاتی در زمینه ایدئولوژی، نقطه نظر، عادات، رسوم،

حالات، اختلاف روش زندگی، جهان‌بینی، ارتباط اصول اخلاقی شیوه‌های مطالعهٔ اشیاء و تفکر در زمینهٔ مسایل مختلف انقلابی بروز می‌کند. بعضی‌ها اشیاء را به شیوهٔ صحیح عینی، از زاویهٔ تکامل و پیوستگی آنها، مورد توجه قرار می‌دهند؛ درحالی که دیگران اشیاء را به شیوهٔ ناصحیح ذهنی نظاره می‌کنند و راکد و منفرد فرض می‌نمایند. بعضی‌ها فقط یک جنبه را می‌بینند و در آن مبالغه می‌کنند، بعضی دیگر جنبهٔ دیگر را می‌بینند و در آن مبالغه می‌کنند؛ به عبارت دیگر، مسایل را طبق قوانین تکامل به عنوان یک کلی و تناسب اشیاء عینی را در نظر نمی‌گیرند، بلکه مسایل را یک‌طرفه و به شیوهٔ ذهنی مطالعه می‌کنند؛ بنابراین، اختلافاتی بر سر شیوهٔ فعالیت میان اعضاء حزب ایجاد می‌شود و عقاید، نظریات و جر و بحث‌های مختلف روی می‌دهد و بدین ترتیب مبارزات داخل حزبی پیش می‌آید.

اینگونه اختلافات و جر و بحث‌ها بطور اجتناب‌ناپذیر و مخصوصاً در نقاط تحول انقلاب، در دورهٔ مبارزات انقلابی متزاید و دشواری‌های روزافزون و تحت نفوذ و فشار طبقهٔ استثمارگر و ایدئولوژی آن، تشدید می‌شود. بنابراین، صحبت بر سر این نیست که چرا اختلافات مربوط به ایدئولوژی و عقاید در حزب وجود دارد، اینگونه اختلافات باید وجود داشته باشد. صحبت بر سر این است که چطور باید تناقضات داخل حزب را حل کرد، چطور باید از شر اختلافات خلاص شد، چطور باید برای ایدئولوژی غلط غیرپرولتاری در حزب غلبه کرد. طبعاً، فقط راه مبارزهٔ داخل حزبی است که می‌توانیم تناقضات را حل کنیم، اختلافات را کنار بزنیم و بر ایدئولوژی غلط غلبه نماییم. همانطور که انگلس گفت: «هیچکس نمی‌تواند تناقضات را مدت درازی بپوشاند، تناقضات را باید بوسیلهٔ مبارزه رفع کرد.»

افراد مختلف مردم، هم در داخل حزب و هم در خارج حزب، نظریات مختلف دارند و در زمینه خطاها و نقایص و نمودهای نامطلوب در حزب، روش‌های متفاوت اتخاذ می‌کنند.

یک دسته، نقایص، خطاها و نمودهای نامطلوب را در حزب نمی‌بینند، یا نمی‌خواهند ببینند. آنها خوش‌بینی کورکورانه دارند و فرض می‌کنند که در حزب همه چیز صحیح و سالم است؛ در نتیجه، هشیاری خود را از دست می‌دهند و مبارزه آنها بر اثر نقایص خطاها و انواع نمودهای نامطلوب، کند می‌شود.

دسته دوم، جز خطاها، نقایص و نمودهای نامطلوب، چیزی را نمی‌بینند، یا تقریباً چیزی را نمی‌بینند؛ آنها وجه درخشان حزب را نمی‌بینند. آنها هیچ حزب را خوب نمی‌دانند؛ در نتیجه، بدبین و نومید می‌شوند، و اعتماد آنها به آینده حزب سلب می‌گردد. یا می‌هراسند و اینگونه چیزها را «فلاکت‌آور» می‌شمارند.

این نظریات هر دو غلط و یک‌جانبه است. نظر ما با هر دو آنها فرق دارد. از یک‌طرف، می‌دانیم که حزب مان مترقی‌ترین، انقلابی‌ترین حزب سیاسی پرولتاریای چین است؛ از طرف دیگر، صریحاً تشخیص می‌دهیم که در حزب مان هنوز انواع خطاها، نقایص و نمودهای نامطلوب بزرگ و کوچک وجود دارد. در همان حال، با وضوح ریشه اینگونه چیزها و راه تصحیح تدریجی و نابودکردن آنها را تشخیص می‌دهیم. به همین جهت، باید مساعی مان را افزون کنیم و بمنظور پیشرفت حزب مان و انقلاب، به مبارزه مناسب دست زنیم.

درست همانطور که نقطه نظرها و نظریات افراد مختلف متفاوت است، همانطور هم روش افراد نسبت به نمودهای نامطلوب در حزب، مختلف است.

نخستین روش اینست: مشاهده نقایص، خطاها و نمودهای نامطلوب حزبی، بر بر نگاه کردن به آنها، سوءاستفاده از آنها و بزرگ کردن شان — با تمام وسایل — به منظور لطمه زدن به حزب (گاهی این شیوه را در پیش می‌گیرند که بعضی اشتباهات مخالفت می‌کنند و خط مشی حزب را به ترتیبی تأیید می‌نمایند که اشتباهات وارد مجرای دیگر شود) این روشی است که دشمنان، در خارج حزب و جاسوسان و تروتسکیست‌هایی که در داخل حزب مخفی شده‌اند، دارند.

روش دوم اینست: موافقت با بعضی ایدئولوژی‌های خطا و نمونه‌های بد، قبول و فراگرفتن آنها به منظور تحقق جاه‌طلبی‌ها و آمال شخصی افرادی که دارای این روش هستند، وجود بعضی نقایص و خطاها را در حزب بنفع خود می‌دانند و در نتیجه، عمدتاً یا غیرعمد به این نقایص و خطاها میدان می‌دهند و از آنها استفاده می‌کنند. این روش اپورتونیست‌ها و بدخوترین اعضاء حزب است.

روش سوم اینست: که خطاها، نقایص و نمودهای نامطلوب را به حال خود بگذاریم تا به سیر خود ادامه دهند. افرادی که این روش را تعقیب می‌کنند، کارها را سهل و ساده می‌گیرند، نمی‌خواهند با اینگونه نمودها مبارزه کنند. یا از مبارزه داخل حزبی و انتقاد از خود می‌ترسند. این کارها را برای حزب مضر می‌دانند، نه مفید. یا شل و ولند و نمی‌خواهند با این نمودها آشنا شوند، یا در قبال آنها روش ماستمالی و سمبل‌کاری، مصالحه‌جویی، و التقاط پیش می‌گیرند. این روش افرادیست که حس و وظیفه‌شناسی شان در قبال حزب ضعیف است، لیبرالیزم عمیقاً در آنها نفوذ دارد، و محکوم به کاغذبازی هستند.

روش چهارم اینست: ابراز تنفر شدید به خطاها و نقایص آن عده از افراد حزبی

که ایدئولوژی ناصحیح دارند. افرادی که از این روش پیروی می‌کنند، بی‌بر و برگرد روابط خود را با اینگونه افراد قطع می‌کنند، سعی می‌کنند طردشان نمایند و فی‌الغور از حزب اخراج شان کنند. ولی اگر در اینکار موفق نشوند، یا با عایقی روبرو گردند، سر می‌خورند و سرد و متحیر می‌شوند. «دنبال کار خودشان می‌روند»، خود را کنار می‌گیرند، یا از حزب دوری می‌کنند. این گونه روش مطلق زائیده استنباط مکانیکی از مبارزه داخل حزبی و انتقاد از خودست. این افراد فکر می‌کنند مبارزه داخل هر قدر شدیدتر باشد بهتر است. هر چرت و پرتی را لباس به اصطلاح اصول می‌پوشانند، روی کوچکترین خطا، برچسب اپورتونیزم سیاسی و غیره می‌زنند، از شیوه‌های تشکیلاتی حزب یا حتی از شیوه‌هایی که در مبارزات خارج حزب معمول است، برای مجازات رفا، سوءاستفاده می‌کنند. آنها، مبارزه داخل حزبی را به نحو مقتضی و مشخصی، طبق الزامات عینی و قوانین تکامل عینی اشیاء، اجرا نمی‌کنند، بلکه، بالعکس، به «مبارزه» صورت مکانیکی ذهنی شدید و بی بند و بار می‌دهند. می‌گویند مبارزه داخل حزبی را در هر وضع و حال باید اجرا کرد، مبارزه هر قدر بیشتر و هر قدر شدیدتر باشد بهتر است، نتیجه آنست که متعمدانه به شکار «هدف مبارزه» می‌پردازند، متعمدانه مبارزه داخل حزبی خلق می‌کنند، فکر می‌کنند که با اتکاء به اینگونه «مبارزات» ماشینی، کار حزب تکامل خواهد یافت. این روش آنده از اعضاء حزب است که ریشه تناقضات داخل حزبی را نمی‌شناسند، و با متدهای مقابله با اختلافات داخل حزبی آشنا نیستند، و از مبارزه داخل حزبی، یک استنباط ماشینی دارند.

روش پنجم، همان روشی است که ما باید داشته باشیم، همان روشی که نقطه مقابل روش های چهارگانه بالاست.

۱- اولاً می‌بینیم و تشخیص می‌دهیم که کدام یک از نموده‌ها، ایدئولوژی‌های مختلف عقاید و نظریات گوناگون صحیح و برای منافع طویل‌المدت حزب و انقلاب مفید اند و کدام ناصحیح و برای منافع طویل‌المدت حزب و انقلاب مضر اند. محتمل است که هر دو جنبه دعوا غلط، و عقیده و نظریه ثالثی درست باشد. پس از تحصیل و مطالعه متین و آرام، روش صریحی اتخاذ می‌کنیم و در مقام صحیح، جای می‌گیریم. ما کورکورانه دنبال هیچ‌کس نمی‌رویم و بت‌پرستی نمی‌کنیم.

۲- هرچه را که خوب و صحیح باشد، تحلیل می‌کنیم، ارتقا می‌دهیم، تکامل می‌بخشیم. تمام نظریات و عقاید صحیح را تأیید می‌کنیم. ما از نمونه‌های بد تقلید نمی‌کنیم، و تحت نفوذ ایدئولوژی ناصحیح نمی‌رویم.

۳- ما دارای روش لیبرالی نیستیم، در حزب، مبارزه آشتی‌ناپذیری را با انواع ایدئولوژی‌ها و نظریات غلط اصولی، با تمام نموده‌های نامطلوب، به منظور غلبه بر اینگونه اشتباهات و نموده‌ها دائماً دنبال می‌کنیم. در قبال بسط اینگونه اشتباهات و نموده‌ها که منافع حزب را به خطر می‌اندازد، ممالطه نمی‌کنیم و به آنها اجازه نشو و نما نمی‌دهیم. از اینگونه مبارزه داخل حزبی هم نمی‌هراسیم.

۴- با اینحال، دارای روش ماشینی و مطلق نیستیم. ما آشتی‌ناپذیری و صراحت اصولی را با انعطاف‌پذیری در شیوه‌های مبارزه و با اقناع صبورانه، می‌آمیزیم. در جریان مبارزات طولانی سعی می‌کنیم رفقای را که دارای ایدئولوژی‌های خطا هستند، ولی اصلاح‌ناپذیر نیستند، تعلیم دهیم، انتقاد کنیم، آبدیده و اصلاح نماییم. در حزب، به مبارزات ایدئولوژیک مشخص و مناسب، که در دوره‌های

مختلف، در زمینه مسایل گوناگون اصولی لازم است دست می‌زنیم، ولی بی‌توجه به عواقب، به مبارزه ذهنی، ماشینی و تعصب‌آمیز نمی‌پردازیم. واله و شیدای مبارزه هم نیستیم.

۵- با مبارزه داخل حزبی، حزب را استوار کنیم، انضباط و حیثیت آن را بالا می‌بریم، عناصر اصلاح‌ناپذیر را، کيفر تشکیلاتی می‌دهیم، حتی آنها را از حزب اخراج می‌کنیم تا سلامت و استحکام حزب تضمین شود. تمام اعضاء خوب و پخته حزب، باید دارای این روش باشند.

از پنج روش بالا، فقط روش پنجم، روش صحیح بلشویکی است. واضح است که روش اول و دوم نا صحیح است. عجیب نیست اگر دشمنان ما، به منظور لطمه زدن حزب، از تمام خطاها و نقایص استفاده کنند. نه تنها باید بر میزان هشیاری خود دائماً بیفزاییم، بلکه، باید وقتی که نقایص و اشتباهاتی در داخل حزب دیده می‌شود، امکاناتی را که ممکن است مورد استفاده دشمن قرار گیرد، تقلیل دهیم. این وظیفه حتمی تمام رفقای است که حزب ما را دوست دارند. اگر در جریان مبارزه داخل حزبی این نکته را ندیده بگیرند، یا فقط به پیروزی فوری و شادی موقت خود علاقمند باشند، یا اگر دست استمداد عناصر ناباب را پس نزنند و با آنها بیامیزند، یا اگر بعضی از قوا و کمک‌های خارج حزبی، به منظور وصول به هدف معین در مبارزه داخل حزبی، استفاده کنند، چنین افرادی مرتکب اشتباه سیاسی نابخشودنی و نقص بزرگ انضباط حزبی شده اند.

اعضاء حزب ما باید منعکس‌کننده ایدئولوژی صحیح باشند. در حزب، نمونه‌های خوب را سرمشق قرار دهند نه ایدئولوژی‌های ناصحیح و نمونه‌های ناباب را. باید

با اینگونه ایدئولوژی‌های ناصحیح و نمونه‌های ناباب بجنگند. با اینحال هنوز هم بعضی از رفقای حزبی که منعکس‌کننده ایدئولوژی‌های صحیح و پیرو نمونه‌های خوبند، گاهی کم و بیش به دامن بعضی ایدئولوژی‌های بد می‌افتند و پاره‌ای نمونه‌های ناباب را سرمشق قرار می‌دهند. گویی برای بعضی رفقا بدآموزی آسان است و خوب‌آموزی مشکل؛ این موضوع شایان توجه جدی است.

این رفقا موقعی که پاره‌ای اشتباهات در حزب روی می‌دهند، زمینه نشو و نمای آن را فراهم می‌کنند، یا اینگونه اشتباهات را عمداً یا سهواً بزرگ می‌کنند، در جریان مبارزه داخل حزبی غالباً در اطراف غلط قرار می‌گیرند، یا به دلایلی به طرف فاتح می‌پیوندند. این رفقا، تا وقتی که آبدیده نشوند، به ندرت می‌توانند به پیشرفتی نایل گردند.

تصور می‌کنیم، برای شما شاگردان انستیتوی مارکسیزم — لنینیزم کاملاً روشن است، که رفقای نوع سوم، که در قبال خطاها، نقایص و نمودهای نامطلوب گوناگون، روش لیبرال و بوروکراتیک اتخاذ می‌کنند، بی‌نهایت در اشتباه اند و کاملاً غیربلشویک اند. در کتاب ساختمان حزبی که مطالعه کرده‌اید یک فصل تمام به لزوم انتقاد از خود و مبارزه ایدئولوژیک در حزب اختصاص یافته است. لنین و استالین هم در موارد متعدد، توضیحات روشن و عمیقی درین باره داده اند، می‌توانید به این توضیحات مراجعه کنید.

فصول پنجم و ششم کتاب درباره احزاب سیاسی، منطبقه اداره انتشارات چین، به تفصیل به این مطلب پرداخته است، بنابراین، لزومی ندارد که وارد جزئیات شوم، چیزی که می‌خواهم متذکر شوم این است که هنوز بعضی از رفقا در حزب، دارای

این نوع روش هستند. این افراد، در انتقاد از خود، و مخصوصاً انتقاد از خود از سطوح پایین به بالا، در عرضه داشتن خطاها، نقایص و نمودهای نامطلوب و مختلف در حزب، و اتخاذ روش بجا، مضبوط و صمیمانه بمنظور تصحیح و ریشه کردن آنها — سعی کافی بکار نبرده اند. در این مورد محتاج بهبود بزرگ هستیم. اما، انتقاد و نارضایتی بی‌مورد، نامربوط، و جبن‌آمیز، غیبت و پیچ و پیچ و بگومگو در بارهٔ این شخص یا آن شخص، این موضوع یا آن موضوع، خیلی دیده می‌شود. این‌ها دو مظهر لیبرالیزم در حزب است. این امر نشان می‌دهد که رشد و شجاعت بعضی از رفقا در مبارزهٔ انقلابی هنوز کافی نیست، و اجرای صحیح دموکراسی داخل حزبی هم هنوز کافی نیست.

بعضی از رفقا از آبروی خود می‌ترسند، می‌ترسند دیگران را برنجانند؛ تاب تحمل خصومت یا انتقاد متقابل را ندارند. بیشتر علاقه دارند که خطاها و نقایص مختلف حزب را به حال خود رها کنند و یک روش سرسری و برای به هر جهت و «هلو برو تو گلو»^{۱۴} و «هرچه زحمت کم‌تر بهتر» در پیش گیرند، با اینحال هر روز در غیاب دیگران، از آنها انتقاد می‌کنند. این کار برای حزب مفید نیست، مضر است. اینگونه انتقاد و گفتگوی نابجا، ممکن است به جر و بحث‌های خارج از اصول و شکاف در حزب منجر شود. به جاسوسانی که در حزب مخفی شده اند، نباید فرصت داد که به فعالیت نفاق‌افکن دست‌زنند. علاوه بر این، اشتباهات و نقایص حزب هرگز با اینگونه انتقادات نابجا تصحیح نخواهد شد. به همین مناسبت ششمین جلسه شورای کمیتهٔ مرکزی حزب کمونیست چین، اینگونه انتقادات و

^{۱۴} ضرب‌المثل، کسی که بخواهد راحت و بی‌دردسر به خواسته خود برسد و یا هر چیزی را شسته رفته بخواهد.

گفتگوهای نابجا را منع و انتقاد از خود داخل حزبی بجا و رسمی را که مفید بحال حزب است، تأیید کرده است.

چون خطاها و نقایص مختلف و ایدئولوژی‌های غیرپرولتری ناصحیح در حزب وجود دارد، هر یک از این ایدئولوژی‌ها ممکن است موقعی به تمایل معینی در حزب تبدیل شود و سبب بعضی اختلافات اصولی شود و وحدت عمل حزب را به خطر اندازد. اگر در این شرایط انتقاد از خود را در حزب صحیحاً اجرا نکنیم و دائماً خطاها و نقایص مختلف را تصحیح ننماییم، اگر بر تمام ایدئولوژی‌های ناصحیح غلبه نکنیم، اگر برای غلبه بر اختلافات داخل حزبی، به مبارزه داخل حزبی دست نزنیم و بجای آن یک روش التقاطی و جو «وسط» در پیش بگیریم و بخواهیم که بی دردسر به مقصد برسیم، آن وقت «قادر نخواهیم بود که حزب، پرولتاریا و توده‌ها را صحیحاً تعلیم دهیم.» (استالین). «قادر نخواهیم بود که ترقی یا نشو و نما کنیم، دیگر انقلابیون پرولتاریا نخواهیم بود و محکوم به ناکامی هستیم.» (لنین)

استالین می‌گوید:

««مشی» «وسط» در مسایل اصولی «مشی» است که مغز انسان را آشفته می‌کند، «مشی» است که اختلافات را می‌پوشاند، «مشی» انحطاط حزب است، «مشی» مرگ ایدئولوژیک حزب است.

سیاست «وسط» در مسایل اصولی سیاست ما نیست، سیاست «وسط» در مسایل اصولی سیاست حزبی است که افول می‌کند و روز بروز انحطاط می‌یابد، سیاست تبدیل حزب به یک ارگان بوروکراتیک است

که کار بی‌ثمر می‌کند، از طبقه کارگر جداست، کاری انجام نمی‌دهد. این راه راه ما نیست.

بنابراین اتخاذ یک روش لیبرال بوروکراتیک ناصحیح است؛ انتقاد از خود و مبارزه داخل حزبی باید به منظور مخالفت با انواع نمودهای نامطلوب و غلبه بر اختلافات در حزب — قبل از آن که بتوانند استوار شوند، نشو و نما کنند، پیش روند — بسط یابد و اجرا شود.»

لیبرالیزم در نمود دیگری هم تجلی می‌کند. وقتی که بحثی در حزب پیش می‌آید، عده زیادی از رفقا کار منظم خود را ول می‌کنند و روزها و شب‌ها به جر و بحث‌های بی‌سرانجام می‌پردازند، یا متعمدانه از همه چیز حزب عیب می‌گیرند، و در جریان اینگونه مباحثات وحدت حزب را تضعیف می‌کنند، همدردی کادرها را بهم می‌زنند، انضباط حزب را سست می‌کنند، رهبری حزب را بی‌قدر و قرب می‌سازند، اعتماد حزب را از میان می‌برند و سازمان‌های جنگاور حزبی و دستگاه حزبی را به مجامع بحث و گفتگو مبدل می‌نمایند. در گذشته از این قبیل اتفاقات در بعضی از سازمان‌های حزبی ما بیش از یک‌دفعه روی داده است. همانطور که استالین می‌گوید:

«اسم اینکار انتقاد از خود نیست، افتضاح است. این تهمت به طبقه کارگر است. این انتقاد از خود «غریب و ضد بلشویکی است». هیچگونه وجه مشترکی با انتقاد از خودی که ما مروج آنیم ندارد. ما به این دلیل با انتقاد از خود نمی‌پردازیم که اعتبار حزب را از میان ببریم، انضباط حزب را مختل کنیم، رهبری حزب را ضعیف نماییم، مقصود ما بالا بردن

اعتبار حزب، تحکیم انضباط حزبی، و تقویت رهبری حزب است.»

رفقای نوع چهارم هم که روش مطلق اتخاذ می‌کنند، در اشتباه اند. این روش، نقطه مقابل لیبرالیزم — روش سوم که بالا بیان شد — می‌باشد. آنها که دارای این روش هستند نمی‌دانند که ایدئولوژی‌های ناصحیح در حزب ریشه عمیق اجتماعی دارند و نمی‌توان آنها را با یک ضربت از میان برد. تمام رفقای حزبی، در مواقع مختلف، کم و بیش مستعد اند که یک نوع ایدئولوژی ناصحیح به جامعه بروز دهند. فقط افرادی نظیر مارکس، انگلس، لنین و استالین که آنقدر منزه، استوار، و در قبال مطالب آنقدر درست، زیرک و عمیق بودند، می‌توانند از تاثیر این ایدئولوژی‌ها برکنار باشند. به همین دلیل است که دکتر سونیاتسن، لنین را «حکیم انقلاب» نامید. تردید نیست که هر یک از ما در کارمان مرتکب اشتباهاتی می‌شویم. اگر صبر و حوصله سعه صدر به خرج ندهیم، و تمام رفقای را که کم و بیش ایدئولوژی‌های غیرپرولتری جامعه را بروز می‌دهند و مرتکب اشتباهاتی می‌شوند — ولی عناصر ناباب اصلاح‌ناپذیر نیستند — برانیم و حتی خورد و خاکشیر کنیم، آنوقت بنای حزب ممکن نخواهد شد.

اینگونه راندن‌ها و خورد و خاکشیر کردن‌ها ممکن است منجر به رانده شدن قهری خود رفقای شود که اینگونه روش مطلق را اتخاذ کرده اند، زیرا آنها «حکمای انقلاب» نیستند، و خودشان نمی‌توانند از اشتباه مصون باشند. فی‌المثل، در گذشته بعضی از رفقا در جریان مبارزه برای منکوب کردن عناصر ارتجاعی، مرتکب اشتباهاتی شدند، دلیلش این بود که این روش را اتخاذ کرده بودند. رفقای که این روش اتخاذ می‌کنند، مخصوصاً نمی‌دانند که در مبارزه بخاطر کمونیسم، بزرگ‌ترین و مشکل‌ترین وظیفه، تبدیل افراد بشر، به افراد

از خودگذشته جامعه کمونیستی است. اگر آنها این نکته را بدانند، اگر بدانند که افراد با تمام ضعف‌های شان می‌توانند در جریان طولانی مبارزه، آبدیده و تربیت شوند و به کمونیست‌های بسیار متمدنی بدل گردند، چرا نباید اعضای را که به حزب پیوسته‌اند، ولی هنوز بقایای ایدئولوژی جامعه قدیم کم و بیش در آنها باقیست، تربیت و اصلاح کنند؟

طبعاً، اصلاح و آموزش اینگونه افراد، مستلزم آموزش و تربیت دور و دراز و پرصبر و حوصله است. این وظیفه مشکلی است. با این حال اگر در مقابل این وظیفه دشوار و کوچک اکراه داشته باشیم، و در برابر آن پا پس کشیم، چگونه می‌توانیم از تغییر جهان و بشریت دم بزنیم؟ چون تصمیم گرفته‌ایم که وظیفه بی‌سابقه و پرشور تغییر جهان و بشریت را تقبل کنیم و در برابر آن پا پس نکشیم، دیگر چه وظیفه پرشوری در جهان امروز می‌تواند ما را مرعوب کند؟ اعضای حزب که به فلسفه زندگی و جهان‌بینی کمونیستی معتقد‌اند، از هیچ مشکل و سختی نمی‌ترسند، و در عین حال می‌دانند که سر حوادث جهان، پیچ در پیچ و تو در توست. رفقای که روش مطلق اتخاذ می‌کنند، هنوز با سرشت پرشور، پیچ در پیچ و تو در توی مقصد کمونیزم آشنا نیستند. اگر از دشواری‌ها بترسند، بخواهند از راه مستقیم بگذرند، بخواهند با یک ضربت تمام نمودهای نامطلوب را خورد و خاکشیر کنند، و با یک جست به دنیای ایدآل خود فرود آیند، محققاً آب در غربال می‌کنند. پس از آب به غربال کردن، بدبین و دلسرد می‌شوند، اعتماد خود را به آینده مقصد کمونیزم از دست می‌دهند و بدین ترتیب جوهر ایدئولوژی غیرپرولتری شان آشکار می‌شود. جای تأسف است که هنوز در حزب ما، شماره کسانی که کم و بیش این روش را دارند، کم نیست.

علت لزوم مبارزه داخل حزبی اینست که در جریان رشد حزب و مبارزه پرولتاریا، اختلاف اصولی در حزب پیش می‌آید؛ در چنین مواقع غلبه بر اختلافات و حل تناقضات «فقط با جنگ بخاطر این اصل یا آن اصل، بخاطر این هدف مبارزه یا آن هدف مبارزه، بخاطر این شیوه مبارزه یا آن شیوه مبارزه، برای وصول به آن هدف» ممکن است مصالحه سودی ندارد. مبارزه داخل حزبی به این جهت لازم نیست که ما عاشق مبارزه یا احتجاج هستیم. به عبارت دیگر، وقتی که مسایل وارد مرحله اصولی شد و حل آنها جز از طریق مبارزه امکان‌پذیر نگشت، بدون تردید، برای حل آنها باید به مبارزه داخل حزبی متوسل شویم. معنی این حرف آنست که باید با تمام نظریات متنازع‌فیه مربوط به سیاست‌های جاری و مطالب کاملاً عملی، به مبارزه داخل حزبی پرهیاهو و بدون مصالحه و لجوجانه‌ای بپردازیم.

رفیق استالین می‌گوید:

«ما می‌توانیم و باید با مخالفین داخل حزبی خود در مورد مسایل مربوط به سیاست جاری، مسایلی که دارای خصلت عملی هستند، به انواع مختلف توافق کنیم.»

وقتیکه ایدئولوژی اپورتونیستی بروز می‌کند و اختلافات اصولی در حزب پیش می‌آید، باید با اینگونه اصول خطا و اپورتونیزم مبارزه کنیم و آنها را مغلوب سازیم. مفهوم این حرف آن نیست که وقتی اختلاف اصولی و اپورتونیزم در حزب وجود ندارد، به خیال خود و عمداً بعضی اختلافات عقاید رفقا را که صرفاً جنبه عملی دارد، بزرگ کنیم، و آن را بجای «اختلاف اصولی» بگیریم و عمداً بعضی

از رفقا را بعنوان «اپورتونیست»، «شکار» کنیم، و «هدف» مبارزه داخل حزبی قرار دهیم. ما باور نمی‌کنیم که کار حزب، رشد حزب و پیروزی مبارزه انقلابی پرولتاری به سادگی از راه آتش‌فشانیدن بر این «هدف‌ها» به طور اعجاز‌آمیز تحقق یابد. البته، این عمل، مبارزه داخل حزبی جدی نام ندارد، بلکه تمسخر حزب است. بازی کودکانه است نه مبارزه داخل حزبی؛ دارای ماهیت فوق‌العاده خطرناکی است.

انتقاد علنی و حتی تنبیه تشکیلاتی رفقای که مرتکب اشتباهات اصولی شده‌اند، ایدئولوژی اپورتونیستی نشان داده‌اند، پنبه در گوش خود چسبانده و اقتناع نشده‌اند، انتقاد حزب را ندیده گرفته‌اند و علاوه بر آن، در خطاهای خود لجاج ورزیده‌اند، کار خودسری و کله‌شقی را به آن‌جا کشانده‌اند که با سیاست‌های حزبی مبارزه می‌کنند یا دو سره بارکن هستند، لازم است. ولی رفقای که مرتکب اشتباه شده‌اند، ولی در اشتباهات خود اصرار نمی‌کنند، و پس از مباحثه و متقاعد شدن، علاقمندند که اشتباهاتشان را اصلاح کنند و نقطه‌نظرهای سابق‌شان را رها نمایند، یا وقتی که با آرامش به اشتباهات خود می‌اندیشند و بی‌غرضانه در باره آنها با رفقا بحث می‌کنند، نباید مورد حمله قرار گیرند و نباید تنبیه شوند.

در اجرای انتقاد از خود و مبارزه داخل حزبی، ما معتقد نیستیم که هر قدر قیافه عبوس‌تر باشد بهتر است، همچنین معتقد نیستیم که هر قدر عده رفقای مجازات شده بیشتر باشد بهتر است. عالی‌ترین هدف انتقاد از خود و مبارزه داخل حزبی آموزش موثر حزب و آموزش رفقای است که مرتکب اشتباه شده‌اند، تصحیح خطاها و تحکیم حزب است. اگر این مقصود بجای حمله به رفقا، با بحث آرام و اقتناع و انتقاد، قابل حصول باشد، اگر این کار ممکن باشد، البته چه بهتر. با این

حال در دوره‌های گذشته در حزب به‌ندرت شنیده‌ایم که افرادی آشکارا گفته باشند اینگونه آرامش و همدردی داخل حزبی که ناشی از فقدان اختلافات اصولی است، مستحسن و لازمست. بعضی افراد ظاهراً ابله، می‌گویند آرامش داخل حزبی، حتی اگر نتیجه وحدت در زمینه اصول و خط‌مشی حزب هم باشد بد است، و فقط با ایجاد مبارزه داخلی بر سر هیچ و پوچ می‌توانیم تا نام خود را «بلشویک» بگذاریم. البته اینگونه افراد به هیچ‌وجه بلشویک نیستند، افراد تقریباً اصلاح‌ناپذیر و کاریبیست‌هایی^{۱۵} هستند که عنوان «بلشویک» را غصب کرده‌اند.

به این دلایل، روش‌های چهارگانه فوق غلط است. اینست جواب به این سؤال که در قبال خطاها، نقایص و نمودهای نامطلوب در حزب، چه روشی باید داشته باشیم. فی‌الحقیقت، ما می‌خواهیم از راه مبارزه با زشتی‌های داخل و خارج حزب، جهان و بشریت در عین حال حزب و خودمان را تغییر دهیم. مبارزه داخل حزبی، انعکاس مبارزه طبقاتی در خارج حزب است. در جریان مبارزه طبقاتی خارج حزب — مبارزه انقلابی توده‌ای — حزب آبدیده می‌شود، نشو و نما می‌کند، و در عین حال خود را استوار می‌سازد؛ در جریان مبارزه داخل حزبی همدردی و وحدت به دست می‌آورد، تا بتواند مبارزه انقلابی توده‌ای را منظم، صحیحاً و موثراً رهبری کند.

بنابراین، اتخاذ روش لیبرال نسبت به اشتباهات و نقایص گوناگون و نمودهای نامطلوب در حزب انکار اختلافات اصولی گریز از مبارزه داخل حزبی، مخفی

کردن تناقضات داخل حزبی و سرهم بندی کاملاً غلط و به نفع دشمن است، زیرا این اعمال مغایر با قوانین رشد مبارزه طبقاتی و مغایر با نقطه نظر اساسی ما مبنی بر تغییر جهان و بشریت از راه مبارزه است.

بنابراین، جدا کردن مبارزه داخل حزبی، از مبارزه طبقاتی خارج حزب – مبارزه انقلابی توده‌های وسیع – و تبدیل آن به حرف خشک و خالی و پوک هم غلط است، زیرا اگر حزب از مبارزه انقلابی توده‌های وسیع جدا شود، نمی‌تواند ابدیده شود، رشد کند و استوار گردد.

با اینحال، کشیدن مطلب به انتهای دیگر – اتخاذ روش مطلق نسبت به رفقای که نقایص و اشتباهاتی دارند، ولی کاملاً اصلاح‌ناپذیر نیستند، اجرای ماشینی مبارزه داخل حزبی یا ایجاد خیالی آن هم صحیح نیست؛ زیرا به حزب لطمه می‌زند و به دشمن امکان می‌دهد که به حزب حمله کند؛ و مغایر با قوانین رشد حزب است. نباید به محض اینکه رفقای شرافتمند حزبی مرتکب اشتباهاتی شدند، با آنها قطع ارتباط کنیم. باید مترصد باشیم که با روش معقول و دوستانه ابدیده‌شان نماییم. نباید در انتظار عموم به آنها حمله کنیم و تا وقتی که اخراج آنها از حزب لزوم قطعی پیدا نکرده است، نباید اخراج شان کنیم.

با اینکه هنوز بعضی خطاها و نقایص و بعضی نموده‌های نامطلوب منفرد و مخرب در حزب وجود دارد، با این حال کاملاً مطمئنیم که در رشد نهضت زحمت و در مبارزه انقلابی بزرگ توده‌ها، می‌توانیم و باید، قطعاً اینگونه نمودها را خورد و خاکشیر کنیم. تاریخ بیش از ده سال گذشته حزب کمونیست چین، پیشرفت‌های همه‌جانبه آن و تاریخ رشد نهضت زحمت در کشورهای مختلف جهان ما را کاملاً

به این نکته معتقد ساخته است.

مبارزه داخل حزبی یکی از اجزاء واجب و لازم مبارزه انقلابی حزب است. بنابراین، رفقای ما، نباید تنها در جریان مبارزه خارج از حزب، آبدیده و آزموده شوند، بلکه باید در جریان مبارزه داخل حزبی در دو جبهه هم آبدیده و آزموده گردند. بالاینحال، عده زیادی از رفقای ما هنوز کاملاً این نکته را تشخیص نمی‌دهند و از این راه به پرورش و آبدیده کردن خود اقدام نمی‌کنند. انعکاس این امر مبارزه خارج از اصول در حزب و در نمونه‌های زیر نمودار است: بعضی رفقای ما، مخصوصاً آنها که مدت بالنسبه درازی در ارتش کار کرده، در جریان مبارزه بسیار سخت و شدید با ضدانقلاب، متحمل حملات، ناروایی‌ها یا بی‌عدالتی‌ها شده‌اند و هرگز نوسان نکرده‌اند، هرگز شکایت نکرده‌اند، در جریان مبارزه داخل حزبی به زحمت تاب تحمل یک انتقاد، یک حمله، یک بی‌عدالتی، حتی یک کلمه را ندارند. شکاک‌اند و هرکسی هرچیزی بگوید آن را مربوط بخود می‌دانند، و به همین مناسبت شکایت می‌کنند و بی‌نهایت دلسرد می‌شوند. رفقا، باید به این نمود توجه کنیم.

باید بگوییم که اینها بطور کلی رفقای بسیار خوبی هستند زیرا مصممانه، با ضدانقلاب جنگیده و حزب را مادر مهربان خود دانسته‌اند. پس از جنگ‌های فراوان با ضدانقلاب و مراجعه به آغوش مادر کبیر خود انتظار دارند که با تشویق، تسلی و مهربانی روبرو شوند، نه با حمله، انتقاد و بی‌عدالتی طبیعی است که باید چینی انتظاراتی داشته باشند. با این حال آنچه که به حساب نیآورده‌اند یا کاملاً به حساب نیآورده‌اند، اینست که چون هنوز خطاها و نقایص گوناگون در حزب وجود دارد، لازم است که مبارزه داخل حزبی، با شرکت تمام رفقا انجام شود. در

مبارزه داخل حزبی هر کس با انتقادات حملات صحیح یا ناصحیح حتی با بی‌عدالتی و تحقیر روبرو می‌شود، این یک نمود اجتناب‌ناپذیر حزبی، در جریان مبارزه طبقاتی است. با این حال، این رفقا این نکته را به حساب نمی‌آورند، در نتیجه، وقتی که با این نمود روبرو می‌شوند، تعجب می‌کنند و احساس بدبختی و دلسردی فراوان می‌نمایند.

به همین مناسبت، من معتقدم از یک طرف رفقای ما باید سعی کنند که با رفقای دیگر گرم بگیرند؛ با آنها صمیمی و مهربان باشند، احساسات آنها را با تذکرات خیانت‌آمیز و بی‌خود و بی‌جهت جریحه‌دار نکنند، گوشه و کنایه‌های تند به آنها نزنند، و مخصوصاً نباید پشت سر رفقا، به انتقاد بی‌جا بپردازند. کسانی را که استثنائاً خیلی کله‌شق اند و در اشتباهات خود اصرار می‌کنند و به هر کار غلطی در حزب دست می‌زنند، و به طور کلی رفقای را که مرتکب اشتباه می‌شود، باید حضور و با صراحت و صمیمیت به شیوه معقول و مفید، نصیحت و انتقاد کنیم. این کاری است که ما، مخصوصاً رفقای مسئول باید مورد توجه قرار دهیم. باید ضرب‌المثل قدیم چینی را بخاطر داشته باشیم: «اگر با چاقوی تیزی دریده می‌شود، درمان خواهد شد، ولی نفرتی که بر اثر طعنه ایجاد شده هرگز بخشیده نمی‌شود.» از طرف دیگر، رفقا باید به سهم خود برای مبارزه داخل حزبی آماده شوند و در برابر انتقادات، حملات یا سوءتفاهمات و بی‌عدالتی‌ها جرأت به خرج دهند. مخصوصاً از انتقادات نابجا و ناصحیح دیگران و پیچ‌ها و شایعات، خشمگین نشوند. علاوه بر انتقاد رسمی و متقابل که میان رفقا در سازمان حزبی معمول است، تا وقتی که ایدئولوژی و رفتار ما صحیح است، می‌توانیم در صورت لزوم توضیحاتی در جواب انتقادات نابجا و سوءتفاهمات دیگران بدهیم، اگر این

گونه توضیحات بی‌فایده است، بهتر است بگذریم هر چه می‌خواهند بگویند. باید دو ضرب‌المثل قدیم دیگر چینی را هم بخاطر بسپاریم: «کیست که پشت سرش حرف نمی‌زنند و کیست که پشت سر دیگران حرف نمی‌زند»، «وقتی که طوفان شروع می‌شود با آرامش خاطر توی قایق ماهیگری بنشین.» هیچکس نیست که دیگران به جهتی، بر او ایراد نگیرند. از یک طرف باید تاب تحمل هرگونه ایراد را داشته باشیم و وارد مبارزات خارج از اصول نشویم، از طرف دیگر باید همیشه هشیار باشیم و ایدئولوژی و رفتار خودمان را آزمون کنیم.

به عبارت دیگر، نباید بی‌خود و بی‌جهت احساسات سایر رفقا را با تذکرات خود جریحه‌دار کنیم، بلکه باید بتوانیم در برابر هرگونه تذکر دیگران تاب بیاوریم.

ما اصولاً با مباحثات غیراصولی در حزب مخالفیم. چون این جر و بحث‌ها «غیراصولی است» برای حزب مضر و ناسودمند است. چون «غیراصولی است» در مبارزات خارج از اصول، دنبال کسی که صحیح می‌گوید و کسی که غلط می‌گوید کسی که خوب است کسی که بدست نباید گشت، زیرا اینگونه چیزها را نمی‌توان کشف کرد. ما اصولاً با این نوع مبارزه غیراصولی مخالفیم و از رفقای که بآن اقدام کرده‌اند طلب می‌کنیم که بی‌چون و چرا متوقف شوند و به مسایل اصولی باز گردند. این سیاستی است که باید در مورد مباحثات غیراصولی داشته باشیم. اگر باوجود منع حزب، و مخالفت ما، باز هم مباحثات غیراصولی وارد شد، یا اگر بسیاری مسایل غیراصولی، در بعضی مبارزات اصولی وارد شد، چه باید بکنیم؟ اگر مسایل غیراصولی را بر ما تحمیل کردند و ما وارد آن شدیم چه باید بکنیم؟

در چنین مواقع، باید توجه خود را روی مسایل اصولی متمرکز کنیم نه روی مسایل غیراصولی؛ باید جداً طبق سیاست‌های فوق‌الذکر با مباحثات غیراصولی مقابله کنیم، باید بدون اینکه به مباحثات غیراصولی کشانده شویم با استحکام، نقطه‌نظر خود را دنبال نماییم. نباید «غلط» پاسخ بدهیم. باید برای مقابله با «غلط» دیگران، دائماً به «صحیح» تکیه کنیم. برای بعضی از رفقای ما این کار خیلی آسان نیست، بنابراین باید به آبدیده‌کردن و پرورش خود پردازیم.

خلاصه، هدف پرورش ایدئولوژیک، اصولاً، اینست که اعضاء حزب و کادرهای وفادار، منزله، پیشرو و نمونه‌ای بشویم.

باید بکارهای زیر پردازیم:

۱- از راه مطالعه مارکسیزم — لنینیزم و پراتیک انقلاب نقطه‌نظر استوار حزبی و طبقاتی خود را بسازیم.

۲- ایدئولوژی و رفتار خود را بسنجیم، تمام نظریات خطا را تصحیح کنیم و براساس فلسفه کمونیستی حیات، جهان‌بینی کمونیستی و نقطه‌نظر استوار، مسایل و رفقا را مورد نظر قرار دهیم.

۳- باید در مبارزه با انواع ایدئولوژی‌های خطا در حزب، مخصوصاً آنها که به مبارزه انقلابی لطمه می‌زنند، همیشه روش مناسبی اتخاذ کنیم.

۴- بیان و رفتار خود را از نظر ایدئولوژی، دقیقاً کنترل کنیم. باید دیدگاه‌های سیاسی، نطق‌ها و فعالیت‌هایی را که به مبارزه انقلابی مربوط است، با تحصیل یک نقطه‌نظر استوار و با وصل به اصول، مخصوصاً کنترل نماییم. برعلاوه، بهتر

است که حتی به بسیاری خورده ریزهای خود (زندگی، رفتار خصوصی و غیره) توجه کنیم. ولی در مورد سایر رفقا، به استثنای مسایل اصولی و مسایل مهم سیاسی، نباید مته به خشخاش بگذاریم. نباید سعی کنیم که میان خورده‌ریزها خطایی بجوییم.

رفقا! به عقیده من این است مفهوم پرورش ایدئولوژیک اساسی اعضای حزب کمونیست.

خصلت طبقاتی انسان

در یک جامعه طبقاتی، خصلت طبقاتی انسان، سرشت و ذات او را تشکیل می‌دهد. در یک جامعه طبقاتی تمام افراد بشر، به عنوان انسان‌های یک طبقه خاص زندگی می‌کنند. بنابراین اوضاع طبقاتی انسان، تعیین‌کننده خصلت اجتماعی اوست. همانطور که وضع طبقاتی افراد با یکدیگر فرق دارد. همانطور هم خصلت اجتماعی آنها باهم فرق دارد. در گذشته منسیوس، کائوتز و هسونتز^{۱۶} و دیگران می‌گفتند: «سرشت انسانی یا خوب است یا بد» بدون اینکه نتیجه‌ای به دست آورند. علت این بود که اختلافات طبقاتی را خصلت اجتماعی انسان درک نمی‌کردند یا آن را نادیده می‌گرفتند. در یک جامعه طبقاتی، نظریات افراد، درباره خوب و بد مختلف است. آنچه را که استثمارگران خوب می‌دانند، استثمارشده‌گان بد تلقی می‌کنند و بالعکس. طبعاً، بحث درباره خوب و بد سرشت انسانی، بدون در نظر گرفتن مناسبات طبقات، بی‌فایده است. همانطور، اگر نقطه نظر پرولتری نداشته باشیم، نمی‌توانیم درباره خوب و بد افراد قضاوت کنیم، و قضاوت درباره روحیه حزبی آنها، از اینهم سخت تر است.

خصلت طبقاتی انسان، بوسیله وضع طبقاتی او معین می‌شود، به عبارت دیگر اگر گروه معینی از افراد مدت درازی وضع طبقاتی معینی داشته باشند، (یعنی وضع معینی در تولید اجتماعی داشته باشند) و مدت‌های دراز به سبک معینی تولید

^{۱۶} Hsuntzi و Kauze هر سه تن از مدرسین برجسته مکتب کنفوسیوس، در دوره آخر سلطنت سلسله شو هستند (۲۵۵-۱۱۲۵ قبل از میلاد). آنها درباره سرشت انسانی نظریات مختلف دارند. منسیوس معتقد بود که سرشت انسانی قبلاً خوب بوده است. هسونتز اعتقاد داشت که سرشت انسانی بد است و کائوتز می‌گفت که سرشت انسانی در معرض تغییر است.

کرده، زیسته و مبارزه کرده باشند، دارای اسلوب خاص زندگی، منافع، مطالبات، پسیکولوژی‌ها، نظریات، عادات، نقطه‌نظرها، رسوم و مناسبات خاص با گروه‌های دیگر مردم و غیره خواهند شد. تمام اینها، با آنچه که در برابر گروه‌های مردم دارند، متفاوت یا متناقض است. بدین ترتیب خصال مشخصه انسان‌ها، یعنی خصلت خاص طبقاتی آنها، ایجاد می‌شود.

همانطور که انسان‌های طبقات مختلف جامعه، منافع مطالبات، نظریات و عادات مختلف دارند، همانطور هم نحوه توجه و مقابله آنها با مواضع جامعه و تاریخ، مانند سیاست، اقتصاد، فرهنگ و قس علیهذا، متفاوت است. طبقات حاکمه قوانین و دستگاه‌ها را طبق منافع، مطالبات و نقطه‌نظرهای خود تنظیم می‌کنند. در نتیجه، تمام دستگاه‌های سیاسی، اقتصادی و فرهنگی جامعه به آن دسته طبقات حاکمه مبدل می‌شود، و از خصلت طبقاتی انباشته می‌گردد.

در یک جامعه طبقاتی، تمام نظریات، تراوش‌ها، رفتارهای دستگاه‌های اجتماعی و دکتربین‌های انسانی، انباشته از خصلت طبقاتی است، و منافع و مطالبات طبقات معین را منعکس می‌کند. از روی مطالبات، دکتربین‌ها، نظریات، تراوش‌ها و رفتار انسان‌ها می‌توانیم به خصال طبقاتی مختلف آنها پی‌ببریم.

فی‌المثل، شیوه تولید اقتصاد کشاورزی طبیعی و صنعت دستی، مبانی جامعه فیودالی است. در چنین تولید، خداوندان فیودال مازاد زحمت دهقانان را استثمار می‌کنند؛ آنها کار نمی‌کنند؛ بلکه به اجاره زمین و سهم مالکانه، به عنوان وسایل معیشت تکیه دارند. بنابراین دل‌شان می‌خواهد زمین بیشتر به چنگ آورند و ابدالابد مالک آن باشند. از دهقانان طلب می‌کنند که بیشتر اجاره زمین بپردازند،

بیشترین تن به بیکاری بدهند، حق اجحاف و استثمار را برای آنها، عادلانه شمرند، بدین ترتیب به سکسیونالیزم فیودالی آنها، به بلع دیگران از طرف آنها، افراط، تبلی ستمگری و موقع اجتماعی آنها میدان دهند. چنین است خصایص مشخصه طبقه فیودال.

شیوه تولید ماشینی در صنعت جدید مبنای جامعه سرمایه‌داری است. در اینگونه تولید، بورژوازی مالک وسایل تولید و تمام وسایل برای استثمار کار اضافی پرولتاریاست. معیشت بورژوازی بسته به ارزش اضافی است که کارگران ایجاد می‌کنند. در چنین اوضاع و احوال، بورژواها هوادار خرید و فروش آزاد کالا و نیروی کار و رقابت آزاد هستند. از وسایل اقتصادی برای از بین بردن رقبا و ایجاد انحصار اقتصادی و سیاسی استفاده می‌کنند.

آنها مدعی اند که مالکیت خصوصی شان غیر قابل نقض است و از کارگران تقاضا می‌کند که کار اضافی خود را به مقدار بیشتر، (با ساعات کار بیشتر و تسریع در کار) و کیفیت بهتر (ابراز مهارت بهتر و بیشتر) در قبال مزد کمتر تحول بدهند. از کارگران تقاضا می‌کنند که حق ثروتمند شدن و انحصار ثروت جامعه را، برای آنها عادلانه بشمرند، بدین ترتیب به رقابت، انحصارطلبی، افراط و خصلت متمرکز و ماشینی سازمان آنها، میدان بدهند. چنین است خصایص مشخصه بورژوازی.

به دهقانان توجه کنیم، دهقانان مدت‌های دراز وابسته به زمین بوده و به شکل پراکنده، مستقل، ساده، مستغنی و با همدردی متقابل مختصر، در تولید شرکت داشته اند. اسلوب زندگی آنها ساده و انفرادی است و بار اجاره و بیگاری بر شانه

آنها فشار می‌آورند. بدین ترتیب، در میان آنها زمینه برای اهمال محافظه‌کاری، کوتاه‌فکری، عقب‌ماندگی، جهان‌بینی مبنی بر مالکیت خصوصی، طغیان بر ضد خداوندان فیودال و مطالبه تساوی سیاسی و قس‌علیهذا آماده است. چنین است خصایص مشخصه دهقانان.

پرولترها در صنایع بزرگ متمرکز شده‌اند و با تقسیم دقیق کار به تولید مشغول‌اند؛ ماشین‌ها و بستگی متقابل بر تمام اعمال آنها حکومت دارد؛ آنها کارگران مزدبگیری هستند که نیروی کار خود را می‌فروشند و صاحب هیچگونه وسیله تولید نیستند؛ آنها به مزد خود، به عنوان وسیله معیشت شان تکیه دارند و منافع اساسی شان با منافع سایر زحمتکشان تصادم پیدا نمی‌کند. بدینجهت، زمینه‌همدردی بزرگ، همکاری متقابل، حس سازمان‌خواهی و انضباط‌طلبی، جهان‌بینی مترقی و مطالبه مالکیت عمومی ثروت، طغیان بر ضد استثمارگران، مبارزه جویی، سرسختی و غیره میان آنها فراهم است.

تمام طبقات استثمارگر، استثمارشدگان را فریب می‌دهند و تحت فشار می‌گذارند، و بین خودشان بخاطر تولید اضافی یا ارزش‌اضافی استثمارشدگان، می‌جنگند و بدین ترتیب، حيله‌گری، فشار بر انسان‌ها و غارت متقابل را به وجود می‌آورند. بسیاری از جنگ‌های تاریخ، بوسیله طبقات استثمارگری ایجاد شد که بر سر تقسیم تولید اضافی و ارزش اضافی — که نتیجه کار استثمارشدگان بود — با هم می‌جنگیدند.

وجه مشترک تمام استثمارکنندگان اینست که خوشبختی خود را براساس بدبختی مردم بنا می‌کنند؛ خوشبختی تمام بشریت یا قسمت اعظم افراد بشر را پایمال

می‌کنند. آنها را دچار گرسنگی، سرما، و تحقیر می‌سازند، باین منظور که برای یک فرد، یا عدهٔ خیلی از مردم امتیاز و خوشحالی خاص فراهم آورند. چنین است مبنای «خصلت ممتاز»، عظمت و «احترام» و اساس اخلاقی تمام استثمارگران.

در مورد پرولتاریا و کمونیست‌ها قضیه معکوس است. آنها می‌خواهند خوشبختی خود را بر اساس شرکت در خوشبختی دیگران بنا کنند. در مبارزه برای آزادی توده‌های وسیع مردم کارگر و تمام بشریت، می‌خواهند خودشان را آزاد کنند و امتیازات خاصهٔ عدهٔ خیلی از مردم را از میان ببرند. چنین است مبنای خصلت ممتاز ما عظمت، احترام و اخلاق کمونیست‌ها.

چنین است خصایص مشخصه طبقات مختلفهٔ انسان‌ها در یک جامعه طبقاتی. خصایل مشخصه طبقاتی، در نتیجه وضع خاص افرادی که مدت‌های دراز در تولید شرکت داشته‌اند، مناسبات خاصه تولیدی آنها و نحوهٔ خاص زندگی آنها تدریجاً تشکیل می‌شود. این خصایص مشخصه طبیعت ثانوی افراد می‌شود و این طبیعت، دارای خصلت اجتماعی است.

روحیهٔ حزبی، عالی‌ترین تبلور اینگونه خصایص طبقاتی است. بنابراین، افراد دارای روحیه حزبی مختلف هستند: روحیه حزبی طبقهٔ فیودال، بورژوازی و پرولتاریا و غیره.

روحیهٔ حزبی کمونیست‌ها، عالی‌ترین تبلور خصلت طبقاتی، ذات و منافع پرولتاریاست. آبدیده کردن و پرورش یک کمونیست با روحیه حزبی، همان تجدید قالب‌گیری ذات اوست.

حزب کمونیست، باید خصلت مترقی متعدد پرولتاریا را به عالی‌ترین درجه ارتقا دهد. هر کمونیست باید خود را، طبق این خصال مجدداً قالب‌گیری کند و با این خصال عالی مجهز نماید. چنین است تجدید قالب‌گیری ذات. آنده از اعضاء حزب کمونیست که از صفوف کارگران صنعتی جدا نشده اند، دارای خصال غیرپرولتاری هستند و بنابراین، هر چه بیشتر به تجدید قالب‌گیری احتیاج دارند. خصال پرولتاریا غیرقابل تغییر نیست. در جریان تولد و عظمت پرولتاریا بود که خصال پرولتاریا شکل گرفت، رشد یافت و سرانجام به پیدایش مارکسیزم — لنینیزم منجر شد. در جریان تغییر سوسیالیستی در آینده و در دوره‌ای که سوسیالیزم وارد مرحله کمونیزم می‌شود، پرولتاریا دایماً جامعه و ذات بشری را تغییر می‌دهد و در همان حال، ذات و خصال خودش تغییر می‌کند. در جامعه کمونیستی، امتیازات طبقاتی میان انسان‌ها و همچنین خصلت طبقاتی بشر از میان می‌رود سپس، خصلت مشترک بشری، یعنی طبیعت مشترک انسانی بوجود می‌آید. این امر، نماینده جریان کامل تجدید قالب‌گیری ذات بشریت است.

با اینحال، در تاریخ جهان، فقط کمونیست‌ها و مارکسیست‌ها روحیه حزبی و خصلت طبقاتی خود و در عین حال روحیه حزبی و خصلت طبقاتی سایر مردم و تمام مطالب تاریخی و اجتماعی را می‌شناسد. آن معلول این حقیقت است که وضع خاص طبقاتی پرولتاریا، کمونیست‌ها را قادر می‌کند که این حقیقت را علناً بشناسند و اعلام کنند. اعلام این حقیقت به پرولتاریا صدمه نمی‌زند، بلکه ضربت سختی بر طبقات استثمارگر وارد می‌کند، زیرا خیانت شان فاش می‌شود و برای حفظ منافع گروه قلیلی از مردم، در وضع دشواری قرار می‌گیرند. هیچیک از احزاب و طبقات دیگر به روحیه حزبی و خصلت طبقاتی خود اذعان نمی‌کنند و

می‌کوشند که خود را «ما فوق حزب» یا ما فوق طبقه معرفی کنند. در حقیقت، پشت سر یاوه‌سرایی در باره «ما فوق حزب» و «ما فوق طبقه» همان اندازه که طبقات استثمارگر وجود دارند، منافع مستتر وجود دارد. در برابر طبقات استثمار شده آنها جرأت ندارند به روحیه حزبی و خصلت طبقاتی خود اذعان کنند. خرده‌بورژوازی به علت توهمات و جهل خود، مهمل «ما فوق حزب» و «ما فوق طبقه» را می‌پذیرد.

خصلت خرده بورژوازی، اصرار در خیالبافی، ترس از پراتیک سخت و مبارزه است.

پایان